



مجموعه مقالات:

موقعیت کنونی جامعه،

چشم‌انداز آینده جنبش کارگری و

سازماندهی



مجموعه مقالات

کانون مدافعان حقوق کارگر

فهرست مطالب

بیان‌دیش ... ص ۳

موقعیت کنونی جامعه، جنبش کارگری ... ص ۵

جنگ‌طلبان همچنان خواهان جنگند ... ص ۱۱

لشگرکشی روسیه به سوریه ... ص ۲۳

سازماندهی بخش اول ... ص ۲۸

سازماندهی بخش دوم ... ص ۴۵

سازماندهی بخش سوم ... ص ۷۳

بیاندیش

سعید سلطانپور

چه حکمتی است که "مسیو"،
— با آنکه تحت رژیم غذائیست
هی مثل کارخانه ما باد می کند
شکمش گنده می شود،
اما نمی ترکد؟...
چه حکمتی است که "مادام"،
— زن مسیو فلان—
— همان که مثل گربه وحشی،
دو چشم ترسناک و شروری دارد—
آزرده می شود از بوی کارگر؟
چه حکمتی است که حاجی،
(همان که ویسکی اسکاچ
می خورد،
همان که نوکر مستر فلان ینگه دنیائی
است)
ادعا می کند:
"من یک وطن پرست مسلمانم
دلّم برای کارگران
دلّم برای کارخانه،
دلّم برای اقتصاد ورشکسته کشور،
می سوزد"
من یک تراشکار جوانم،
من کار می کنم،
و می اندیشم،
تو هم
عزیز، برادر،

دندان چرخهای کارخانه،
حریصانه
می جود
نیروی کار کارگران را
عباس پشت دستگاه پرس ایستاده است.
محمود می دود،
این سو— آن سو.
من خود تراشکار جوانی هستم
(من شکل می دهم به آهن و فولاد)،
من کار می کنم
و می اندیشم:
چه حکمتی است که محمود،
هی می دود؟...
عباس،
هی عرق می ریزد؟...
چه حکمتی است که
حیدر، غلام، ناصر، صادق، مجید و...
هی کار می کنیم،
هی می دویم،
اما نمی رسیم؟...
چه حکمتی است که لیلای کوچک من،
می پڑمرد گل رویش هر روز؟

رفیق،
بیاندیش:
دنیا به دست ماست که
آباد می‌شود
ثروت ز رنج ماست که
ایجاد می‌شود،
هرجا که ظلم و ستم هست
بی‌گمان،
از اتحاد ماست که
بر باد می‌شود،
زنجیر غارت سوداگران ز دست و پای جهان،
از پتک و داس ماست که
آزاد می‌شود،
دنیای کارگران نیست این سرای ستم،
دنیای دیگر نیست که بنیاد می‌شود... ■

موقعیت کنونی جامعه، جنبش کارگری و مردمی و چشم‌انداز آینده آن

در شرایطی قرار داریم که پارامترهای مختلفی در اعتراضات مردمی و کارگری عملکرد دارد که در این اعتراضات جنبش کارگری و چپ خارج از حاکمیت موقعیت خاص و منحصر به فردی را داراست. می‌گوییم جنبش کارگری و چپ زیرا که این دو را از هم جدا نمی‌دانم. پیوند جنبش کارگری و چپ از ابتدای وجود این دو با یکدیگر انکارناپذیر است. از ابتدای تشکیل انترناسیونال اول و حتی از زمان جنبش کارگری چارتیست‌ها این دو در کنار هم بوده‌اند.

امروز نیز شما نمی‌توانید اتحادیه و یا سندیکای کارگری‌ای پیدا کنید که در آن افکار چپ و یا سوسیالیستی از هر نوع وجود نداشته باشد. هر چند در چند دهه اخیر به خصوص در دوره جهانی‌سازی یعنی از ابتدای دهه ۹۰ قرن گذشته نظام سرمایه‌داری تلاش کرده است تا جنبش کارگری را از چپ جدا کند اما موفقیتی اندک حاصل کرده و در هر موردی با گذشت زمانی اندک بار دیگر پیوند آنان برقرار شده است. در شرایط موجود برقراری پیوند میان خواسته‌های عمومی و خواسته‌های صنفی امر دشواری نیست زیرا که خود اعتراضات کارگران و معلمان و سایر اقشار این ارتباط را برقرار کرده است. اما برای گسترش و تحکیم این پیوند ما نیاز به روابط مشخص و معینی در میان بخش‌های مختلف اجتماعی داریم تا بتوان پیوند میان خواسته‌های بخش مختلف را به گونه عملی کرد تا به حد قابل قبولی از آنان دست یابیم. یکی از این روابط وجود ساز و کاری میان نیروهای مختلف اجتماعی که متفاوت با ساز و کارهای حاکم بر روابط گروه‌های ارتجاعی است.

دموکراتیسم سرمایه‌دارانه و دموکراتیسم انقلابی.

نظام سرمایه‌داری که خود به وجود آورنده و تقویت‌کننده نیروهای سرکوبگر و حکومت‌های دیکتاتوری است با به کارگیری نهادهای تبلیغاتی و نهادهای سرمایه ساخته تمام

تلاش خود را به کار می‌گیرد تا ابتدا خود را جدا از حکومت‌های دیکتاتوری و پلیس سرکوبگر نشان دهد و سپس با فرهنگ‌سازی‌های دروغین و ایجاد نهادهای سرمایه ساخته به نوعی از دموکراسی مورد قبول خود دفاع کند و خود را دموکرات نشان دهد که گویا دیکتاتوری و سرکوب چیزی جدا از نظام سرمایه‌داری است. دموکراسی مورد قبول این نظام در اساس حفظ سلطه سرمایه‌داری بر تمام شئون زندگی انسانی و قبول نظام استثمار از جانب کارگران و زحمتکشان است. آنها تبلیغ می‌کنند که همگان باید حق اظهارنظر داشته باشند و سرمایه‌داران و کارگران در کنار پلیس و نیروهای امنیتی که از حاکمیت سرمایه بر نیروی کار و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید دفاع می‌کنند در کنار یکدیگر به ابراز آزادانه نظراتشان بپردازند مشروط بر آنکه قوانین حاکم بر این نظام را رعایت کنند و هیچ گونه خدشه‌ای بر اصل نظام وارد نکنند و در حقیقت قدرتمند و صاحب سرمایه در برابر آنان که تنها دارای نیروی کار هستند از یک امکان در ابرازنظر برخوردار باشند که صد البته در این میان وسائل ارتباط جمعی و ابزار تبلیغاتی و تمام امکانات دانشگاهی و تحقیق و تربیت صاحب نظران و غیره در اختیار دارندگان سرمایه است و کارگران و زحمتکشان و دارندگان نیروی کار از هیچ امکانی در این زمینه برخوردار نیستند.

اما دموکراتیسم انقلابی، آزادی اندیشه و بیان و تحمل نظر مخالف را در چارچوب انقلاب علیه نظم موجود می‌پذیرد. دموکراتیسم انقلابی نمی‌تواند با پذیرش نظم موجود به ابراز نظر بپردازد زیرا که نظم موجود اساساً تنها آزادی فروش نیروی کار به قیمت تعیین شده از جانب نظام سرمایه‌داری را به او می‌دهد و با پذیرش نظم موجود تن به ابدی شدن نظام استثمار و بهره‌کشی می‌دهد و این با اساس دموکراسی مورد ادعای حتی همین نظام مغایر است زیرا که اگر همه آزاد هستند، باید آزاد باشند که نظام موجود را نپذیرند و باید آزاد باشند که نظام موجود را نفی کنند و نفی نظام موجود جز با اثبات نظام دیگری امکان‌پذیر نیست. پس آنگاه که به نفی نظام موجود می‌نشینیم و به اثبات نظامی دیگر، دموکراتیسم انقلابی مفهوم می‌یابد و آن دموکراتیسمی است در نفی نظام حاکم که در انترناسیونال اول به بهترین شکلش تبلور

یافت و در ابتدای انترناسیونال دوم تا حدود زیادی خود را نشان داد و در اولین مجلس شوراهای انقلابی روسیه آن زمان خود را نمایاند.

در حقیقت دموکراتیسم انقلابی به کلیه گرایش‌های نظری موجود در نفی نظام حاکم احترام گذارده و آنها را به رسمیت می‌شناسد. گرایش‌هایی که سلطه مناسبات سرمایه‌داری را نمی‌پذیرند، زیرا حامیان نظام حاکم سرمایه‌داری به اندازه کافی از دموکراتیسم خودشان برخوردار هستند. آنها آزادانه نیروی کار را استثمار می‌کنند و یا از استثمار نیروی کار بهره‌مند می‌شوند و در بحرانی‌ترین حالت خواهان اصلاحاتی در درون نظام موجود هستند. (هر چند ممکن است بر سر سهم بیشتر از استثمار نیروی کار چند صباحی جناح‌های مختلف با یکدیگر به جنگ هم بپردازند اما به زودی بر سر میز مذاکرات در حفظ سودهایشان به توافق می‌رسند).

اما اشکال موجود در جنبش کارگری و به خصوص در ایران در درک همین دموکراتیسم انقلابی است که گاه با دموکراتیسم سرمایه‌داری برای برخی نیروهای طبقه کارگر مخلوط می‌شود.

۱- این اختلاط گاه به آن چنان شدتی می‌رسد که نیروهای وابسته به طبقات زحمتکش و کارگر در برخوردهای درونی از همان شیوه‌های در برابر یکدیگر استفاده می‌کنند که نظام سرمایه‌داری به آنها آموخته است. از روش‌های تخریب و اتهام‌زنی‌های بدون سند و مدرک و فحاشی‌ها و تخریب شخصیت‌ها استفاده می‌کنند که ارتباطی با نقدهای سازنده و همکاری‌ها و هماهنگی‌های طبقات انقلابی و زحمتکش ندارد ... فحاشی، پرده‌داری و اتهام‌زنی و پرونده‌سازی تماماً مربوط به نیروهای ضدکارگری که همواره برای تخریب نیروهای مخالف به کار گرفته می‌شده است و متأسفانه در بخشی از نیروهای کارگری که هنوز خود را از پیرایه‌های نظام سرمایه‌داری نزدده‌اند و یا آگاهانه در صفوف مبارزان مقابل این نظام رخنه کرده‌اند، به کار گرفته می‌شود. جنبش کارگری و دموکراتیسم انقلابی باید این ترفندهای نظام

سرمایه‌داری را به تاریخ بسپارد و این پلشتی‌ها را همراه با حاملان سمج آنها از صفوف خود دور کند. چنان‌که تا به حال موفقیت‌های بسیار در این زمینه داشته است.

۲- گروه‌های بنیادگرای مذهبی و مرتجعین دست پرورده و سازمان یافته نظام سرمایه‌داری در منطقه تهدیدی جدی برای جنبش کارگری هستند. دسته‌های مسلح آنان آماده‌اند تا جنبش کارگری و نیروهای مترقی را قتل‌عام کرده و یا در نطفه خفه کنند. تقابل با این نیروها جز با اتحاد و هماهنگی نیروهای کارگری و انقلابی امکان‌پذیر نیست. پس باید با اخلاقی انقلابی در هماهنگی نیروهای مردمی به مقابله با این نیروهای ارتجاعی پرداخت که در پنهان و آشکار هر یک از این دسته‌های وابسته به یکی از جناح‌های نظام سرمایه‌داری است.

۳- اکنون زمینه برای ایجاد تشکل‌های سراسری کارگران و فعالان کارگری از هر زمان دیگری آماده‌تر است. زیرا که مزدوران نظام سرمایه‌داری و محافل ضدکارگری برای جنبش کارگری از هر زمانی شناخته‌شده‌تر هستند. ترفندهای نظام سرمایه‌داری و مزدوران آن برای ایجاد تفرقه و تخریب فعالان کارگری تا کنون نه تنها کارگر نیافتاده بلکه آنها را به هم نزدیک‌تر کرده است. اکنون جنبش کارگری و فعالان آن در ایران دریافته‌اند که تنها در سایه وحدت و همدلی و هماهنگی است که می‌توانند با نظام سرمایه‌داری و مناسبات آن مقابله کنند. عدم درک این مسائل در گذشته باعث شده است که در چند دهه گذشته طرفداران حقوق کارگران و دموکراتیسم انقلابی بیش از هر چیز نیروهای یکدیگر را خنثی کرده و این آفت جنبش کارگری است که در صورت فرقه‌گرایی خود را نمایانده است. حذف روابط فرقه‌گرایانه در میان کارگران و فعالان کارگری آنان را قادر خواهد ساخت تا دموکراتیسم انقلابی را در میان خود و سایر اقشار متحد کارگران و زحمتکشان برقرار کنند.

۴- توافقات اخیر میان حکومت‌گران ایران و کشورهای دیگر نظام سرمایه‌داری نوید روزهای سخت‌تری را برای کارگران و زحمتکشان و مزد و حقوق‌بگیران دارد. هر چند اکنون به نظر می‌آید که خطر جنگ موقتا از سر کارگران و زحمتکشان سایه برکشیده است، اما نوید

توافقات جدید هجوم سیل سرمایه‌های بین‌المللی را برای غارت دسترنج نیروی کار شاغل و نیروهای کارآمد و متخصص را که یکی از ماهرترین نیروهای کار منطقه خاورمیانه است به همراه دارد. شرکت‌های بزرگ خارجی همانند گرگ‌هایی در کمین برداشته شدن تحریم‌ها هستند تا تهاجمی بیشتر به منابع انسانی و طبیعی ما را آغاز کنند. هر چند ممکن است که این تهاجم در کوتاه‌مدت اشتغال را بالا ببرد و قدری از آمار بیکاری بکاهد، اما شک نیست که این اشتغال دولتی بسیار کوتاه خواهد داشت و به سرعت جای خود را به سفره‌های خالی و تورم‌های عجیب و غریب و غارت بیشتر دستمزد کارگران خواهد داد به همان گونه که در دوره‌های قبل، همانند دوران به اصطلاح سازندگی شاهد آن بودیم که چگونه رونقی کوتاه مدت منجر به خانه‌خوابی و گرسنگی و فقر و بی‌خانمانی کارگران و زحمتکشان شد و در برابر غارت دسترنج و منابع طبیعی روزگار زحمتکشان را سیاه تر کرد و در انتها ثروت‌های بادآورده برای عده‌ای خاص در مسیر خوش‌گذرانی‌ها و انتقال زندگی و سرمایه به شهرهای خوش آب و هوای دهکده جهانی!! برای زندگی‌های مجلل‌تر به هزینه کارگران و زحمتکشان شد و هزینه تفریحات بر روی کشتی‌ها در آب‌های بین‌المللی، عیاش‌خانه‌ها و گسترش قمارخانه و مصرف انواع جدید مواد اترژی‌زا و مخدر و.... که در برابر بی‌خانمانی و آوارگی و افزایش کودکان و زنان و مردان خیابانی و گسترش آلودگی‌نشینی در پناه همین گستردگی غارت و استثمار است.

۵- اکنون شاهد آن هستیم که برای خوشایند سرمایه‌داران جهانی و برای تایید نهادهای بین‌المللی سرمایه‌داری، پیشاپیش دست به تغییر قوانین کار در جهت کم کردن هر چه بیشتر حقوق کارگران و هم چنین لغو ته‌مانده‌های قوانین و مقررات حمایتی از حقوق کارگران و زحمتکشان است که اصلاحیه‌های قانونی را هر روزه در دستور کار قرار می‌دهند تا سرمایه‌داران شرکت‌های جهانی و به اصطلاح چندملیتی با خیالی راحت‌تر از گذشته به چپاول و غارت نیروی کار و منابع طبیعی بپردازند .

۶- اکنون در چنین شرایطی و با هماهنگ‌تر شدن صفوف نظام سرمایه‌داری در وارد آوردن فشار بیشتر بر زندگی کارگران و زحمتکشان و مردم تحت ستم است که باید فعالان

کارگری و چپ با در پیش گرفتن سازوکارهای متناسب و با برنامه ریزی‌های دقیق تر در جهت ایجاد هماهنگی، همدلی و وحدت و فشردگی نیروهای خود در ایجاد تشکل‌های سراسری کارگران و فعالان کارگری هر چه بیشتر از حقوق خود دفاع کرده و راه‌های مقابله با تهاجمات جدید و سازماندهی شده را علیه نیروی کار و به طور کلی تمامی آحاد مردمی از معلم و دانشجو و هنرمند و نویسندگان تا زنان و قومیت‌ها، همه و همه که در معرض این تهاجم قرار دارند، مورد بررسی قرار دهند.

جنگ طلبان همچنان خواهان جنگند

علیرضا ثقفی

دونالد ترامپ کاندیدای جمهوری خواهان امریکا قول داد در صورت پیروزی موافقتنامه اتمی با ایران را لغو خواهد کرد.

پس از توافق اتمی ایران و آمریکا عده‌ای از کسانی که به اصطلاح تحلیل‌گر مسایل سیاسی و اجتماعی هستند با خوش باوری به این نتیجه رسیدند که سایه جنگ و جنگ‌طلبی برای مدت‌ها از سر خاورمیانه برداشته شد و در حقیقت این را پیروزی برای صلح‌طلبان و طرف‌داران زندگی صلح‌آمیز می‌دانستند حتی برخی نیز آن را فصل جدیدی در مناسبات بین کشورها دانسته و آغازی از تعامل میان کشورهای متخاصم را پیش‌بینی کردند. چرا که به گمان آنان زمانی که بتوانند دولت‌های متخاصم پس از ۳۰ سال شاخ و شانه کشیدن برای یکدیگر کنار میز مذاکره بنشینند و به توافقی دست یابند، پس دلیلی برای تداوم جنگ‌ها نیست.

صرف نظر از این که آیا از ابتدا بین ایران و کشورهای سرمایه‌داری جنگ بوده است یا جنگ زرگری، این به اصطلاح تحلیل‌گران گمان می‌کنند که راه‌اندازی جنگ‌ها و آتش افروزی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در دوران‌های خاص محصول اراده این یا آن سیاست‌مدار یا دسته‌ای از حکومت‌گران است. در حالی که راه‌اندازی جنگ در دوره‌های مختلف و به خصوص در دوره اخیر برای نظام سرمایه‌داری چندان اختیاری نیست بلکه ضرورت تداوم این نظام است. این امر را در سطرهای بعدی خواهیم گفت.

خیلی زود نفیرهای مخالفت به خصوص از طرف جنگ‌طلبان و نیروهای محافظه‌کار جدید برخاست و حملات حساب شده و سازمان‌یافته‌ای علیه توافق هسته‌ای به خصوص در نهادهای پر قدرت نظام سرمایه‌داری علیه توافق ایجاد شده به عمل آمد. این مخالفت‌ها آن چنان بالا

گرفت که نیروهای محافظه کار جدید در امریکا می‌روند تا از آن سلاحی برای گسترش فاشیسم و جنگ‌طلبی‌های خود بسازند. محافظه‌کاران با مخالفت همه‌جانبه با این توافقنامه ضمن گنجاندن این مخالفت در برنامه‌های انتخاباتی آینده ریاست جمهوری آمریکا، یک سلسله از برنامه‌های نئومحافظه‌کارانه را در ارتباط با جنگ‌طلبی‌هایشان ارائه داده‌اند که بسیار تامل‌برانگیز بوده و به لحاظ شناخت سیاست‌های آنان در این مرحله از انکشاف نظام سرمایه‌داری جالب است.

وجود بحران‌های عمیق نظام سرمایه‌داری، بحران‌هایی که مانع از آن شده است تا این نظام از چالش‌هایی بیرون بیاید که در سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ پیش روی آنها قرار داشت و همواره امکان گسترش بحران‌های جدید با ابعادی بزرگتر وجود دارد، سبب شده است تا هر یک از جناح‌های سرمایه‌داری با اتکا به برنامه‌های مدون خود راه حلی برای خروج از این بحران‌ها ارائه دهند.

در عین حال وجود بیکاری فزاینده، رقابت دولت‌ها و کاهش قدرت خرید نیروی کار و هرمی‌تر شدن هرچه بیشتر نظام سرمایه‌داری از یک طرف ضرورت ایجاد جنگ را افزایش می‌دهد. و از طرف دیگر وجود تولید سالانه ۳۰۰ میلیون قطعه سلاح جنگی تنها در کارخانه‌های آمریکا و ذخیره میلیون‌ها قطعه ابزارهای کشتار انسان در انبارهای ارتش‌های نظام سرمایه‌داری ضرورت بروز جنگ را برای این نظام افزون‌تر می‌کند. این ضرورت چه به صورت گسترش نیروهای محافظه کار و فاشیست در کشورهای اروپائی و آمریکائی یا اوکراین و روسیه ، یا به صورت بروز داعش‌ها و حامیان آنها در خاورمیانه و دولت‌های فاشیستی در این منطقه، در مجموع هم‌راستا با یکدیگر هستند.

اما این تفکر نئومحافظه‌کارانه جدید دارای چه مشخصاتی است ؟

بر مجموعه این تفکر نفومحافظه کارانه، ضمن حفظ ارزش‌های قدیمی تفکرات فاشیستی و تقویت ناسیونالیسم افراطی که برای این نوع افکار ضروری است مشخصه‌های ویژه‌ای نیز اضافه شده است.

دونالد ترامپ. مطرح‌ترین کاندیدای جمهوری خواهان برای انتخابات سال آینده امریکا ضمن قول لغو توافقنامه اتمی ایران و ۱+۵ و در پیش گرفتن سیاست‌های جنگی نظرات جالب دیگری نیز مطرح می‌کند. او در یک سخنرانی انتخاباتی، زنانی را که مخالف او هستند به خوک چاق، سگ‌ها، لجن‌ها و حیوانات نفرت‌انگیز تشبیه می‌کند. (۱) از جمله نظرات دیگر او در باره کارگران مهاجر است. به نظر او کلیه مکزیکی‌ها باید از ایالات متحده اخراج شوند و مشکل بیکاری را در امریکا ناشی از وجود کارگران مهاجر می‌داند. او حکومت مکزیک را حکومتی خیانتکار می‌داند که جنایتکاران را به امریکا می‌فرستد و مکزیکی‌هایی که برای کار به امریکا می‌آیند از نظر او قاچاقچی مواد مخدر و تجاوزگر هستند. (۲)

او معتقد است که باید درها به روی چین بسته شود زیرا که چینی‌ها شغل امریکائی‌ها را می‌دزدند. او راه حل مشکلات نظام سرمایه‌داری را به طور مشخص به راه‌اندازی جنگ‌ها و برتری نظامی امریکا می‌داند. جالب‌ترین بخش موضوع آن است که این نظرات در میان مطبوعات آمریکا و زودباورانی که از وضعیت موجود رنج می‌برند طرفداران زیادی دارد و برخی از تحلیلگران پیروزی این نظرات را در انتخابات سال دیگر در آمریکا بعید نمی‌دانند.

هر چند که ممکن است در بسیاری از کشورهای امروز جهان سرمایه‌داری، این افکار از جانب بخش‌های به اصطلاح لیبرال‌تر یا جناح‌های به اصطلاح دموکرات، مردود به حساب بیاید. اما در مورد ساری و جاری بودن این افکار و عمل‌کرد آن در بسیاری از منازعات جهان سرمایه‌داری ما شاهد موثر بودن آن هستیم. برای مثال در منطقه خاورمیانه یا اکراین و در مناطق بحرانی نظام سرمایه‌داری هم اکنون این افکار در عمل اجرا می‌شود. وجود بحران‌های فزاینده سرمایه‌داری و بن‌بست‌های این نظام تنها راه حل مشکلات را برای حفظ سلطه همان جنگ‌طلبی‌ها می‌دانند. جنگ‌های طولانی منطقه زرخیز خاورمیانه و روی کار آمدن

حکومت‌هایی نظیر ترکیه‌ی به ظاهر لیبرال و متحد گروه‌هایی همانند داعش که فاشیستی‌ترین افکار را نسبت به کارگران و زنان و کودکان دارند و هر روزه شاهد گسترش هر چه بیشتر آنها هستیم، و در کنار آن تایید جنگ‌طلبی‌های اسرائیل که بیش از هفتاد سال است خاورمیانه را به خاک و خون کشیده است، نشانگر آن است که این افکار دارای عملکرد معینی هستند.

در خود ایران نادیده گرفتن تمام خواسته‌های مردم و تقسیم قدرت و ثروت در دست عده‌ای محدود در حقیقت عملکرد همین افکار نظام سرمایه‌داری و گردانندگان آن است. اساس این افکار آن است که مردم و خواسته‌های آنان و زندگی آنان در مقابل سودو چپاول سرمایه‌داری و حفظ این نظام سودمحور ارزشی ندارند. جناح به اصطلاح لیبرال این نظام سرمایه‌داری تنها با اتکاء به نیروی سرکوب همین نظام است که توان ارزان نگه داشتن نیروی کار و غارت زندگی کارگران و زحمتکشان را دارد. آنها فکر می‌کنند مردم تنها برای آن آفریده شده‌اند که فریب بخورند. فریب نظام سرمایه‌داری و نظریه پردازان این نظام را که به هر ترتیب که صلاح بدانند آنها را با گرم کردن تنور انتخابات به پای صندوق‌های رای بکشانند و زان پس آنچه که به نفع شرکت‌های بزرگ و نهادهای سرمایه‌داری است به اجرا در آید تا امتیازات و بهره‌کشی‌های آن یک درصدی‌ها حفظ شده و هر روز بیشتر شود.

دو وجه این نظام سرمایه‌داری جدائی‌ناپذیر است و یکی مکمل دیگری است و آنان که دل‌خوش به یک وجه آن هستند تنها خودشان را گول می‌زنند.

در مقابل این جنگ طلبان و نیروهای فاشیستی که با هر شکست نظام سرمایه‌داری بر سیاست‌های جنگ‌طلبانه خود تاکید بیشتری می‌کنند، نیروهای مردمی و کارگران و زحمتکشان هم هر روز بر ضرورت دگرگونی این نظام اقتصادی و اجتماعی بیشتر واقف می‌شوند. ظهور نیروهای چپ‌تر در عرصه‌های سیاست کشورهای مهد سرمایه‌داری نظیر آمریکا و انگلیس و سراسر اروپا و حتی کانادا که مامن محافظه‌کاران و راست‌گرایان در یک قرن اخیر بوده است، بیانگر آن است که بسیاری از کارگران و زحمتکشان و توده‌های مردمی دیگر هیچ

امیدی به اصلاحات در درون نظام سرمایه‌داری ندارند و توده‌های مردم خواهان تغییرات بنیادی در این نظام هستند.

اکنون بار دیگر طوفان رکود اقتصادی از بازارهای پر رونق شرق آسیا وزیدن گرفته است. بازار پر رونق شرق آسیا به گل نشسته و می‌رود تا بار دیگر رکود سال‌های ۱۹۹۸-۲۰۰۲ تکرار شود.

در آن سال‌ها ابتدا بازار مالی سنگاپور به هم ریخت و سپس به کشورهای شرق آسیا گسترش یافت و کل منطقه و سپس بازارهای جهانی را در بر گرفت. و این بار از بازار شانگهای آغاز شده و کل اقتصاد نا آرام چین را در بر گرفت. اقتصادی که در دو دهه اخیر شکوفاترین اقتصاد نظام سرمایه‌داری بود و در سال گذشته بزرگترین اعتصابات کارگری را از سر گذراند ه است. این امکان هر روز تقویت می‌شود که بار دیگر جنگ‌طلبان با جنگ‌افروزی‌های بیشتر در پی حل بحران‌های خود برآیند. به همان گونه که در بحران‌های قبلی همین راه حل را انتخاب کردند. نشانه‌های بسیاری حاکی از آن است که حل بحران فعلی در نظام سرمایه‌داری در راه‌های آزمایش شده به بن بست رسیده است و دیگر تزریق پول و جنگ‌افروزی پاسخ‌گوی بحران‌های این نظام نیست.

راه‌حل‌های دو وجهی:

نظام سرمایه‌داری از یک طرف تمام تلاش خود را برای بحرانی‌تر کردن هر چه بیشتر مناطق بحران‌زا در صورت جناح‌های محافظه‌کار و جنگ‌طلب به کار می‌برد و از جانب دیگر با گسترش بنیادهای رنگارنگ این نظام سعی در خریدن و اخته کردن نهادهای کارگری و روشنفکری دارد این نظام تلاش می‌کند با به خدمت گرفتن خیل عظیم تئوریسین‌ها و روزنامه‌نگاران و تحلیل‌گران مزدور خود در جهت تحکیم سرمایه‌داری، و به اصطلاح گرم کردن

تنورهای انتخاباتی جهت مشروعیت بخشی به خود یا در حقیقت با فریب کسانی که دوست دارند فریب بخورند، با اعتراضات مردمی مقابله کند.

اما نظام سرمایه‌داری برای حفظ و بقای خود ترفندهای دیگری را به کار می‌برد تا بتواند خود را تداوم بخشد. یکی از این موارد ایجاد سیستم طبقاتی خاص در نظام سرمایه‌داری برای بقای این نظام است. که در دو دهه گذشته سر لوحه دست‌اندرکاران و متخصصان این نظام قرار گرفته است. (نگاه کنید به مقاله دستمزدها در سال ۹۱-۹۲ که افزایش حقوق مذبوران و کاهش حقوق کارگران در سراسر جهان و به خصوص کشورهای آمریکا و اروپا را مورد نظر قرار داده است) این سیستم در دهه اخیر در ایران نیز با الگوبرداری از نظام سرمایه‌داری به کار گرفته شده است. به خصوص در دوره دوم ریاست جمهوری قبلی (دوره دهم) آغاز شد و اکنون نیز با تمام توان ادامه دارد که هدف آن ایجاد کاست‌های رسمی در حمایت از نظم حاکم سرمایه‌دارانه است. افزایش حقوق کارمندان رسمی و حقوق‌های بالای یک‌صد میلیون ریال در شرکت‌های دولتی امری عادی است در حالی است که حقوق کارمندان و کارگران پیمان‌کاران همان دریافتی‌های حداقل حقوق و مزایای عادی است که به ندرت از یک میلیون تومان تجاوز می‌کند. و این امر الگویی از نظام مدیریتی سرمایه‌داری است که در دو دهه اخیر حقوق مدیران هم پای سود سرمایه داران بیش از ده برابر کارگران افزایش می‌یابد.

به گزارش خبرگزاری خبرآنلاین، روزنامه یواس‌ای. تودی به میزان رشد دستمزد در بخش‌های مختلف آمریکا پرداخته است. طبق این گزارش، متوسط دستمزد یک کارگر تمام وقت آمریکایی در سال ۲۰۱۳ معادل ۴۰۸۷۲ دلار در سال بوده است که نسبت به سال پیش از آن رشدی ۱,۴ درصدی را نشان می‌دهد و این در حالی است که متوسط دستمزد مدیران ارشد شرکت‌های بزرگ آمریکایی رشدی ۱۳ درصدی را تجربه کرده و به ۱۰,۵ میلیون دلار در سال رسیده است.....۹۳/۱/۱۸

صف‌بندی‌ها مشخص می‌شود:

طبقات حاکم در طول تاریخ همواره تلاش کرده‌اند تا به هر طریق ممکن مبارزه طبقاتی را کم‌رنگ کرده و آن را در لفافه‌های مختلفی پنهان کنند. از لفافه‌های مذهبی تا قوم‌گرایی و نژادی گرفته تا خرافه پرستی‌ها و جادو جنبل‌ها همه پوششی برای استثمار و بهره‌کشی از طبقات تحت ستم بوده است. برای سالیان سال و قرن‌ها ایمان به کلیسا در غرب و بسیاری از کشورهای تحت استعمار و استثمار پوششی برای سرکوب توده‌های تحت ستم و دهقانان و پیشه‌وران خرد بود تا به این وسیله بتوانند حاکمیت اشراف را اعمال کنند. نظام سرمایه‌داری که در ابتدای استقرار خود با خرافات و مذهب مبارزه می‌کرد و برای مبارزه با نظام فئودالی و اشراف با کلیسا و مذهب نیز به مبارزه برخاسته بود، به زودی و پس از سرنگونی نظام کهن خود برای حفظ حاکمیتش به همان وسایل به خصوص در کشورها و مناطق عقب‌افتاده متوسل شد. این توسل به عقب‌افتادگی و خرافات مذهبی در چند دهه اخیر اوج بیشتری گرفته است. سرمایه‌داری آن توان را داشت که تا همین اواخر مبارزه طبقاتی را پیچیده کند و ما نیز بالاچار می‌پذیرفتیم که صف مبارزه طبقاتی مخدوش است و کار برای مدافعان حقوق کارگر بس دشوار بود.

این امر نه تنها در ایران که در تمام کشورها به خصوص پس از فرو پاشی اردوگاه شرق و جهانی‌سازی نظام سرمایه‌داری برای انحراف مبارزات طبقاتی به وسیله نظریه‌پردازان این نظام در لفافه‌ای از نظرات عجیب و غریب پیچیده شده بود. سرمایه‌داری مبارزه خود را در بسیاری از جبهه‌ها به صورت مبارزه دین و کفر، مذهب و بی‌خدائی، خداپرستی و الحاد، میهن پرستی و بیگانه پرستی ایمان و ارتداد و...و به همان اشکال قرون وسطائی مخفی می‌کرد. هم زمان مجموعه ایدئولوژیکی آزادی و محدودیت، دموکراسی و دیکتاتوری، لیبرالیسم و قدرت دولتی و.. را می‌ساخت تا مبارزه طبقاتی را به نوعی دیگر در لفافه بپیچاند. اکنون صف مبارزه طبقاتی در بسیاری زمینه‌ها شفاف شده است. دیگر به ندرت می‌توان مردم را با نام مبارزه برای دین یا ارزش‌های دینی به مسلخ سرمایه‌داری فرستاد. و مبارزینی که با نظام سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند امروز به خوبی شاهد هستند که مردم توهمات گذشته را نسبت به این نظام ندارند و

به خوبی در یافته‌اند که مذهب پوششی بوده است برای خالی کردن سفره زحمتکشان و کارگران. امروزه صف کارگران و زحمتکشان را با سرمایه‌داران مذهب و دین تعیین نمی‌کند و کسی از ایمان سرمایه‌داران و کارگران نمی‌پرسد. بلکه از سفره خالی و زرق و برق زندگی صحبت به میان می‌آید. به همین لحاظ است که با مشخص‌تر شدن این صفوف کارگران و زحمتکشان از یک طرف و سرمایه‌داران و استثمارگران از سوئی دیگر قرار دارند، و طرفداران رنگارنگ این نظام هر روز در موضع دفاعی بیشتری قرار می‌گیرند و عرصه برای فعالیت مدافعان حقوق کارگران و زحمتکشان بازتر می‌شود.

ظهور نیروهائی همانند داعش و در کنار آن حامیانی مانند ترکیه که یکی به غایت ارتجاعی و واپس‌گرا است و دیگری به اصطلاح الگوی لیبرالیسم مورد ستایش غرب و نظام سرمایه‌داری است، هر چه بیشتر این پرده‌های فریب را کنار می‌زند و صف مبارزات طبقاتی را عریان‌تر می‌کند. در یک گزارش از اسارت دختران ایزدی در دست گروه داعش آمده است که برای خرید زنان در بازارهای برده‌فروشی این گروه، مردانی از حکام خلیج فارس و سرمایه‌داران ترک و شیخ‌های عرب و حتی مردان اروپائی جزء خریداران برده‌های جنسی بوده‌اند. این امر به خوبی بیانگر آن است که مجموعه نظام سرمایه‌داری با شهوترانی‌های مرد سرمایه‌دار که حافظ این نظام است مشکلی ندارد.

اما برای مردم منطقه امروز بیش از هر زمان دیگری چهره لیبرالیسم و ارتجاع و وحدت آنان آشکارتر شده است و صف کارگران و زحمتکشان هر روز از صف حامیان نظام سرمایه‌داری شفاف‌تر می‌شود. به گونه‌ای که دیگر امروز نه شعارهای مذهبی می‌تواند کارگران و زحمتکشان و مردم تحت ستم را گول بزند و نه لیبرالیسم و آزادی‌های به اصطلاح حقوق بشری مشکلی از مشکلات زحمتکشان و کسانی که تنها نیروی کارشان را برای فروش دارند، حل می‌کند.

تبلیغات دروغین هر روز بیش از گذشته آشکار می‌شود:

آیا لغو تحریم‌ها تاثیری بر زندگی مردم دارد؟ لغو تحریم‌ها در صورتی می‌توانست به نفع مردم باشد که حکومت‌گران به طور واقعی برنامه‌ای برای رفاه و آسایش مردم می‌داشتند و از فرصت به دست آمده و آزادی حساب‌های بلوکه شده در جهت ایجاد اشتغال و حفظ حقوق کارگران و زحمت‌کشان استفاده می‌کردند. اما تمام دلایل و شواهد بیانگر آن است که آزاد شدن حساب‌های بلوکه شده و باز شدن مسیرهای رفت و آمد کالاها تنها برای آن دسته از صاحبان ثروت و قدرت است که تا کنون از خوان یغمای تحریم‌ها بهره مند می‌شدند، آنان که هم بر سر سفره تحریم‌ها نشسته بودند و هم، اکنون بر سفره لغو تحریم‌ها.

از میان گفته‌ها، سخنان رییس بانک مرکزی بسیار جالب است او که ابتدا از آزادی بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار از پول‌های بلوکه شده صحبت می‌کرد در انتها با حذف و کسر و حساب سازی تنها مبلغ اندک ۲/۸ میلیارد دلار را برای مردم باقی گذاشت و خیلی راحت به صحنه آمده بود تا به مردم بگوید که هیچ گشایشی در زندگی آنها نخواهد شد. رئیس دولت هم با گفتن این که اگر حسابی آزاد شود صرف طرح‌های زیربنایی خواهد شد، به روشنی به مردم گفت که منتظر ارزانی و رفاه در زندگی نباشند.

ایجاد سیستمی کاست مانند و طبقاتی که محصول نظام‌های تمامیت‌خواه است و در آن جایگاهی برای مردم در نظر گرفته نمی‌شود سبب شده است تا هر گونه سرمایه‌گذاری یا رشد اقتصادی تنها در میان اقشار خاصی تقسیم شده و برای رفاه عمومی هیچ برنامه‌ای نباشد. گزارش اخیر کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس درباره یکی از شرکت‌های وابسته به سپاه بیانگر آن است که (۳) حقوق مدیران شرکت‌های وابسته به نهادهایی مانند سپاه به ۴۰ تا ۷۰ میلیارد تومان در سال رسیده است که برای مدیران شرکت‌ها پرداخت می‌کند و یک کاست مشخصی از مدیران حقوق‌بگیر را به وجود آورده تا آن که با تمام وجود از وضع موجود دفاع کنند. ما قبلاً حقوق‌های ۱۰۰ میلیون تومانی و پاداش‌های ۲۰۰ میلیون تومانی مدیران را در دولت‌های قبل داشته‌ایم اما مشخص است که این روند به هیچ وجه ترک نشده بلکه به همان

شیوه تداوم یافته است. در دو ساله اخیر سیستم مدیریتی به گونه‌ای چیده شده است که کارمندان رسمی در شرکت نفت یا شرکت‌های دولتی همانند مپنا (وزارت نیرو) ایمیدرو (وزارت صنایع و معادن) و..... حقوق کارمندان رسمی بالای ۵ میلیون تومان است و برای حفظ ارتش طرفداران وضع موجود از بذل و بخشش خوداری نمی‌شود. پرسنل نیروهای نظامی و انتظامی، کارمندان دارایی و شهرداری و بیمه یا رادیو تلویزیون وزارت خانه‌های صنایع، کشور، آموزش و پرورش (به غیر از معلمان) بهداشت، محیط زیست، میراث فرهنگی و..... در تمام آنها حقوق کارمندان رسمی حداقل به ۳ میلیون تومان می‌رسد. در حالی که در کارهای قراردادی و شرکت‌ها و موسسات خصوصی و کارگاه‌های تولیدی غیردولتی یا بازار و مغازه‌داری حقوق کارگران همان حداقل حقوق با کمی بالا و پایین است و حتی در شهرستان‌ها یا کارگاه‌ها و موسسات اقتصادی سنتی یا دارای تکنولوژی پایین حقوق‌ها گاه تا نصف حداقل حقوق می‌رسد به خصوص برای زنان کارگر. این هزینه گزاف سیستم دولتی و این کاست‌بندی‌ها سبب می‌شود تا هرگونه سرمایه‌ای که در چرخش قرار گیرد به دست عده‌ای خاص برسد. این قشربندی در مورد مشاغل انحصاری و از آن جمله سیستم پولی و مالی به همین ترتیب لایه بندی می‌شود. دارندگان سرمایه‌های کلان، بورس‌بازان، بانکداران، و سرمایه‌های به کار افتاده در تکنولوژی‌های پیشرفته‌تر و شرکت‌های اقماری وابسته به آنان با داشتن حجم عظیمی از سرمایه همانند مکنده‌هایی در جامعه عمل می‌کنند تا هرگونه سرمایه انباشت شده یا تزریق شده را به سمت خود بکشانند. و این در حالی است که هیچ گونه سازوکاری برای محدود بودن یا کنترل حجم سرمایه‌ها وجود ندارد و در نتیجه آن. فساد اداری و اقتصادی آنقدر فراوان است که دیگر کل سیستم حکومتی را در بر گرفته است. در چنین شرایطی امید به هیچ گونه تغییر و تحول اساسی نمی‌توان داشت. در یک طرف دارندگان امکانات و ابزار آلات مکنده ثروت و قدرت در دست اقشار خاص همراه با لایه‌های ساخته شده از مستخدمان و کارمندان و کارپردازان سیستم اعم از اداری و نظامی و از طرف دیگر خیل عظیم حقوق بگیران و مزدبگیرانی که تنها نیروی کارشان را برای فروش دارند یا با سرمایه‌های

اندک و ابزارآلات ساده به سختی روزگار می‌گذرانند. شک نیست که هزینه سرسام‌آور آن ماشین دولتی و زندگی‌های مجلل و پرهزینه صاحبان موسسات اقتصادی کلان هیچ گونه راه حل و چاره‌ای را برای عموم حقوق‌بگیران و زحمت‌کشان باقی نمی‌گذارد تا از این وضعیت اسفناک بیرون بیایند. در چنین وضعیتی است که امید به زندگی و آینده به حداقل ممکن سقوط می‌کند و در چنین شرایطی است که روز به روز قدرت خرید و مصرف عمومی کارگران و زحمت‌کشان کاهش می‌یابد و در نتیجه بار دیگر شاهد سقوط بازارهای سهام و بازار مالی نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان هستیم. این سیستم اقتصادی موجود سیستم کلی کشورهای نظام سرمایه‌داری است و یک سیستم عمومی مربوط به کل این نظام است که از دهه نود قرن قبل بنیان‌های آن پایه ریزی شده است. اقتصاد ایران به صورت هماهنگ با اقتصاد جهانی همان مسیری را می‌رود که کل نظام سرمایه‌داری ترسیم کرده است و دیگر جایی برای تحلیل‌های سرمایه‌داری متروپل و وابسته باقی نمی‌گذارد.

از همین لحاظ است که ما شاهد گسترش افکار فاشیستی، ناسیونالیسم افراطی و جنگ‌طلبانه و تقویت راست افراطی در بخش‌های مختلف هستیم.

تهاجم اخیر به فعالان کارگری طلایه خوش‌آمد گوئی به شرکت‌های بزرگ و سرمایه‌های در راه است و در ضمن اعلام امنیت سرمایه و به دلایل گوناگون بخش‌های مخفی و اعلام نشده توافقات است که از چندی قبل از اعلام رسمی توافق آغاز شده و همچنان ادامه دارد. حبس‌های سنگین و بی‌سابقه برای فعالان کارگری و محاکمه مجدد زندانیان کارگری و فشار فزاینده بر زندانیان و محدود کردن تجمعات فعالان کارگری به هر ترتیب پیام‌های روشنی است که فعالان کارگری بارها در این سال‌ها آن را درک کرده‌اند

چاره کار زمین است و زمان، باید خواست :

در چنین شرائطی هیچ چاره‌ای به جز همدلی و هماهنگی هر چه بیشتر نیروهای تحول‌خواه نیست. نیروهائی که به هر ترتیب از استمرار این نظام سودمحور و غیرانسانی حاکم

بر جهان هر روز بیش از گذشته تحت فشار قرار می‌گیرند و زندگی بر آنان تنگ‌تر می‌شود. ایجاد تشکلهای مستقل و همبسته و تلاش در جهت ایجاد تشکلهای سراسری کارگران و زحمتکشان و همدلی کل ستم‌بران نظام سرمایه‌داری در سراسر جهان از ضروریات رهایی انسان‌ها است. پس راه‌حل دیگری نیست به جز آنکه صفوف کارگران و مدافعان حقوق کارگری را از سازش‌کاری و فرقه‌گرایی جدا کرده و هماهنگ و همدل و هم‌زبان برای تغییر وضع موجود تلاش کنیم.

زیرنویس:

<http://www.bbc.com/news/world-us-canada-33823575>-۱

<http://www.businessinsider.com/donald-trump-had-no-evidence-for-mexico-claim-2015-8#ixzz3iEkmXz00>-۲

۳- در نامه برخی نمایندگان کمیسیون انرژی به آیت‌الله آملی‌لاریجانی حقوق ۴۰ و ۷۰ میلیارد تومانی برخی مدیران تأسیسات دریایی مطرح شد.
"دکل گمشده هنوز از روی خط خیرها کنار نرفته حاشیه‌های خرید دکل از چین و شناور هلندی در نامه نمایندگان مجلس به رئیس قوه قضائیه رونمایی می‌شود. در این نامه که برخی اعضای کمیسیون انرژی بنا دارند آن را به دست آیت‌الله آملی‌لاریجانی برسانند همچنین به حقوق‌های عجیب و غریب برخی مدیران شرکت تأسیسات دریایی اشاره شده است، حقوق‌هایی از ۴۰ تا ۷۰ میلیارد تومان. پیش‌تر یکی از نمایندگان مجلس از دستمزدهای ۹۰ هزار دلاری و پاداش ۶۰ میلیون درهمی در پرونده تخلف تأسیسات دریایی خبر داده بود." (شرق، ۹۴/۵/۲۵)

لشگرکشی روسیه به سوریه

علیرضا ثقفی

پس از کشمکش‌های فراوان در چند سال گذشته بر سر سوریه، کشور روسیه نیز که از ابتدا مدافع حکومت اسد بود بالاخره با بررسی شرائط و با مساعد دیدن صحنه‌ی نفرت از نیروهای بنیادگرا، به صورت صریح و در میان دیدگان حیرت‌زده‌ی مردم منطقه به دخالت نظامی به نفع حکومت سوریه وارد عمل شد. در این میان هیچ کدام از لشگریان مهاجم از مردم سوریه نپرسیدند که میان حکومت خاندان اسد و داعشیان چه تفاوتی هست، حکومت خاندان اسد که با یک کودتا در دهه پنجاه قرن گذشته بر مردم سوریه مسلط شد و از آن زمان تا کنون بارها دست به قتل‌عام مردم زده است و حکومت‌های داعش یا سایر مخالفانی که ساخته و پرداخته حکومت‌های ترکیه و سعودی و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس هستند و مشغول قتل‌عام و غارت مردم، (۱)

و اما مجیزگویان جدید سرمایه‌داری، آنها که هنوز روسیه را به نوعی شوروی سابق می‌دانند از دخالت نظامی روسیه، هم آوا با ارتجاع منطقه کف کرده‌اند و حفظ نظام جنایتکار حافظ اسد را جشن می‌گیرند، و در رویاهای خود راه رشد غیرسرمایه‌داری را می‌جویند، آنها یک مشکل داشته و هنوز هم دارند، مردم را باور ندارند و در میان جناح‌های مختلف سرمایه‌داری بر سر سهمی بیشتر، می‌خواهند برای خود جایگاهی بیابند. فعلا سوریه را به روسیه سپردند تا کجا را به غرب بسپارند و برخی به اصطلاح تحلیل‌گر هم چند صباحی خوش باشند که روسیه جای شوروی سابق را، تنها در مخیله آنان، گرفته است.

صرف‌نظر از آنکه همین لشگرکشی را چند سال قبل، جناح دیگری از سرمایه‌داری در حمایت از داعش و یا ارتش آزاد انجام داده و به جایی نرسیده بودند، مرحله جدید دخالت نظامی قابل بررسی است. نیروهای مختلف نظام سرمایه‌داری هر یک به نفع خود و برای حفظ

این نظام در خاورمیانه، زرخیزترین منطقه جهان، سال‌ها که هر یک نقشه خاص خود را دارند. بخش مرتجع‌تر نظام سرمایه‌داری همواره تلاش دارد که نیروهای بنیادگرائی همانند داعش و اسرائیل یا سایر بنیادگرایایی همانند طالبان و القاعده را تقویت کند و بخش نفولیبیرال آن؛ که مکمل بخش اول است در چالش درونی با بخش اول، سعی در تقویت متحدان خاص خود را دارد و هیچ کدام چارچوب این نظام را مورد تهدید قرار نمی‌دهد. این چالش دو جناح در مصر به نفع نظامیان سکولار، در ترکیه به سازش دو نیرو، در اردن و اسرائیل به گونه‌ای دیگر و در هر کشور با چالش‌ها و تعادل‌های خاص خود، در مجموع به تحکیم نظام سرمایه‌داری به شیوه ای خاص دست می‌یابند. آن گونه که در عربستان و قطر و دوبی به نوعی و در عراق و سوریه به نوعی دیگر. در این میان آن چه پایمال می‌شود حقوق انسانی و زندگی انسان‌های این منطقه و لگدمال شدن کارگران و زحمتکشان و مردم تحت ستم است. آنان که در این میان از این یا آن جناح نظام سرمایه‌داری دفاع می‌کنند، تنها وادادگی خود را در در حمایت از هر یک از نیروهای مهاجم نشان می‌دهند.

در خبری آمده آمریکا پس از تهاجم روسیه به سوریه به شکست خود در مبارزه با داعش اعتراف می‌کند. (اخبار سراسری ۹ شب ایران ۲۰ / ۷ / ۹۴) چه این اعتراف باشد یا نباشد، مسئله روشن است. یک جناح از سرمایه‌داری که نتوانسته سرزمین‌های سوخته و آماده سرمایه‌گذاری جدید ایجاد کند، زمینه را به جناحی دیگر واگذار کرده است و جالب‌تر آن که در این گیر و دار لشگرکشی، ناگهان اعلام می‌شود که مسکو و اوکراین بر سر انتقال گاز به اروپا به توافق رسیدند. این توافق در این برهه از لشگرکشی از آن دست امتیاز دادن‌ها و گرفتن‌هاست که بارها در این منازعات شاهدش بوده‌ایم. حال پشت پرده این توافقات هنوز نامشخص است.

آنچه در انتهای این جنگ و لشگرکشی باقی می‌ماند و نیروهای مهاجم به خوبی آن را می‌دانند، سرزمین‌های سوخته و مردمی بی‌انگیزه برای زنده ماندن که باید تا سالیان سال به ارزان‌ترین شکل نیروی کار خود و فرزندانشان را در کشور خودشان یا در کشورهای اروپایی به

عنوان مهاجر بفروشد تا شکم خود را سیر کند و سرپناهی برای زنده ماندن تهیه کند و نظام بهره‌کشی از نیروی کار سال‌های سال با خیال راحت وضعیت خود را تثبیت شده بداند چرا که هیچ صدای مخالفی را نشنود و از آن سوی مانند دولت آلمان پز انسان دوستی بگیرد که هزاران مهاجر سوری را پناه داده و خواهد داد!؟

ضرورت تداوم این لشگر کشی‌ها

من در نوشته‌ی دیگری ضرورت جنگ‌ها را برای تداوم نظام سرمایه‌داری بررسی کردم (مقاله جنگ طلبان هم چنان خواهان جنگ‌اند منتشر شده در سایت کانون مدافعان حقوق کارگر) اما در مقطع کنونی این لشگرکشی‌ها از آنجا ضروری‌تر می‌شود که بار دیگر بحران‌های سراسری نظام سرمایه‌داری سر برآورده است. بحرانی که این بار از چین آغاز شد و به گفته صاحب‌نظران همین نظام، یکی از اقتصادهایی که بیشترین تاثیر را از این بحران می‌گیرد اقتصاد روسیه است. این بحران چنان وحشت و تشستی را بر این نظام و کل بازارهای آن حاکم کرده است که در یک روز بیش از ۵ هزار میلیارد دلار از ارزش بورس سهام، این پادگان اصلی نظام سرمایه‌داری، کاسته شد. (روز ۲۴ اوت ۲۰۱۵ به دوشنبه سیاه معروف شد. خبرگزاری رویتر گزارش داد که بیش از ۴۰۰ میلیارد یورو تنها از ارزش سهام سیصد شرکت اروپایی کاسته شد) این در حالی است که برخی متخصصان این نظام هشدار دادند که بحران کنونی می‌تواند بیست برابر وخیم‌تر از بحران سال ۲۰۰۸ باشد. (دانیل مک براید مشاور اقتصادی اسبق نخست وزیر انگلستان، گوردون براون)

جالب است بدانیم که پس از سقوط ارزش پول چین، ارزش پول روسیه (روبل) به پایین ترین سطح خود طی چند دهه گذشته رسید.

آیا این جنگ‌ها را پایانی هست؟

اگر از نظام سرمایه‌داری انتظار داشته باشیم که روزی مثلاً بر سر عقل بیلید و دست از سودطلبی خود بردارد و برای همه انسان‌ها حق زندگی قائل شود، به طور قطع عقل‌مان زایل شده است. همان گونه که بسیاری از مدافعان این نظام برای حفظ موقعیت حقیر خود به مجیزگوئی از این نظام می‌پردازند اما خود به خوبی می‌دانند که بیهوده از سودطلبی سرمایه‌داری دفاع می‌کنند. تا زمانی که مردم منطقه به رهبری کارگران و زحمتکشان در بیرون راندن ارتش‌های مهاجم و اشغالگران عزمشان را جزم نکرده و متحد به کارزار نپردازند، این وضعیت ادامه خواهد داشت. از هنگام استقرار اسرائیل در منطقه‌ی خاورمیانه، جنگ‌های دو سویه و چند سویه و دخالت‌های نظامی بیش از هفتاد سال است که ادامه دارد. (مراجعه کنید به مقاله جنگ‌های هفتاد ساله منتشره در سایت کانون مدافعان حقوق کارگر) نیروهای چپ و کارگری چاره‌ای جز ایجاد همدلی و اتحاد در کل منطقه ندارند تا از آن طریق بتوانند با کل نظام سرمایه‌داری مقابله کنند که خود با بحران‌ها غیرقابل حلی مواجه است.

ایجاد تشکل‌های سراسری کارگران و زحمتکشان و فروشندگان نیروی کار و سازمان‌های مردمی و مستقل و به دست‌گیری سرنوشت مردم به دست نمایندگان واقعی آنان تنها راه حل مسائل و بحران‌های موجود است.

زیرنویس

http://islamage.com/show_content.php?cid=8&type=im

یک نمونه از کشتار خاندان اسد: کشتار ۱۹۸۲ حما... بزرگترین کشتار در دوران معاصر (همزمان با کشتارهای دهه شصت)

چنانکه در گزارش عفو بین‌الملل آمده است، کشتار ۱۹۸۲ میلادی در «حما» بزرگترین کشتار در دوران معاصر است. در این حادثه شهر حما از سوی رژیم بعثی سوریه در معرض سنگین‌ترین حمله‌ی نظامی قرار گرفت که مخالفان رژیم را مورد هدف قرار داده بود.

این جنایت در تاریخ ۲ فوریه سال ۱۹۸۲ آغاز شد و به مدت ۲۷ روز ادامه یافت، بدین صورت که رژیم حاکم بر سوریه شهر حما را به محاصره درآورده و آن را زیر آتش توپخانه گرفت، سپس نیروهای آن شهر را مورد تجاوز قرار داده و دست به کشتاری وحشیانه زدند که در پی آن ده‌ها هزار تن از غیرنظامیان ساکن این شهر قتل عام شدند. فرماندهی این حمله را سرهنگ «رفعت اسد» برادر حافظ اسد رئیس جمهور پیشین سوریه بر عهده داشت.

با وجود گذشت سالیان بسیار از این کشتار، آنچه در این شهر که در مرکز کشور سوریه قرار دارد و دارای جمعیتی نزدیک به ۷۵۰ هزار تن می‌باشد، رخ داد، تلخ‌ترین و خشن‌ترین مورد از حملات امنیتی مشابهی است که رژیم حاکم بر سوریه انجام داده است، زیرا حکومت حافظ اسد در این هجوم از ارتش نظامی و نیروهای آموزش‌دیده و نیروهای مخفی امنیتی برای ریشه کن کردن مخالفان خود بهره برد.

بر اساس گزارش‌هایی که روزنامه‌های بیگانه درباره‌ی این کشتار منتشر کرده‌اند رژیم بعثی دست نیروهای نظامی را برای سرکوب مخالفان و همینطور تنبیه طرفداران آنان کاملاً باز گذاشته بود و بر اخبار مربوط به این کشتار کاملاً سرپوش نهاد تا از اعتراضات مردمی و محکومیت بین المللی جلوگیری نماید.

شایان ذکر است که تا امروز درخواست‌هایی از سوی سازمان‌های حقوق بشری برای تحقیق بین‌المللی درباره‌ی حوادث حما و همچنین مجازات مسئولان این کشتار صورت گرفته است؛ کشتاری که خشن‌ترین و خون‌بارترین سرکوب در تاریخ معاصر سوریه به شمار می‌رود.

این حوادث در پی کش‌مکش خشنی که میان رژیم حافظ اسد و جماعت اخوان المسلمین در جریان بود رخ داد. اخوان المسلمین در آن دوره از قوی‌ترین و فعال‌ترین گروه‌های مخالف نظام در این کشور بودند.

رژیم در آن دوره جماعت اخوان را متهم به مسلح نمودن تعدادی از نیروهای خود و اجرای ترور و اعمال خشونت در سوریه نمود، از جمله کشتن مجموعه‌ای از دانشجویان مدرسه توپخانه (المدرسة المدفعية) در ژوئن ۱۹۷۹ در شهر حلب واقع در شمال سوریه؛ اما علی‌رغم نفی این اتهام از سوی اخوان و بی‌زاری از حادثه‌ی مدرسه‌ی توپخانه، نظام حافظ اسد این جماعت را ممنوع اعلام کرده و اقدام به تصفیه‌ی وسیع علیه افراد آن زد و قانون ۴۹ سال ۱۹۸۰ را تصویب نمود که بر اساس آن همه‌ی اعضای جماعت اخوان محکوم به اعدام شدند.

حوادث کشتار حما:

این کشتار به مدت ۲۷ روز از تاریخ ۲ فوریه‌ی ۱۹۸۲ آغاز گردید و رژیم بعثی حاکم بر سوریه در این جنایت از دسته‌های نظامی زیر بهره برد:

- گروهان‌های دفاع - تیپ ۴۷ (تانک‌ها) - تیپ ۲۱ (مکانیکی) - هنگ ۲۱ (چتربازان - نیروی ویژه) به علاوه گروه‌های سرکوب وابسته به سازمان اطلاعات و گروه‌های مسلح حزبی.

این نیروها شهر را به زیر آتش توپخانه گرفته و آن را ویران ساختند، سپس وارد حما شده و آن را به آتش کشیده و دست به کشتار جمعی زدند که در نتیجه‌ی آن بین ۳۰ تا ۴۰ هزار تن کشته شده و محله‌های بسیاری کاملاً با خاک یکسان گردید. در این جنایت همچنین ۸۸ مسجد و سه کلیسا به طور کامل نابود شد و ده‌ها هزار تن از اهالی شهر از ترس کشتار، مهاجرت کردند.

سرهنگ رفعت اسد برادر کوچک‌تر حافظ اسد که دو ماه پیش از این کشتار مسئول حکومت عرفی مناطق وسط و شمال سوریه شده بود این حمله را فرماندهی کرد. برای این کار ۱۲ هزار نظامی آموزش دیده برای جنگ‌های شهری تحت فرماندهی او قرار داشتند.

نا آرامی‌های حما نشان‌دهنده‌ی تحولی آشکار در سیاست رژیم در آن هنگام بود که در استفاده‌ی گسترده از ارتش و نیروهای نظامی برای سرکوب خشونت‌های سیاسی در بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۲ و وارد ساختن غیرنظامیان به عرصه‌ی نبرد با مخالفان نمود یافت. این غیر نظامی‌ها قربانیان اصلی کشتار هولناک حما بودند بطوری که سوریه پس از این وحشی‌گری رژیم سوریه تا سال ۲۰۱۱ میلادی هیچ حرکت اعتراضی مردمی را علیه سیاست‌های رژیم بعثی به خود ندید.

تعداد کشته شدگان فاجعه‌ی حما:

منابع مختلف ارقام متفاوتی را برای کشته شدگان فاجعه‌ی حما ذکر کرده‌اند:

- رابرت فیسک که خود کمی پس از این کشتار در حما حضور یافت، می‌گوید: تعداد کشته شدگان تقریباً ده هزار تن می‌باشد.

- روزنامه ایندپندنت می‌گوید این تعداد به بیست هزار تن می‌رسد.

- بر اساس گفته‌ی توماس فریدمن رفعت اسد افتخار می‌کرد که ۳۸ هزار نفر را در حما کشته است.

- کمیسیون حقوق بشر سوریه می‌گوید تعداد کشته شدگان بین ۳۰ تا ۴۰ هزار تن می‌باشد که غالب آنان از غیر نظامیان هستند و بیشتر آنان به شکل دسته جمعی تیرباران شده و سپس در گورهای دسته جمعی دفن شده‌اند.

سازماندهی و ضرورت آن در دوره کنونی

(بخش اول)

سعید جهانگیری

مقدمه

امر سازماندهی طبقه کارگر و فعالان حقوق کارگری همواره از مسائلی بحث انگیز و مورد مناقشه بوده است. آیا اساساً فعالیت‌های کارگری نیاز به سازماندهی ویژه ای دارند و سازماندهی کارگری امری جدا از مبارزات روزمره است. آیا فعالین کارگری در شرایط ویژه‌ای قرار دارند؟ آیا مبارزات کارگری در این دوره بر فعالین کارگری ایران شرایط ویژه‌ای تحمیل کرده است؟ یا آنچه برای فعالین کارگری پیش آمده، در دیگر جاهای جهان نیز رخ داده است؟ آیا فعالین کارگری در موقعیتی ممتاز، در شرایط فراتری در متن مبارزات جاری ایران قرار دارند؟

ما می‌دانیم که این ویژگی‌ها ناشی از شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فقط ایران نیست بلکه در همه جای دنیا شرایط کم و بیش این گونه هست، آنچه باید ما را به تکاپو بیاندازد نقش لغزنده‌ای است که سازماندهی در مبارزات کارگری دارد، زیرا جنبش کارگری دائماً در حال تولید و بازتولید روش مبارزه است. در همین حال باید به روش مبارزه طبقاتی نقد زد. زیرا در جاهایی مرز مابین فعالیت کارگری و فعالیت سیاسی مغشوش است و آن را به عامی‌گری طبقاتی، تاریخی و انسانی کشانده است. تنها ویژگی این دوره از تاریخ مبارزات کارگری در این است که جنبش کارگری ایران چه در سطح ملی و چه در سطح منطقه‌ای به عنوان سوژه تغییرات بنیادی مطرح می‌شود. اگر به نقد ویژه این روش و عامی‌گری در تاریخ صد سال گذشته بنشینیم و بدانیم که برای آن همه صداقت، شهادت ارزش قائل شویم باید برای بهتر شدن اش قلم و قدم بگذاریم.

تبلیغ، ترویج و سازماندهی در ایران همیشه یکی از مباحث بسیار پیچیده و مهمی بوده و هست و به دلیل استبداد حاکم پرداختن به آن توسط دیدگاه‌های متعددی صورت گرفته است و همیشه با تعابیر متفاوتی به آن پرداخته شده است. تحلیل‌ها گاه مبالغه‌آمیز و گاه مخاطره‌آمیز است. کتاب‌های تحلیلی بسیاری در رابطه با طبقه کارگر وجود دارد بسیاری از متون نوشته شده در باره مبارزات کارگری که در آن به مساله تشکیلاتی سیاسی و نقش آن در جنبش کارگری پرداخته شده است، به صورت تاریخ شفاهی و بر اساس خاطره‌نویسی است و آن گاه هم که از نگاه تشکیلاتی به جنبش کارگری برخورد شده، بیشتر جنبه حزبی و گروهی داشته است.

درخواست افزایش حقوق - گرفتن لباس کار در هر فصل یک دست، کفش کار و کفش ایمنی - داشتن ایمنی، گرفتن حقوق‌های معوقه و از همه مهم‌تر داشتن کار، کارگران را به خیابان می‌آورد ولی ادامه نگه داشتن کارگران در خیابان و رسیدن به خواست‌ها و پیشبرد مبارزه برای خواست‌های بیشتر نیاز به امر سازماندهی دارد. در نبود سازماندهی شاهد حرکات از هم جدای بسیاری خواهیم بود که نمی‌توانند به هم نزدیک شوند.

پرسش واقعی که باید در این دوره پرسید این نیست که آیا حزب، یا سازمان‌های مدعی جنبش کارگری توانسته‌اند به جنبش متشکل، سندیکایی، اتحادیه‌ای یا شورای نزدیک بشوند بلکه این است که آیا جنبش متشکل کارگری به این احزاب یا سازمان‌های کارگری نزدیک است یا نه؟

برای پاسخ به این مسئله به مطالب زیر می‌پردازیم:

- سازماندهی کارگری چیست؟
- و با بررسی تاریخ جنبش کارگری، مشخص کنیم که سازماندهی کارگری در ایران چگونه صورت گرفته است.

- و در انتها نیز به جمع‌بندی شیوه‌های سازماندهی در یک دهه اخیر جنبش کارگری ایران می‌پردازیم.

سازماندهی کارگری چیست و سازمانده کارگری کیست؟

در کتاب‌های موجود کارگری به زبان فارسی بیشتر به ساختار نهاد کارگری اشاره شده است و به این مسله که این نهادها چگونه و توسط چه متدی ساخته می‌شوند، توجهی نشده است. خاطره‌نویسی هم تنها در پس یک شرایط غبارآلود و بعد از واقعه بوده که همیشه تعبیرات خودش را داشته و تنها به شخصیت‌سازی رسیده است. شاید آگاهی از تاریخ زندگی فعالین کارگری امیدی برای تداوم فعالیت باشد اما همان طور که افلاطون گفته: "در یک آب دوبار نمی‌شود شنا کرد" و از دو تاریخ یک چهره ساخته نمی‌شود مگر اینکه بتوانیم تعریف از سازماندهی و سازمانده ارائه کنیم.

سازماندهی در واقع تصمیم‌گیری برای چگونگی دستیابی بهتر اهداف و فعالیت‌ها می‌باشد. سازماندهی یعنی متشکل کردن افراد و جذب آنها به منظور دستیابی به اهداف مشترک و ایجاد هماهنگی و همدلی میان افراد است. سازماندهی ساز و کار هماهنگ شدن را بیان می‌کند. سازماندهی یک فرآیند است که به طور مستمر در حال انجام است و هر لحظه با توجه به اهداف و نیازهایش خود را آماده و به روز می‌کند. سازماندهی باید علاوه بر مستمر بودن، باید بتواند هماهنگی و همکاری و همدلی و انگیزه دستیابی افراد برای رسیدن به اهداف تعیین شده‌ای را ایجاد نماید که هر روز با توجه به نیاز زمان خود به وجود می‌آید و تلاش نماید که به طور مستمر سطح آگاهی و اطلاعات و نحوه دستیابی به اهداف را تعلیم داده و به طور عملی کارگران را برای احقاق حقوق خود به تحرک و فعالیت وادار نماید.

سازماندهی به طور مستمر خود را باز ساری می‌کند و از تمامی توانایی‌ها و امکانات برای رسیدن به هدف با کمترین هزینه و تلفات استفاده می‌نماید. سازماندهی اول از همه باید برای

افراد متشکل شده شفاف باشد (و نهاد کارگری همیشه باید آماده پاسخگویی در مورد هزینه‌ها و منابع مالی‌اش باشد)، تقسیم کار، آماده‌سازی و تشکیلات ویژه داشته باشد، سازماندهی مداوم باید توسعه یافته و ارتباط بین افراد و بین افراد و اهداف و نیازها را هرگز فراموش نکند. سازماندهی از تمامی ابزارهای اطرافش استفاده می‌کند تا به خواسته‌های کارگران برسد. سازماندهی نیاز به افرادی دارد که عمل‌گرا و مسلط بر آگاهی طبقاتی و شناخت جامعه باشند.

سازمانده کارگری کسی است که برای جذب دیگر کارگران برای یک امر مشترک و متشکل فعالیت می‌کند. جذب کارگر یعنی عضوگیری او. پس باید کارگر برای کار مشترک، تقاضای عضویت بدهد و باید متوجه باشد که از این عضویت در جهت منافع خودش و دیگران استفاده می‌شود. سازمانده کارگری با جذب نیروی کارگری می‌خواهد مواضع و خواسته‌های کارگران را جامه عمل بپوشاند. یک سازمانده کارگری وظیفه خود می‌داند کارگرانی را که زیر پوشش یک نهاد کارگری نیستند به طرف کار متشکل جذب کند. خواست جنبش کارگری ابتدا در سیاست‌گذاری یا قرارداد دسته‌جمعی نمود پیدا می‌کند. سازمانده کسی است که خواست کارگران را از پایین به سوی مرکزیت گسترش می‌دهد. سازمانده کسی است که تاکتیک‌های سرمایه‌داری و مدیریت را می‌شناسد و برای خنثی کردن این تاکتیک‌ها سعی می‌کند خود را آموزش دهد و تعلیماتی را که دیده با مهارت دقیق به کار ببرد. او سرمایه را رسوا می‌کند و در پروسه‌ی کار سرمایه اختلال به وجود می‌آورد. این اختلال از زوایای متفاوت صورت می‌گیرد که تاکتیک‌های آن را کلیه کارگران در مجمع خودشان تعیین می‌کنند؛ از بست نشستن، تظاهرات، اعتراض تا اعتصاب و... است.

متشکل‌کننده قوانین و تاریخ را می‌شناسد و گاهی باید از همان قوانین به سود کارگران استفاده کند. متشکل‌کننده باید جذابیت اخلاقی و قوه مجاب‌کننده‌ای قوی در اثبات فعالیت‌هایش داشته باشد. متشکل‌کننده باید در فعالیتش جسارت و ایستادگی و در صورت لزوم توانائی خطر کردن را داشته باشد. متشکل‌کننده باید با امکانات بسیار کم بتواند فعالیت

گسترده‌ای را سازمان بدهد و در شرایط مناقشه‌برانگیز فعالیت کند. یک متشکل‌کننده خوب کسی است که بتواند خوب گوش کند و نیازهای کارگران را پیش ببرد، نه آرزوهای خودش را. باید فراگیر و جمعی عمل کند، نباید سرکش و پر مدعا باشد بلکه باید فروتن و جمع‌گرا باشد.

وقتی صحبت از مبارزات و سازماندهی طبقه کارگر می‌شود در نظر غالب مردم دستگیری، زندان، اذیت - آزار، بیکاری و مهاجرت ناخواسته تداعی می‌شود به همین علت در نگاه غالب مردم بخش سرکوب شده این مبارزه برجسته است، از طرفی بخشی از روشنفکران، سازماندهی در جامعه ایران را متناسب با آینده نمی‌بینند و یا نظریات مطرح شده در باره مبارزات کارگری را در محدوده مبارزات سیاسی بررسی می‌کنند. به ندرت می‌توان در پس این تداعی، امیال و آرزوهای طبقه کارگر را برای زندگی بهتر و انسانی به نمایش گذاشت. مبارزاتی که در یک قرن گذشته توانسته مهر خودش را بر سطح جامعه ایران بکوبد. مبارزات صنفی در تمامی صد و ده سال گذشته همیشه زیر بار سنگین شکنجه، تعقیب، حبس، ترور و زندان بوده است و حتی بسیاری در راه برابری به جوخه اعدام سپرده شده اند اما

نشان داغ دل ماست لاله‌ای که شکفت

به سوگواری زلف تو بنفشه دمید

از دوران قاجار تا رضا شاه

پس از قتل ناصرالدین شاه و قبل از "مشروطه" (۱) جامعه ایران در یک نا آرامی کلی به سر می‌برد، فقر و فلاکت و ورشکستگی کسبه رقابت کمپانی‌های روسی و انگلیسی در ایران به شورش‌ها و مبارزان دهقانان و ایلات و عشایر دامن زده بود. در ۳۷ سال سلطنت فتحعلی شاه ۴۴ شورش بزرگ به وقوع پیوست و در مدت ۱۳ سال سلطنت محمد شاه ۱۸ طغیان اجتماعی بوقوع پیوست. (۲) به گفته کتاب آلمائروالاثار تنها در دوره ناصرالدین شاه بیش از ۳۷ بار لشگرکشی برای سرکوب ترکمن‌ها و ۱۷۰ مورد طغیان و لشگرکشی به نواحی داخلی شهرهای

مختلف و شورش‌های مردم و طغیان ایلات شمرده شده است. (۳) در چهاردهم مرداد ۱۲۸۵ مظفرالدین شاه قاجار مجلس شورای ملی در ایران را پذیرفت (۴) و آن را امضا کرد، چرا که جنبش اجتماعی آن دوره توانسته بودند روند تغییرات سیاسی را به حکومت تحمیل کند و از جوامع مشابه در منطقه که به صورت قبیله‌ای اداره می‌شدند فراتر رود. اگر چه جامعه ای است بسته اما تا حدی خودکفا، از آن تاریخ به تدریج روستاییان به شهرها مهاجرت کردند و با آمدن کمپانی‌های نفتی و سیل کالاهایی و اراداتی سیمای جامعه ایران به تدریج تغییر کرده ولی مهاجرت روستاییان به شهرها نتوانست به خودی خود تغییری در مناسبات ارباب- رعیتی به وجود آورد و به جای آن روابط کارگری و کارفرمایی به وجود آورد.

با پیدایش سیستم سرمایه‌داری در ایران هیچ گونه ارتباطی میان صنایع و بخش‌های ارتباطی‌اش (زیرمجموعه‌اش) به وجود نمی‌آید و تنها صناعی رشد می‌کند که پیوندشان را با استعمار حفظ کنند. در نبود صنایع مادر، خرده پیشه‌وری و تولید خرد رشد کرد. اقشار میانجی جامعه به قشر وسیعی از دلان و کارچاق کنان شبکه نزول‌خوران و نزول‌بگیران تبدیل شدند. طبقه حاکم، اشراف و فئودال‌ها و روحانیون بودند. از هم پاشیدگی اقتصادی گروه‌های اوباش و لوطیانی را در خدمت قدرت و روحانیون قرار داد. این جنایتکاران از جان گذشته پیوسته همچون ابزار شورش در دست ملایان متعصب بودند. (۵) نظام دیکتاتوری با نظامی فئودالی با مبنای اقتصاد استعماری‌اش نه براساس بهره‌کشی طبقه‌ای از طبقه دیگر بلکه مبنایش غارت نظام سرمایه‌داری از نظام ماقبل سرمایه‌داری بود. سرمایه‌داران و تجار خارجی پنج درصد معافیت مالیاتی داشتند. سهم منسوجات در صادرات در بین سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰ میلادی به شدت پایین آمده و از ۶۱ درصد به ۱۹ درصد رسیده بود. (۶)

بسیاری از کارگران و دانشجویانی که برای کار و تحصیل به قفقاز رفته بودند و در مبارزات آذربایجان، گرجستان و ارمنستان نقش فعالی داشتند، پنجاه درصد کارگران نفت باکو را ایرانیان تشکیل می‌دادند. فعالین کارگری پس از بازگشت به ایران در فرقه اجتماعيون -

عامیون (سو سیال دموکرات) ایران فعال بودند و بسیاری از آنها بنیانگذار یا از اعضای تشکیلات همت بودند. و در تشکیلات عامیون و اجتماعیون شرکت داشتند. در مرامنامه آن آمده است:

" قرن بیستم برای شرق دوره تجدد است... ایران باید به شکل مملکت قانونی در آید و حکومت مرکزی قوی شود تا خارجیان نتوانند آنرا تضییق نمایند... در مورد حقوق مدنی، همه افراد باید مساوی باشند و در مقابل قانون متساوی باشند از هر نژاد و مذهب و ملیت که باشند. آزادی‌های کلام، مطبوعات، اجتماعات، جمعیت‌ها و تعطیلات و اقامت و مسافرت را می‌خواهد. قانون انتخابات باید مساوی، عمومی، مخفی، مستقیم و متناسب باشد... قوه قضائیه از اجرائیه باید جدا باشد... قوه سیاسی باید از قوه روحانی جدا باشد... و تعلیم و تربیت مجانی و اجباری و توجه به تربیت زنان بشود. خدمت نظام نیز باید اجباری باشد. " (۷)

سوسیال دموکرات‌های قفقاز و نیز اجتماعیون عامیون ایرانی در دوران مشروطه در رادیکالیزه کردن و تعمیق آن سهم قابل توجه داشته اند. دو اتحادیه کارفرمایی در سال ۱۲۸۵ در ایران شکل گرفته هم‌زمان طبقه کارگر ایران در سال‌های ۷-۱۲۸۶ توانسته بود سندیکای کارکنان چاپخانه‌های تهران، قالی‌بافان کرمان، کارگران واگن‌های اسبی و تلگرافچیان را به جود آورد. (۸)

در همین سال‌ها اعتراضات و اعتصابات گزراش شده که توسط زنان کارگر انجام می‌شده است. اعتراضاتی که بدون سازماندهی امکان‌پذیر نبوده است. در شماره ی ۹ حبل‌المتین سپتامبر ۱۹۰۶ از اعتراض زنان ابریشم کار در مازندران صحبت شده و یا در همین نشریه در سال ۱۹۰۷ در مورد اعتراض زنان بیوه‌ای می‌خوانیم که حقوق بازنشستگی آنان به تعویق افتاده و در میدان توپخانه نزدیک مجلس تحصن کرده و بست نشسته بودند و یا اعتصاب کارگران قالی‌باف کرمان در سال ۱۹۲۳. اکثر این کارگران نیز زنان و کودکان بی‌سواد بوده‌اند و این اعتصاب چنان موثر افتاد که فرماندار کل کرمان مجبور شد تا قانون ۸ ساعت کار روزانه را

و تقاضاهای متعدد دیگر کارگران را با یک فرمان رسمی قابل اجرا در سطح ملی به تصویب برساند.

زمین‌داران سابق به کارفرمایانی تبدیل شدند که کارگران را جزء ملک و املاک خودشان می‌پنداشتند و کارگران مهاجر نیز به دلیل نداشتن تجربه هیچ حق و حقوقی را طلب نمی‌کردند. اما کارگران مهاجری ایرانی اولین سندیکای چاپ خود را توسط محمد پروانه در همان سال پذیرفتن مشروطه سلطنتی به وجود می‌آورند. فضایی سیاسی سال‌های قبل از کودتای رضا خان و کشتار ۲۴ هزار نفر در همان سال از شدت و میزان مبارزات کارگران کم نکرد و کارگران توانستند حتی در زمان دستگیری رهبران‌شان و حتی بسته شدن ۱۴ روزنامه در سال‌های ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ اعتصابات خود را ادامه دهند. این اتحادیه دو سال بعد توانست با اعتصاب چهارده روزه خود پیروزی برای کارگران چاپ به همراه بیاورد.

اینکه این اتحادیه‌های کارگری تحت تاثیر احزاب سوسیال دمکرات یا اتحادیه مهاجران روسیه بوده اند بحثی است واقعی، زیرا ورود افکار سوسیال دمکراسی از طریق کارگران و دانشجویان مهاجر وجود داشته و متأسفانه عدم پایداری و ادامه حمایت سوسیال دمکراسی در ایران بهایی زیادی برای جنبش کارگری به وجود آورد. زیرا جنبش کارگری روسیه در دل یک توسعه سیاسی سوسیال دمکراسی به انقلاب کارگری ۱۹۱۷ رسید در صورتی که جامعه کارگری ما هنوز از لحاظ اقتصادی چندان رشدی نداشت. اما پیروزی انقلاب اکتبر بالطبع تاثیر به سزایی در آینده کارگری ایران را با خود داشته است. به همین روال زمانی که دهگان برای شرکت در چهارمین کنگره جهانی انترناسیونال سوم به شوروی می‌رود محمد آخوندزاده جانشین او نمی‌تواند سندیکا را هدایت کند.

از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲

با ورود متفقین به ایران در شهریور ۲۰ تعدادی از زندانیان سیاسی آزاد شدند. در ۷ مهرماه همان سال باقی گروه ۵۳ نفر که خود را در حزب توده متشکل کرده بودند کمیته

مرکزی خود را اعلام کردند. اما این حزب در واقع مبارزه خود را علیه دیکتاتوری تنظیم کرد نه براساس خواست جنبش کارگری بلکه سیاست‌های خرده بورژوازی و عوام‌پسند را در پیش گرفت. مرامنامه‌اش را این گونه تنظیم کرد:

۱- استقلال و تمامیت ارضی ۲- برقراری رژیم دموکراسی و تامین آزادی‌های فردی و اجتماعی ۳- مبارزه با دیکتاتوری و استبداد ۴- اصلاحات ارضی و بهبود وضع کشاورزان ۵- اصلاحات فرهنگی ۶- تعدیل مالیات ۷- اصلاح امور بازرگانی و توسعه صنایع و حمل و نقل ۸- ضبط اموال پادشاه سابق.

این خواست‌ها در چارچوب قانون اساسی وقت بود. نشریه رهبر مورخ ۱۷ اردیبهشت

۱۳۲۳ نوشت:

"نسبت کمونیستی به حزب توده ایران نسبتی است که دسته سید ضیا می‌کوشند به ما وارد سازند و بدین وسیله سعی دارند سرمایه‌داران و تجار ایرانی را از ما بترسانند، نسبتی غلط و دور از حقیقت. حزب توده ایران حزبی است مشروطه‌خواه و طرفدار قانون اساسی، چرا؟ زیرا ما معتقدیم که افکار کمونیستی و سوسیالیسم زائیده شرایط اجتماعی خاصی است که در ایران وجود ندارد و اگر روزی حزب کمونیست در ایران به وجود آید آن قطعاً حزب توده نخواهد بود."

در رابطه با عضوگیری کارگری حزب توده در آن دوران آلبرت سهرابیان در برگی از جنبش کارگری ایران چنین می‌نویسد:

"روزی هنگام بازگشت به منزل، آوانس مرادیان را دیدم که به سوی خیابان قوام‌السلطنه در حرکت بود. پس از احوال‌پرسی با یکدیگر دریافتم که با شتاب می‌خواهد به جایی برود. از او پرسیدم با این همه عجله کجا می‌روی؟ گفت، شنیده‌ام در اینجا حزبی بنیان‌گذاری شده که از کارگران طرفداری می‌کند و هوادار کارگران است. هنگامی که پاسخ او را شنیدم ناگهان نیروئی درونی مرا به طرف این هدف کشید. به او گفتم پس من هم به همراه تو می‌آیم. دست یکدیگر را گرفته و به طرف نشانی‌ای که آوانس می‌دانست حرکت کردیم." (۹)

شورای متحده مرکزی که در سال ۱۳۲۱ تاسیس شد نه از دل جامعه کارگری بلکه محصول تشکیلاتی خارج از محیط کار بوده است. حزب توده این چنین می‌گوید:

"حزب توده از همان نخستین روز فعالیت خود، دست به کار شد و مبارزه‌ای پیگیرانه را برای تشکل زحمتکشان سازمان داد. توده‌ای‌ها تلاش خستگی‌ناپذیری را برای ایجاد سندیکاهای واقعی و مستقل در کارخانه‌ها و موسسات خدماتی به کار بردند. " (۱۰)

شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران ایران در ۱۷ مهر ۱۳۲۱ اولین کنفرانس ایالتی تهران را برگزار کرد و برنامه مصوب این کنفرانس بدین قرار بود: ۱- تشکیل حکومت دمکراتیک ۲- اجرایی آزادی‌های قانون اساسی و لغو قانون سیاه ۱۳۱۰ و دادن حق رای به زنان ۳- تقسیم بلاعوض املاک خالصه و املاک اختصاصی رضاشاه ۴- قانون ۸ ساعت کار و به رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری. در تمام سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۷ از کنگره اول تا دوم فعالیت‌های حزب توده کوشش برای همکاری با احزاب و دسته‌های مختلف سیاسی برای دفاع از شعارهای دمکراتیک، بسیج حزب برای شرکت در انتخابات دوره پانزدهم، فعالیت‌های پارلمانی و مساله نفت و شرکت در دولت قوام بود. حتی زمانی که بیش از صد هزار کارگر نفت جنوب در ۲۳ تیر ۱۳۲۵ در اعتصاب بودند رادمنش و روستا به جنوب می‌روند برای خاموش کردن اعتصاب. براساس آمار حزب توده در مقطع ۱۳۲۱ تعداد اعضایش بالغ بر ۳۰۰۰۰ نفر بود. بر اساس آمار حزبی تعداد اعضای شورای متحده مرکزی در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۳ جمعا ۱۵۰۰۰۰ نفر بود. (۱۱)

در جریان انتخابات مجلس چهاردهم حزب توده و شورای مرکزی طی بیانیه مشترکی اعلام کردند که برای شرکت در انتخابات تهران، هیأت مؤتلفه‌ای تشکیل داده‌اند و از اعضای خود خواستند که به نامزدهای انتخاباتی مشترک آنها رأی دهند. اما با وجود ادعای تعداد اعضای حزب و تعداد اعضا سندیکاها در آن دوران کوران انقلابی حتی در زمان نامزدی انتخاباتی هم نتایج‌اش نشان می‌دهد که واقعیت چه بوده است. شورای مرکزی برای کاندیداتوری، رئیس خود ابراهیم محضری و دبیر خود حسین جهانی را نامزدهای انتخاباتی تهران معرفی کرد. حزب توده رضا روستا، ایرج اسکندری، نورالدین الموتی، سلیمان محسن (اسکندری)، دکتر مرتضی یزدی و دکتر رضا رادمنش را به عنوان نامزدهای انتخاباتی تهران

برگزید. اگر به تعداد اعضا و تعداد رای‌های داده شده هم توجه کنیم مشخص می‌شود حزب توده پایگاه کارگری نداشته و بیشتر در میان روشنفکران مطرح بوده است. (۱۲)

روزنامه "رهبر" در شماره ۱۷ تیر ۱۳۲۴ نوشت: فدراسیون سندیکائی جهانی کنفرانس دیگری در سپتامبر ۱۹۴۵ در پاریس تشکیل داد. شورای متحده به عنوان یگانه مرکز سازمان اتحادیه‌های ایران شرکت خود را در این کنفرانس خواستار شد و پاسخی به مضمون زیر از دبیر کمیته اداری کنفرانس لوئی سایان دریافت داشت:

"رفقای عزیز- تلگراف شما رسید از درخواست تشکیلات شما برای شرکت در کنفرانس بین‌المللی اتحادیه‌ها که در ماه سپتامبر آینده در پاریس تشکیل خواهد شد مستحضر شدم. طبق تصمیمی که از طرف کمیته اداری کنفرانس بین‌المللی اتحادیه‌ها اتخاذ شده است تقاضای شما در جلسه کمیته نامبرده مطرح و بررسی خواهد شد و بعدا با اظهار نظر خود به کمیته کنفرانس جهانی که در بیستم سپتامبر تشکیل می‌شود پیشنهاد خواهد شد... برای تشکیلات شما امکان دارد... یک یا چند نفر نماینده که به تناسب تعداد اعضا تشکیلات شما می‌باشد به پاریس اعزام دارید. رفقای عزیز خواهشمندم بهترین احساسات صمیمانه سندیکالیستی مرا قبول نمائید.

این حزب تا زمان غیرقانونی شدنش در ۱۶ بهمن ۱۳۲۷ به دنبال تیراندازی به شاه، در اساس کارگران ایران را ابزاری برای منافع کمینترن کرده بود و در اوج دوران دولتی شدن نفت (نفت ایران هیچگاه ملی نشد بلکه دولتی شد) صنعت نفت از یک انحراف به انحراف دیگر در غلطید و مصدق را به عنوان دست پرورده امپریالیسم امریکا مطرح کرد.

تنها رهبران کارگری بهای سیاست یک دهه حزب توده را پرداختند. بخش‌های بسیاری از این افراد صادق در دهه ۳۰ دستگیر، زندانی و اعدام شدند. تنها در پلنوم چهارم در تیرماه ۱۳۳۶ یک انتقاد به خود کردند همانند انتقاد به خود بعد از همکاری‌های دهه شصت. اگر

حزب واقعا توانسته بود ۱۶ تشکل کارگری داشته باشد آیا به راحتی هم شکسته و متلاشی می‌شد. (۱۳)

۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷

با توجه به اسناد و مدارک تاریخی موجود و اظهارات فعالین سیاسی آن زمان تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هر گونه فعالیت صنفی و کارگری تحت تاثیر حزب توده بوده است نه خودجوش و از درون طبقه کارگر بلکه تحت تاثیر حزب توده و جریانات کمونیستی شوروی. کارگران ایران بسیار جلوتر از توسعه سرمایه‌داری در ایران فعالیت و برخورد کرده اند که بیانگر بینش سیاسی حاکم بر جامعه کارگری در آن زمان می‌باشد و می‌بینیم در زمان کودتای ۲۸ مرداد طبقه کارگر به نقش تاریخی خود و مقابله با شکل‌گیری فاشیسم به علت دستگیری سران حزب توده و جریانات سیاسی آن زمان که بر جامعه کارگری حاکم بوده عمل نکرد و آنان تصمیم‌گیری مستقلی در رابطه با این وقایع به طور مشخص و بارزی نداشته‌اند و علنا بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ به دلیل شرایط خفقانی که حاکم بوده احزاب و جریانات سیاسی قادر به فعالیت نبودند. هر دو این گروه‌ها و یا هر دو طرفداران این معادله چه آنهایی که در داخل غیرمستقیم کارگران را از سازماندهی طبقاتی دور می‌کنند و چه آنهایی که می‌خواهند سازماندهی کارگری را در چارچوب وضع موجود نگه دارند و چه آنهایی که در خارج از مبارزات طبقه کارگر زیر لوای سوسیالیسم و کمونیسم حمایت می‌کنند در بهترین حالت محصول منازعات دهه بیست میلادی در کشور شوروی هستند. این تفسیر خاص از سوسیالیسم تنها به جامعه ایران مربوط نمی‌شود.

ف صنعت گر در مقاله بلشویزم و انقلاب در جامعه عقب مانده چنین مطرح می‌کند: "به نظر می‌آید ضعف این نوع سازماندهی واقعی کارگری تاثیر بسیار زیادی بر خود تشکلات سیاسی داشته است. با یک سازماندهی و تولید فعالیت کارگری روبرو هستیم که دلیل اصلی

آن به ساختار سرمایه‌داری در ایران بر می‌گردد و این ساختار نیروهای طرفدار جنبش کارگری را با یک معضل تئوریک و گاه گیجی تئوریک روبرو کرد و در توضیح این شرایط به مقولات مکتب وابستگی مانند "متروپل"، "وابسته"، "تحت سلطه"، "سرمایه‌داری وابسته" و "کمپرادور" بودن هیئت حاکمه "تضاد خلق" و غیره زبان‌های جدی به پروسه تدوین استراتژی تشکیل‌پذیری و تحولات بنیادی برای کارگران ایران به همراه آورده است. این نوع تئوری‌ها هنوز نظرات بسیاری از روشنفکران است و امروز با یک دگردیسی خود را در تئوری‌های ضد امپریالیستی نشان می‌دهد. از طرفی با مرور تاریخ تشکیل تشکلهای کارگری در ایران می‌توان به مواردی اشاره کرد که هم به لحاظ تئوریک و هم عملی حائز اهمیت می‌باشد.

در رابطه با همین شرایط در نشریه نظم نوین آمده است :

"این وضع تا سال ۱۳۲۵ ادامه یافت. سالی که قحطی بی سابقه سراسر نواحی شمال ایران را فراگرفته بود و تقریباً صدها هزاران نفر از گرسنگی تلف می شدند و گرانی دائم التزاید خواربار، توده های وسیع کارگران و زحمتکشان را به مرگ از گرسنگی تهدید می کرد. این بار نیز کارگران چاپخانه های تهران پیش قدم شده و اتحادیه صنفی خود را تشکیل دادند. آنان بعد از چند اعتصاب، دولت و کارفرمایان را وادار ساختند تا لایحه قرارداد دسته جمعی را که توسط خود آنان تنظیم شده بود و تا حدی وضع روابط متقابل کارگران و کارفرمایان را معین می کرد، تصدیق نماید. ضمناً تا حدی وضع اقتصادی خود را بهبود بخشیدند. در این قرارداد، هشت ساعت کار روزانه، سیستم پرداخت اضافه کار، بهبود شرایط بهداشتی در مطبعه ها و غیره مقرر شد."

طبق اطلاعات و مدارک موجود تا سال ۱۳۴۳ تعداد ۷۳ سندیکای کارگری در تهران و ۳۸ سندیکای کارگری در شهرستانها تشکیل شد اما پس از اصلاحاتی که در سال ۱۳۴۳ در قانون کار به وجود آمد فعالیت سندیکاها در سطح حرفه و کارگاه محدود گردید. طبق آمار تا

پایان سال ۱۳۴۸ تعداد ۲۷۰ سندیکای کارگری و در پایان سال ۱۳۵۳، ۶۱۲ سندیکای کارگری و ۱۴ اتحادیه کارگری و در پایان سال ۱۳۵۷ جمعاً ۱۲۱۶ سندیکا و ۲۶ اتحادیه کارگری فعالیت داشتند.

البته سرمایه داران کوچکی و یا صاحب کار خود در بخش قالی بافی، پارچه بافی، پوشاک، نجاری، فلزکاری فروشندگان خرده پا و مالکین ماشین باربری و تاکسی آمار در مقایسه با سال ۵۵ وجود ندارد. البته نسبت به سال ۵۵ هم افول نیروی کار نسبت به جمعیت بسیار بالا است ۳۳ درصد. البته دیگر نیروی کار مانند پزشک، دندانپزشک، وکیل، حسابدار و متخصصان افزایشی دوبرابر داشته است.

البته دولت ایران همیشه اذعان کرده که در تمامی این سالها گاه تا ۷ درصد از نیروی کار ایران به دلایل سیاسی و اقتصادی از کشور خارج شده اند. (۱۴)

اگر اقتصاد ایران در بخش کارگری کوچک شد اما بخش دولتی ۸۸ درصد رشد کرد. به طور مثال در بخش آموزش، بهداشت و بیشترین رقم آن در بخش نظامی و شبه نظامی بوده است. در بخش نفت، پتروشیمی، نیروگاههای برق- آب، معادن، کارکنان دولتی - شهرداریها، حمل و نقل، خودروسازی، سدها، خدماتی به بخش خصوصی و یا زیر مجموعه دولتی روبرو هستیم.

در حالی که جنبش کارگری به طور جدی از درخواست خواستههای صنفی خود در این دوران تا تقریباً قیام ۱۳۵۷ ناتوان و قادر به سازماندهی خود نبوده است. گرچه باید اشاره کرد که از سال ۱۳۵۴ بعضی سازمانهای چپ اقدام به فعالیت در کارخانهها نمودند تا بدین وسیله به ارتباط گیری با کارگران و سازماندهی طبقه کارگر بپردازند و اثرات این حرکت را تا اوایل سالهای دهه شصت می توان دید اما این حرکتی سیاسی و از بیرون به درون طبقه کارگر بود و نه سازماندهی که توسط کارگرانی که به آگاهی طبقاتی رسیده باشند.

زیر نویس ها

۱- از همان روز که فرمان شاهنشاه میرور انارالله برهانه شرف صدور یافت و امر به تاسیس مجلس شورای ملی شد دولت ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنستیتوسیون به شمار می آید. منتها ملاحظه [ای] که دولت داشته این بوده که قوانین لازمه برای انتظام وزارت خانه ها و دوائر دولتی و مجالس بلدی مطابق شرع محمدی صلی الله علیه و آله نوشته ، آن وقت به موقع اجرا گذارده شود. برای تصویر دستخط محمدعلی شاه ، بنگرید به : مخبر الدوله ی هدایت ، خاطرات و خطرات ، تهران ، زوار ، ۱۳۶۳ ، ص ۱۴۷

۲- دو سند از فرقه کمونیست ص 56

۳- خلسه، مشهور به خوابنامه ، به کوشش محمد کتیرایی ، کتابخانه طهوری

۴- مخبرالسلطنه به دربار رفت و به محمدعلی شاه گزارش داد . پس از بازگشت به مجلس از قول شاه به نمایندگان گفت : « با همه محذورات عزل مسیو نوز و پریم ، آنها را عزل کردیم و لفظ مشروطه را هم مشروعه می کنیم که ما دولت اسلام هستیم و سلطنت مشروعه باشد .

<http://iranchehr.com/?p=3101>

۵- جستارهایی از تاریخ ایران ، ویلم فلور ص ۲۶۰، ۲۸۳ و 284

۶-1380 محمدعلی کاتوزیان اقتصاد سیاسی ایران

۷- اتحادیه نظام مافی، منصوره (۱۳۸۱) پیدایش و تحول احزابی سیاسی دوره مشروطیت، تهران، انتشارات کتاب سیامک،

۸- سندیکالیزم در جنبش کارگری ایران در فاصله سالهای ۱۳۲۰-۲۵ تورج اتابکی

۹- <http://www.nashrebidar.com/gunagun/ketabha/albert.sorabiyen/chegonagi.htm>

۱۰- <http://www.tudehpartyiran.org/2013-12-03-22-31-04/59-1>

۱۱- تاریخ جنبش کمونیستی در ایران سپهرذبیح ص 274

۱۲- (همانجا) ص ۷۵ بنقل از روزنامه مردم، ۹ آبان ۱۳۲۲

در این انتخابات که برای ورود به مجلس چهاردهم بود ابراهیم محضری ۲۸۳۱ رای از مجموع ۴۱۰۰۰ رای ریخته شده در صندوقها را داشت و موفق به ورود به مجلس چهاردهم نشد.

^{۱۳-} <http://www.nashrebidar.com/gunagun/ketabha/albert.sorabivan/chegonagi.htm>

"اتحادیه مرکزی از شانزده اتحادیه و انجمن گوناگون کارگری تشکیل شده بود که عبارت بودند از ۱_ اتحادیه کارگران چاپ تهران، ۲_ اتحادیه کارگران کفاش، ۳_ اتحادیه کارگران نان پز، ۴_ نماینده کارگران داروساز، ۵_ اتحادیه معلمین که در حقیقت اتحادیه روشنفکران و کارمندان وزارت فرهنگ بود، ۶_ اتحادیه کارکنان پست و تلگراف، ۷_ نمایندگان کارکنان و رفتگران شهرداری، ۸_ اتحادیه کارگران ساختمانی، ۹_ اتحادیه کارگران سیگارسازی، ۱۰_ اتحادیه کارگران حمام، ۱۱_ اتحادیه کارگران بزازخانه تهران، ۱۲_ اتحادیه نماینده مرکزی شاگردان تجار تهران، ۱۳_ اتحادیه کارگران پارچه بافت تهران، ۱۴_ اتحادیه باربران بندر انزلی، ۱۵ و ۱۶_ کارگران نانوائی‌های تافتونی و کارگران جوراب باف"

^{۱۴-} <http://www.tasnimnews.com/Home/Single/713338>

سازماندهی و ضرورت آن در دوره کنونی

دوران پس از سرنگونی شاه

قسمت دوم

بسیاری از فعالینی که در امر سازماندهی کارگری دهه شصت و قبل از آن شرکت داشته و تجربه فعالیت در شرایط خفقان آور آن دوره را دارند به دلایل متعددی از پرداختن به گذشته و بیان تجربیات و راه کارهای خود امتناع می کنند و هنوز هم عزیزانی را به یاد می آورند که چگونه شوربختانه از شورآبادها و زندان ها سر در آورده اند و یا در خاوران ها آرمیده اند. حتی برخی این حوزه را ترک و دیگر مایل به فعالیت در آن نیستند اما هنوز دغدغه شان مبارزات کارگری است.

پرداختن به امر سازماندهی و مشخص کردن این که سازماندهی تاریخی چگونه بوده و چگونه می تواند باشد، همانند یک وظیفه است و نیاز است با بررسی تجارب مثبت و منفی آن را تبیین کنیم و این امر مهم را در اختیار نسل جدید بگذاریم تا بتوان از آن استفاده کرد. اینکه تئوری های زیادی مانند طبقه شناور، ضدیت با کارکرد فعالیت سیاسی - کارگری، و در مجموع دیدگاه های شخصی و نه طبقاتی رشد کرده است را باید در این روند مورد بررسی قرار داد بدین مفهوم که بسیاری از تجربیات گذشته دهه شصت به نسل امروز منتقل نشده است.

در دوران قبل از قیام ۱۳۵۷ بسیاری از سرمایه داران از حمایت و تامین مالی دولت سود می بردند، شرکای دولت، مقامات عالی رتبه و شرکت های چند ملیتی بنیاد پهلوی ۳۰ درصد سهام کمپانی ایرانیت، ۱۰ درصد سهام جنرال موتورز ایران و ۹/۵ درصد سهام بی. اف گودریچ و را در اختیار داشتند که بیشتر آنها بعدا به مالکیت دولتی یا نهادهای شکل گرفته بعد از ۵۷ در آمد.

جمعیت شهر نشین دهه شصت عملا نیروهای انسانی و ماهر خود را در جنگ و زندان از دست داده بود. خسته از ایستادن در صف های طولانی برای مایحتاج عمومی و عملا شکست

به او تحمیل شده بود، شکستی که برایش یک رژیم را سرنگون کرده بود و به امید آینده هنوز چیزی بدست نیاورده بود و پس از اتمام جنگ و پس از فوت رهبر جمهوری اسلامی سیاست لیبرالی آغاز شد.

دولتی که با گفتمان پوپولیستی خواهان اجرای دولت مستضعفان بود و می‌خواست عدالت اسلامی را برقرار کند و سودآفرینی را تمایلی ضداقتصادی تلقی می‌کرد، تغییر اساسی کرد. بازار بورس این عمده‌ترین پادگان سرمایه داری را راه‌اندازی کرد، سرمایه‌گذاران را به سرمایه‌گذاری ترغیب کرد، اموال مصادره شده را یا به صاحبانش پس داد و یا به بنیادهای خودساخته داد.

دوره پسا انقلابی شرایط دیگری را رقم زد. اگر نیروی کار در سال ۵۵ رقمی ۴۰ درصدی را تشکیل می‌داد در سال ۱۳۷۵ این نیرو به ۳۱ درصد کاهش یافته بود. در صورتی که براساس نوشته بانک مرکزی، (روزنامه‌های اقتصادی بانک مرکزی شماره‌های ۳۰ تا ۳۴) درآمد نفتی در سال ۱۳۸۱ تا ۲۳ میلیارد دلار افزایش یافت. اقتصادی که از نظر کمی بیش از ۹۰ درصد آن در دست سرمایه‌دارانی بود که کارگاه‌های زیر ده نفر در محیط کار را شامل می‌شد. ۱۶۴۰۰۰ واحد تولیدی تنها ۹۲۳ واحد تولیدی بیش از ۵۰ کارگر در آن کار می‌کرد و تنها ۴۵۰۰ واحد تولیدی بین ۱۰ تا ۴۹ نفر پرسنل وجود داشته است و در بخش کشاورزی ۳۶۰۰ سرمایه‌دار وجود دارد. در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۷۷ نشریه پیام امروز نوشت وضع صنایع تکان دهنده است و ۴۰۰ کارخانه دیگر تعطیل شده است^[1]. وضعیت اقتصادی در سالهای بعد هیچ گاه به رونق نرسید به جز آنکه با گران شدن قیمت جهانی نفت خام دلارهای فراوانی به سمت ایران سرازیر شد که سر از اختلاس‌ها ی کلان در آورده و حسابهای بانکی عده ای خاص را پر کرد.

اما شوراهای کارگری که پس از انقلاب تشکیل شده بودند تحت تاثیر نیروهای سیاسی آن دوره بود و کارگران فقط اقدام به انجام انتخابات و تشکیل شورا کرده بودند. این شوراها توسط تعدادی از کارگران آگاه تشکیل شد که برخی مذهبی یا حتا برخی حزب‌اللهی هم بودند و تعداد زیادی از آنها هم اصلا مذهبی نبودند و به اصطلاح سیاسی بودند. این شوراهای کارگری

خودجوش و واقعی هر کدام اساسنامه‌ای برای خود داشتند. از جمله می‌توان به اساسنامه کارگران موتورز اشاره کرد که در سطح وسیعی منتشر شد. این شوراها در تمام کارهای کارخانه دخالت و نظارت داشتند از تهیه مواد اولیه گرفته تا راه‌اندازی تولید، فروش محصولات، مسایل کارگران و دستمزد و حقوق‌شان، تهیه ارزاق مورد نیاز کارگران و... در سال ۶۰ وزارت کار اعلام کرد که این شوراها غیرقانونی هستند و باید شوراهای اسلامی کار جایگزین آنها شوند. انتخابات شوراهای اسلامی کار زیر نظر وزارت کار انجام می‌شد و وزارت کار اعلام کرده بود که تمام شوراهای اسلامی کار تحت یک اساسنامه‌ی واحد که خود وزارت کار تهیه کرده بود باید تشکیل شود. (شورای هماهنگی شوراهای کارگری جاده مخصوص و قدیم کرج، تجربه کارگری منتشره در سایت کانون مدافعان حقوق کارگر)

سال ۱۳۵۹ جنبش متشکل یا سندیکایی توسط حمله‌ی عناصر خانه‌ی کارگر (جناح دست‌ساخته‌ی کارگری حزب جمهوری اسلامی) قرار گرفت و ساختمان ابوریحان، ساختمان مرکزی سندیکاهای کارگران کشور توسط این گروه‌های فشار و امنیتی تسخیر شد و نقش تشکیلات حکومتی-فرمایشی صنفی کارگران را به عهده گرفتند*.

از طرفی سرکوب کلیه نیروهای اجتماعی و سیاسی در سال‌های ۶۰ و ۶۱ توانست حرکت رو به رشد مبارزات را از کلیه دستاوردهایی که برای آن انقلاب شکل گرفته بود به عقب براند. و تبدیل شوراهای کارگری به شوراهای اسلامی کار و قبل از آن تشکیل کمیته‌های انقلاب در کارخانجات و سپس تشکیل بسیج و تشکیل پایگاه‌های بسیج در کارخانجات فضا را هر روز بیش از روز قبل نظامی و برخورد با هرگونه اعتراضی تحت عنوان ستون پنجم در جنگ و شرایط جنگی و ایجاد فرهنگ شهادت و جبهه در آن زمان طبقه کارگران را مرعوب وحشت آفرینی کرد و تا دو دهه سایه سنگینش حتی پس از پایان جنگ وجود داشت. دستگیری‌های پی در پی در مقابل در ورودی کارخانجات و موسسات اقتصادی به یک رویه عادی تبدیل شده بود. انجمن‌های اسلامی-حراست رشد کردند، تفتیش عقاید و پرونده سازی‌ها شروع شد. محیط رعب و وحشت و سرکوب آگاه‌ترین و مبارزترین و با تجربه‌ترین کادرهایی را پاکسازی کرد که محصول مبارزات دهه پنجاه بودند. طرح طبقه‌بندی مشاغل که محصول مبارزات دهه پنجاه بود و منجر به رشد سیصد درصدی حقوق‌ها در سال ۵۸ شده بود، توسط حکومت با

ترفند جدیدی منسوخ گردید و با طرح هدف کاهش نیروی کار و گسترش سرمایه خصوصی ضوابط کاری جدید تنظیم شد. پس از استقرار حکومت جدید ۵۷ درصد کارخانجات صادره و تحت پوشش ارگان‌های دولتی قرار گرفتند. در بحران مدیریت و ضعف، ادامه فعالیت خودگردان کارگری را می‌توان دید.

جنگ که بزرگترین نعمت برای حکومت بود مشکلات خاص خود را نیز به دنبال داشت در سال‌های ۶۳ و ۶۴ اعتصاب‌های کوچک و بزرگ متعددی را می‌توان نام برد از جمله اعتصاب بیست هزار کارگر پروژه‌های آغاچاری، دخانیات، کاناداداری، ذوب‌آهن که فقط چند مورد از آنهاست. به دنبال آن ورشکستگی تولیدات جامکو، برک و ضعف بنیه مالی ناشی از جنگ را باید اشاره کرد. گرچه صدمه زیادی از لحاظ اقتصادی به دولت زد اما بیکاری و گوشه‌نشین شدن یا روی آوردن کارگران به شغل‌های کاذب و بی‌آینده را برای کارگران این شرکت‌ها نیز به دنبال داشت.

در سال ۶۵ دو دیدگاه در حکومت اسلامی مطرح شد:

الف- ” برای توسعه صنایع سنگین ما باید خط و مشی توسعه را از کره جنوبی و برزیل و با عزم و اراده کره شمالی بگیریم. (بهزاد نبوی کیهان ۱۸ آذر ۶۵ - سخنرانی با دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی)

ب- میلیتاریزه کردن اقتصاد در چارچوب خودکفایی اقتصادی - کاهش نانخورهای دولت - استفاده از تکنولوژی غربی - ایجاد و افزایش تمرکز اقتصادی (کیهان ۱۲ فروردین ۶۵)

بی‌دلیل نبود که ۵۰۰ کارخانه و کارگاه تراشکاری برای تولید خمپاره درست کردند (همان منبع) و مجلس در همان زمان تصویب کرد سی درصد نیروی کار به جبهه برود.

انجمن‌های اسلامی که در سال شصت تا حدودی گرایش‌های متفاوتی را مطرح می‌کردند به عناصر عقب‌مانده و فاسدی تبدیل شده بود که سدی بودند در مقابل هر حرکت اعتراضی در

محیط کار و در استخدام کارگران نقش داشتند و در شناسایی کارگران پیشرو فعالیت می‌کردند. در ارتباط با فرستادن نیرو به جبهه هم با بسیج همکاری می‌کردند.

از طرفی فساد اقتصادی نظام هر روز به شکل‌های مختلف توسط گروهی از خودشان مطرح و مردم کمابیش با بخش اندکی از غارت اموال ملی توسط حکومت آشنا بودند. معمولاً اعتراض به مطالبات کارگری در ارتباط با ضایع شدن از حق کارگر صورت می‌گیرد ولی در جوامعی مانند ایران این مطالبات بسیار عمیق‌تر و پیچیده‌تر است زیرا سیستم قانونی، نظامی و امنیتی در همکاری با سرکردگان سیستم هستند.

یکی از دلایل به وجود آمدن جنبش اعتراضی و حمایتی از انتخابات سال ۱۳۷۶ بر می‌گردد به درگیری‌های درون حکومتی و افشاگری‌های فسادهای مالی سرکردگان حکومت. یعنی جنبش دانشجویی که با هزار پیچ و خم ایدئولوژیکی وارد دانشگاه شده بود و بخشی از سیستم بود و امکان داشتن نشریات خود را هم داشت شروع کرد به افشاگری درون حکومتی، حکومتی که بر اثر ترس و تضاد در درون خودش گاه تا ۱۷ نهاد امنیتی و خانه‌های بازجویی متفاوت داشتند برای گرفتن زهر چشم از یکدیگر از هیچ عملی کوتاهی نمی‌کردند.

بستن قراردادهای نفتی - پتروشیمی و بازسازی زیر بنایی منطقه‌ای و واردات بی‌رویه کالا و به دست آوردن پول‌های کلان در کوتاه مدت بسیار فریبنده و در عین حال هواخواه داشت و نیروهای امنیتی به بخشی از این اقتصاد وارد شده بودند. در این دوره با بالاگرفتن درگیری‌ها و افشای این فساد که بسیار فراتر از فساد مالی دوران سلطنت پهلوی با مشت آهنین همراه بود شرایطی را به وجود آورد که نیروهای جوان وارد صحنه شده و خواسته‌هایی فراتر از مسائل صنفی و دانشجویی داشته باشند.

این فساد اقتصادی داشت بنیاد نظام را زیر و رو می‌کرد و نظام احساس نمی‌کرد با باز گذاشتن یک انتخابات ساده این چنین بنیادش زیر و رو شود اتفاقاً درس‌گیری از انتخابات ۷۶ بود که سران حکومت به هیچ وجه حاضر به عقب نشینی در انتخابات ۸۸ نشدند. سر نخ این فساد از رئیس جمهور وقت و اطرافیانش شروع شده بود و با تسری به سایر آقازاده‌ها خود هر کدام به یک مافیای اقتصادی تبدیل شدند.

در کنار قراردادهای اصلی، سپاه توانسته بود نقش خود را گسترش دهد و در نبود شرایط سیاسی جامعه دائم در حال غوطه‌ور شدن در مسائل خرافی و در بهترین حالت کنار کشیدن و تماشا کردن این وضعیت است. رشد خرافات و فرهنگ جن‌گیری و رمالی بسیار در جامعه ریشه دوانده و حتی بعد از انتخابات ۷۶ ما شاهد نهادینه شدن فرهنگ دلالی و نزول‌خواری تا حد زیادی در خود جامعه هستیم و در آن دوران محاکمه کرباسچی و شهرداران منطقه‌ای وضعیت فساد اقتصادی در دم و دستگاه حکومت را نشان می‌داد و سیستم مدیریتی فاسد حکومت را که در آن مدیران را شریک در درآمدهای دولت می‌کرد به نمایش گذارد ولی سرکوب بسیار بالای مردم و نبود امکان تغییر بنیادی و در شرایط بد اقتصادی بسیاری از خود مردم هم آلوده این فساد اقتصادی شدند از رشوه گرفتن تا رشوه دادن تا تلاش با همه وجود برای وصل کردن خود به رانت‌خواران و قدرتمداران، در واقع شرایط سیاسی بعد از شکست جنبش اجتماعی شصت به مردم تحمیل شده بود و نه نیروهای که شکست خورده بودند حاضر به پذیرش شکست نبودند و نه نیروی سرکوب‌گر از فشار سرکوب کم می‌کرد

شعار تغییر شش ماه دیگر و بحران حکومتی که هر آن این رژیم را سرنگون می‌کند از طرف اپوزیسیون و حتی در محافل خصوصی چنان نیروهای اجتماعی را از وظیفه اصلی‌اش دور کرده بود که نیروهای امنیتی و اتاق‌های فکر با خندیدن به آنها، حرکت‌های کوتاه مدت و درازمدت خود را برنامه ریزی می‌کردند.

نیروهای اجتماعی و فعالین کارگری که تا این دوره بیشتر در خارج کشور مستقر بودند، چنان غرق در درگیری‌های درونی خودشان بودند که نمی‌توانستند در سازماندهی طبقه کارگر نقشی داشته باشند. در همین دوره است که ما شاهد آن هستیم که فضای خفقان‌آور دهه شصت منجر به رشد محفلیسم در جنبش کارگری شده است. چرا که کارگران با شرایطی روبرو بودند که نمی‌توانستند به طور علنی فعالیت کنند. حتی زمانی که کارگران ذوب آهن اصفهان برای مقابله با طرح پیمانکاری دست به اعتراض زده بودند و در اعتصاب بودند وقتی اعلامیه سازمان مجاهدین در کارخانه پخش می‌شود خود کارگران سریعاً آن اعلامیه را جمع کرده و از بین می‌برند. (گزارش یک هسته کارگری- روشنفکری آغازی نو ۳ و) البته در همان دوره جریان‌های سیاسی نیز خواست خود را خواست کارگران اعلام می‌کردند.

"کمونیست" ارگان حزب کمونیست ایران در شماره ۱۲ در تیرماه ۱۳۶۴ نوشت "تشکیل شوراهای واقعی خواست توده‌ای کارگران است" راه کارگر شماره یک دوره جدید نوشت "استعداد انقلابی و تاریخی پرولتاریا امکان بروز می‌یابد و تنها این تشکل (اتحادیه ای) است که به او اجازه می‌دهد تا از موقعیت بی مانند و کلیدی خود در تولید مادی جامعه، برای دفاع از منافع خود سود جسته و رهبری اداره جامعه را بدست گیرد".

سازمان اکثریت در کار شماره ۳۴ از طرح تعاونی‌های مشاغل دفاع می‌کرد غافل از اینکه این تعاونی‌ها محل خرید و فروش اجناس شده بود و از طریق قرعه‌کشی به کارگران اجناس داده می‌شد. گروه دیگری مطرح می‌کرد که تنها از طریق ایجاد مجامع عمومی است که کارگران می‌توانند به خواسته‌های خود برسند.

بر بستر این تزه‌ای جریان‌ات و خفقان موجود ما شاهد شکل‌گیری محافل پرشمار و پراکنده کارگری در محیط کار هستیم که از مبارزات همگام و منظم که جوابگوی نیازهای واقعی جنبش کارگری باشد دور می‌شود و این دوری، مبارزه جدی را به کار تفننی گرایش می‌دهد.

در دل این رشد محفلیسم که باید آن را بن‌بست مبارزاتی ارزیابی کرد ما شاهد شرایطی هستیم که مهم‌ترین مشخصه آن نومییدی، خمودگی و رخوت کارگران مبارز، سرخوردگی، سردرگمی، پریشانی، پشیمانی، بی‌اعتقادی و بی‌اعتمادی کارگران و روشنفکران به مبارزه و به نیروهای سیاسی مدعی طرفداری جنبش کارگری و به طور کلی به هر نوع مبارزات عدالت‌خواهانه است.

جنبش کارگری در دهه شصت و هفتاد نتوانست به شکل مطلوبی خود را سازماندهی کند و بخش قابل توجه انرژی نیروهای اجتماعی صرف توجیه و توضیح عملکرد گذشته بود. این محافل کارگری دهه شصت خود منجر به گره‌گاه‌ها و تضادهایی شدند که روابط محفلی و خودمانی را رشد داده است.

البته این محفلیسم تنها مربوط به جنبش کارگری در دوران استبداد نیست بسیاری از سازمان‌های سیاسی خود به محفلیسم در خودشان هم اعتراف می‌کنند. گرچه در جاهایی برای مبارزه با محفلیسم در خود دست به از بین بردن یاران خود زدند. نمونه ۴ بهمن ۱۳۶۵ در دهکده کاپیلون در عراق است که اعضای سازمان اقلیت بر روی هم اسلحه کشیده و تعدادی در این میان کشته شدند، یکی از نمونه‌ها است.

در این دوره حرکت‌های عمومی اجتماعی نیز قادر به سازماندهی مبارزات اجتماعی نبودند. نگاهی به وضعیت متفاوت در دهه ۸۰ به خوبی نشان می‌دهد که نیروهای سیاسی نیز قادر نبودند شرایط را تحلیل کنند.

به عنوان نمونه از دوران قبل از انتخابات خاتمی جنبش موسوم به اصطلاحات سعی کرده در تمامی بخش‌های جنبش سیاسی و کارگری جامعه تاثیر داشته باشد. نمونه‌های آن فراخوان ملی برگزاری رفراندوم - آذر ۸۳ در [2] سایت ۶۰ میلیون دات کام است. ارائه دهندگان این فراخوان رفراندوم چهار تن از فعالان بودند به نام‌های علی افشاری، اکبر عطری، عبدالله مومنی و رضا دلبری و سه تن از چهره‌های شاخص دانشگاهی، سیاسی، مطبوعاتی و حقوقی: محمد ملکی، محسن سازگارا و مهرانگیز کار که بلافاصله ناصر زرافشان هم به آنها پیوست [3].

طرح فراخوان ملی برگزاری رفراندوم می‌گوید که: برای دستیابی به این مهم (دموکراسی.. حکومت دموکراتیک مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر)، تدوین یک قانون اساسی جدید (نه تغییر در قانون اساسی جمهوری اسلامی، بلکه یک قانون اساسی نوین یعنی نو یعنی جدید، یعنی قانون اساسی که مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر باشد) و تعیین نظام دلخواه (جمهوری، پادشاهی، سوسیالیستی، لیبرال، فدرال و غیره) گام اول و حیاتی است. خوب دقت کنید! فراخوان نمی‌گوید که تدوین قانون اساسی و تعیین نظام دو گام مختلف می‌باشند، بلکه به روشنی می‌گوید که این دو (تدوین قانون اساسی و تعیین نظام) گام اول و بسیار مهم (حیاتی) هستند. پس در نتیجه طبق همین فراخوان در اولین رفراندوم از مردم می‌توان سوال کرد: به قانون اساسی جدید (نوین) بر اساس کدام سیستم حکومتی مایل هستید رای بدهید. ۱- جمهوری ۲- جمهوری سوسیالیستی ۳- نظام پادشاهی مشروطه ۴- جمهوری فدرال ۵ و

... البته اینها فقط به عنوان مثال ذکر شده‌اند. سوال دقیق‌تر، زمان و شرایط برگزاری آن باید توسط خرد جمعی تمامی اپوزیسیون (به جز آنانی که قهر یا تهمت زدن پیشه دیرینه شان است) در داخل و خارج مشخص شود.

کمپین یک میلیون امضا نیز یکی از این نوع مبارزه‌های بدون دردسر است. کمپین یک میلیون امضا توسط بخشی از فعالان جنبش زنان در ۵ شهریور سال ۱۳۸۵ در زمان دولت محمود احمدی‌نژاد با هدف جمع‌آوری یک میلیون امضا و درخواست از دولت و مراجع مذهبی و قانونی به دنبال دستیابی به حقوق پایمال شده زنان ایرانی در حکومت بودند و برای جمع‌آوری امضا تلاش می‌کردند و اشخاص تقریباً شناخته شده‌ای از جناح‌های سیاسی چپ متمایل به سیاست‌های دولت (توده‌ای‌ها و اکثریت‌ها) و لیبرال‌های حامی اصلاح‌طلبان بودند. این کمپین معتقد بود که می‌تواند و باید تلاش کرد تا با چانه‌زنی با حاکمیت و حمایت مراجع مذهبی مانند آیت‌الله صانعی به حقوق از دست‌رفته زنان در جمهوری اسلامی دست یافت چون معتقد بودند خواسته‌های آنان مغایر قانون اساسی نیست.

این کمپین با حمایت رسانه‌هایی مانند صدای امریکا توانست به معرفی خود و خواسته‌هایش پردازد اما در میان مردم و به خصوص زنان اقبالی حتی برای دستیابی به یک میلیون امضا در جامعه نداشت.

علاوه بر این دو مورد برگزاری فراندوم و کمپین یک میلیون امضا حرکت‌های مشابه‌ای در خارج مانند نشست نمایندگان سایت‌ها و رسانه‌های حامی کمپین دو میلیون امضا بر علیه مجازات اعدام را می‌توان نام برد^[4]. کمپین انتخابات آزاد- نقشه راه گذار گام به گام به دموکراسی^[5] که هیچ کدام از آنها به رغم مشارکت برخی نیروهای چپ به هیچ نتیجه مشخصی نرسید که بتواند امر سازماندهی را به پیش ببرد.

اما جنبش کارگری در این دوره چگونه رفتار کرد؟

پس از بیست سال اولین مجوز برگزاری اول ماه می در سال ۱۳۸۱ صادر شد و مراسم روز کارگر در فرهنگسرای ارسباران برگزار شد. (آوای کار خرداد ۸۱) در این زمان که نیروهای

سرشناسی نیز به دنبال کسب حق و حقوق برای مردم از طریق امضا بودند کارگران درگیر در مشکلاتشان کمی به خود آمده و به تدریج شیوه‌هایی را در پیش گرفتند که کمتر مورد آزار و اذیت قرار بگیرند.

جنبش کارگری بعد از اول ماه می ۸۱ و به دنبال آن توانست از طریق جلسات آموزشی و جمع شدن‌های کارگری به طریقی به کار علنی روی آورد در این رابطه انتشار چندین نشریه از جمله کارمزد، آینده نو... کساتی را در این محافل کارگری فعالیت داشتند، دوباره به سمت کار متشکل بکشانند. مراسم اول ماه می ۸۲ که در شهر کرج برگزار شد و بیانگر آن بود که کسانی تحت عنوان ارائه مطلب در رابطه با جنبش کارگری و اول ماه می توانستند حرکت متشکل علنی را به عنوان یک متد درست به کار گیرند سبب شد تا برخی جوانان را به جنبش کارگری جذب کند.

زمانی که گرایشات سنتا سیاسی که به سندیکا اعتقاد داشتند فعالیت خود را گسترش دادند و در این دوره بود که محافل کارگری توانستند در فضایی متفاوت حرکت کنند.

این شرایط با زلزله بم هم زمان شد که بسیاری از افراد خیر و متفق‌العمل برای حمایت از مردم آسیب دیده بم دست به کار شدند. شرایط بم و کار گروهی امکان مناسبی بود برای شناسایی خود در مرحله عمل، چرا که اگر زلزله طبیعی زندگی مردم را ویران کرده بود زلزله سیاسی سال‌ها زندگی بسیاری را از بین برده بود و لازم بود که بعضی عملکردها تجزیه و تحلیل شود.

بازسازی فعالیت جدید بسیار سخت‌تر از ساختن یک حرکت نوین بود، چرا که بسیاری از فعالین کارگری سابق زود به کسی اعتماد نمی‌کردند و مهم‌ترین مسئله داشتن خوشبینی و امید بود که اصلا نمی‌شد راجع آن حرف زد و در میان بسیاری مساله چالش‌برانگیزی بود. برای اولین بار بود که فرهنگ کار جمعی و هدف به اندیشیدن به منافع گروهی ارجح شده بود. این فعالیت‌ها شرایطی را به وجود آورد که بسیاری قبول کردند که می‌شود حتی اسم خود را پای بیانیه‌ای حتی به وجود آوردن تشکل گذاشت.

دلیل این که سندیکای واحد، شوراهای کارگری و در ادامه آن امضا ۴ هزار نفر برای پیگیری و به وجود آوردن سندیکا کلید خورد ناشی از خوش بینی بدون تعمق نبود بلکه از اعتماد به نفس جنبش کارگری بود که بیش از دو دهه جز تلفات دادن چیزی به دست نیاورده بود.

اینکه نشست‌های گاه تا صد نفر و گلگشت‌های با بیش از چند هزار نفر به وجود آمد، تنها در سایه نظمی در خود و قبول کردن کار همگی بود. گرچه ازدل کمیته پیگیری و روند به وجود آمدن کمیته هماهنگی و ادامه آن درگیری‌های شخصی تلخی بسیاری را برای جنبش کارگری به وجود آورد که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. این اختلافات از دل کمیته پیگیری دو نهاد دیگر و از دل کمیته هماهنگی چند نهاد دیگر به وجود آورد که باید ریشه‌اش را در درکی سیاسی و بعضاً فرقه گرائی دید که هنوز از مبارزات رخت نبسته است.

از همه مهم‌تر زمانی که حتی دانشجویان به فعالیت‌های کارگری روی می‌آورند در نقد حرکات کارگری همانند حزب سیاسی عمل میکردند. بخش عمده فعالیت‌های دانشجویی در دفاع از مبارزات کارگری دوام زیادی نداشت چرا که جنبش دانشجویی همانند جنبش کارگری نتوانسته بود موقعیت خود را روشن کند. دانشجویی که هنوز در یک حرکت، اعتصاب و یا اعتراض به عنوان کارگر شرکت نکرده سریعاً به نوشتن نقد جنبش کارگری می‌پرداخت.

رشد جنبش علنی و تلفیق با مبارزات سیاسی که ناچاراً هر جنبش کارگری در کشورهای مانند ایران به آن متصل می‌شود نتوانست شرایط مناسبی برای گرایش عده بیشتری را فراهم آورد. عده زیادی از فعالین کارگری با دیدن اولین درگیری‌های درونی تشکلات کارگری و زبان نامناسب ارتباط با هم از فعالیت با تشکلات کناره گرفتند. نیروهای ضد کارگری از این اختلا فات بیشترین بهره‌ها را برده و هنوز هم می‌برند.

روشن است جنبش کارگری در مرحله علنی و اعتراضات روز افزونش توانست حمایت بین‌المللی را به خود جلب کند. ولی این حمایت‌ها تنها زمانی ادامه دارد که اولاً اعتراضات متشکل باشد دوماً نیروهای درون کشور یک هماهنگی داشته باشند. ولی تداوم اعتراضات کارگری آموزش متفاوتی را می‌طلبید. چرا که آموزش جدید باید همگام با شرایط فرهنگی

سیاسی دیگری انجام می‌شد. به مرور ما می‌بینیم در شرایط کنونی اولاً معلمین (اشاره به اعتراضات اخیر معلمان برای دستیابی به اهدافشان) در پروسه زمانی خیلی رادیکال‌تر شده‌اند، در رابطه با مساله بهداشت بخش‌های معادن، کارگران حتی توانستند جریان‌ات مذهبی را هم با خود همراه کنند، بخش‌های خودرو سازی حتی تا اعتصاب در سالن غذاخوری پیش رفته‌اند، بخش‌های زیر مجموعه پتروشیمی و نفت دائماً در حال اعتراض هستند و حقوق عقب‌افتاده یکی از مسائل اصلی آنها است، رشد بی‌رویه بیکاری در بخش کشاورزی به خاطر نبود آب و واردات تا بسته شدن هر روز کارخانجات مسئله روز جامعه است، رشد بیکاری در زنان و دانشجویان، رشد بیکاری در میان قومیت‌های ملی، مسئله اعتیاد، مساله ایمنی کار، حداقل دستمزد، عدم جوابگویی دولت در رابطه با محیط زیست و هزاران مشکلات اجتماعی دیگر که هر روز اعتراضات جدیدی را رقم می‌زند. این شرایط فرمول جدیدی را می‌طلبد که اولاً عقب‌نشینی دولت در بسیاری از زمینه‌ها از جمله مساله هسته‌ای ارتباط واقعی با اعتراضات مردم دارد.

سازماندهی جدید باید بتواند در عین حال که بسیار فراگیر باشد جوابی برای همه قشرهای اجتماعی داشته باشد. از فرمول تنها "اتحاد اتحاد" باید گذشت، امروز باید شرایط را طوری به وجود آورد که همه اقشار خود را بخشی از مبارزه بدانند. دولت خواهان کشیدن جنبش کارگری به پروسه تغییر قانون کار است و هدف بردن جنبش کارگری به این پروسه خسته کردن کارگران از مبارزه می‌باشد که امری است روشن. چرا که جنبش کارگری شاید نسبت به جثه و اندازه‌اش امتیاز کمی گرفته است ولی این به این معنی نیست که از مبارزه باید خسته شد و مبارزه را ترک کرد و یا فرصت‌طلبی را پیشه کرد. امروز انواع کمپین‌ها از طرف روشنفکران هدایت می‌شود از کمپین گام به گام تا لغو اعدام، ازدواج کودکان، محافل روشنفکری در رابطه با کانت و هگل، نهادهای محیط زیست و جنگل، مبارزه برای کودکان خیابانی تا دختران فراری، ترک اعتیاد، و.....

اینکه چه مقدار شیطنت‌های غیرمستقیم و فضولی‌های افراد در این وضعیت تاثیر داشته دیگر کسی نمی‌تواند آن را انکار کند ولی جنبش کارگری درون کشور به جای مقابله با این فرهنگ به ارث برده از استعمار غربی و آقا بالاسری تنها به دفاع از خویش پرداخت که می‌تواند

برای گسترش خود به تعرض نیز دست بزند. آیا لازم نیست از فلان شخصی که سی سال در درون جامعه ایران نبوده سوال کرد که تجربه خودتان از جنبش کارگری محل سکونتتان چیست که حاضرید به ما این گونه غیرمسئولانه تهمت بزنید! نباید گذاشت ضعف‌های جنبش کارگری که بسیار کوچک است بر نقاط قوت بسیار آن چیره شود، فرصت‌طلبی عده‌ای کوچک را نباید بزرگ‌نمایی کرد، شرایط موجود شاید در بسیاری از زمینه‌ها نشان دهد که حکومت شکننده است ولی ضعیف نیست شاید درگیری در بین خودشان باشد ولی این به معنی مخالفت بر سراساس حکومت نیست.

سازماندهی باید بتواند همه را با نظرات متفاوت در کنار هم بیاورد، تا زمانی که نتوانیم ۲۵ درصد نیروی کار را حول خواسته‌هایمان که بسیار هم معمولی است جمع کنیم صحبت از خواسته‌های بزرگ تنها نشان از عدم درایت سیاسی است. جنبش کارگری ما تجربه حتی یک جلسه باز بدون مشکل را در ۳۵ سال گذشته نداشته است. تمامی جلسات شوراهای کارگری کنترل شده است. جلسات خصوصی هم همراه با دلهره پیش می‌رود و کمتر کسی است که نگرانی‌اش را مخفی کند. جذب شدن به دنیایی مجازی و اینترنتی روحیه منزوی‌گرایانه را به وجود می‌آورد، این روحیه چنان بر شخص مسلط می‌شود که گاهی امر بر او مشتبه می‌شود که کسی شده است و دیگران باید از او حرف شنوی داشته باشند، سازماندهی با ید در فضای حقیقی واقعی صورت گیرد حتی اگر از جمع‌های کوهنوردی و فضاهای ورزشی و تفریحی باشد.

بعد از بحران اقتصادی سال ۱۳۷۷ و بحران سیاسی بعد از سال‌های شصت ما همیشه با یک دوگانگی در عملکرد سیاسی روبرو بوده‌ایم. حکومت خود سعی کرده با تشکل‌های مستقل و خودجوش برخورد کند. بر همین اساس خود دست به ابتکار ساخت نهادهای مردمی زده است.. چرا کسانی که خود را به عنوان نیروی معتدل معرفی می‌کرده اند همیشه هماهنگ با نیروهای سلطنت‌طلب در خارج بوده اند. این هماهنگی چه از طریق بنیادهای راکفلر تا بنیادهای جامعه باز به طور روشنی برجسته است. یعنی در پوشش به کمک برای محیط زیست تا بنیادهای خیریه‌ای برای کمک به سرطانیها و کودکان بدون سرپرست کار می‌کردند و خود همین پدیده نقش منفی در مبارزات آغازین دهه هشتاد داشته است.

نمونه‌های از سازماندهی در دوره کنونی توسط جنبش کارگری

بحث‌های پیرامون سازماندهی نوع جدید در اواخر دهه هفتاد شکل گرفت و باید تفاوت امر سازماندهی با روشنگری را نشان دهیم. تا زمانی که که یک نظریه ابراز می‌شود در حد همان نظر است اما زمانی که یک نظر بخواهد به عمل تبدیل شود، نیاز به سازماندهی دارد.

سازماندهی سنتی بر اساس رفتن به محیط کار و آگاه‌گری و رشد زمینه اعتراضی صورت می‌گرفت. این نوع سازماندهی در بهترین حالت توسط نیروهایی صورت می‌گرفت که بخش عمده آنها متعلق به خود طبقه کارگر نبودند و در اولین یورش یا شناسایی می‌شدند و یا خودشان از محیط کار می‌رفتند. متأسفانه امروزه عده‌ای تنها از آن فداکاری‌های انسان‌های بی‌شمار به طور ابزاری برای ارائه نظرات خود استفاده می‌کنند. البته باید از آن فداکاری‌ها درس گرفت ولی اصلاً به درد سازماندهی در این دوره نمی‌خورد. مشکل دیگر سازماندهی الگوبرداری از مبارزات دیگر کشورها است. چرا که هر کشوری براساس شرایط اقتصاد و مکانیزم قوانین موجود کشور خود و فرهنگ سیاسی و رشد نیروی اجتماعی اش دست به عمل می‌زند.

یک سازمانده خوب لزوماً کسی نیست که خودش براساس خواننده‌هایش دست به عملی بزند. امروز برخلاف گذشته با دیدن فقر، تن فروشی و احساسات انسانی کسی دست به عمل نمی‌زند. دیگر کسی مانند دوران انقلاب نه با دیدن فیلم گوزن‌ها، عروج - کتاب خرمگس و حتی کاپیتال برای مبارزه آماده نمی‌شود. سازمانده باید معتقد به مبارزه برای دستیابی به آرمان و عدالت بدون چشم‌داشت شخصی و کسب قدرت و منفعت‌طلبی و شهرت‌طلبی شخصی باشد، همانند رهبران جریان‌های سیاسی دهه ۴۰ و ۵۰ که بر اساس "مبارزه برای آرمان انقلابی بدون هیچ چشم‌داشتی" به مبارزه و فداکاری مبادرت می‌کردند و مسیری را پی‌ریزی کردند که حتی در دهه ۵۰ همه گرایش‌ها از مذهبی و غیرمذهبی برای دستیابی به آن اهداف با یکدیگر هماهنگ بودند. اما در دوره کنونی دستیابی به این روحیه کمی مشکل و سخت می‌باشد چون جو کلی رسانه‌های مسلط یا رسانه‌های همگانی به طور مرتب به افراد می‌گویند گلیم خود را از آب بیرون بکش. رشد تن فروشی، اعتیاد، بی‌عدالتی و نوع سرکوب بی‌رحمانه را همه می‌فهمند. بی‌عدالتی تنها انگیزه نیست، خواسته‌های واقعی و بدون شعار و راه حل بهتر

برای همه است که می‌تواند نیروی بسیاری را برای مبارزه آماده کند. پس برای این کار داشتن یک اساس‌نامه که بسیار هم زیاد شده در جنبش کارگری و سازماندهی اصل است. سازمانده باید خشم خود را تبدیل به امید و امید را تبدیل به عمل کند.

سازمانده خوب کسی است که شرایط زندگی واقعی‌اش او را به مبارزه کشانده باشد. این سازمانده گاه می‌تواند از گرایشات بسیار مذهبی یا ارتجاعی بیاید و نباید او را سرزنش کرد چرا که در طول زمان نظراتش صیقل داده می‌شود.

در سازماندهی کارگری باید سه مرحله را در نظر گرفت، حال، میان مدت و دراز مدت. اگر این سه مرحله در نظر گرفته نشود در کوتاه‌مدت به یاس و ناامیدی تبدیل می‌شود. بسیاری از خواسته‌های زحمتکشان در این دوره روشن بوده است، حداقل دستمزد، ایمنی کار، وجود خود کار شرط پایه‌ای است.

نظام اقتصادی متمرکز مبارزه‌ای متمرکز و هماهنگ را می‌طلبد، در جامعه‌ای که شاید تنها سیزده درصد نیروی کارش دستمزد و در آمدی بالاتر از خط فقر دارد، بخش عمده آن نیاز به افزایش دستمزد دارد.

یکی از مشکلات دوره کنونی سازماندهی دادن شعارهای گنده و بدون امکان عملی است. مانند "می‌گذاریم این دستمزد تصویب شود"، "تشکل به نیروی خود"، "دو و سه میلیون تومان حقوق" - " کارگران به خیابان می‌آیند"، "در صورت لزوم- جلوی‌شان می‌ایستیم"، "سرشان خراب می‌کنیم" و... نمونه این نوع فریب‌های کارگری در کشورهای شمال آفریقا و عراق دیده شده و نتیجه‌اش معلوم است.

یک سازمانده خوب برای تجربه در کار عملی و ارتبازط گرفتن ساده با مردم لزوماً یک نماینده خوب نیست. تفاوت سازمانده و نماینده در این است که نماینده می‌تواند مشکلات را فرموله کند ولی یک نماینده خوب لزوماً یک تئوریسین کارگری نیست چرا که تئوریسین کارگری باید بتواند قوانین اقتصادی را در یابد و یک تئوریسین کارگری لزوماً یک آموزش دهنده کارگری نیست. در صد سال گذشته ما شاهد چاپ و باز انتشار مطالبی مانند سندیکا،

شورا، نهادهای کارگری و اتحادیه هستیم و بسیاری از این نوشته‌ها مربوط به روابط و مکانیزم درونی این نوع تشکلات و حتی داشتن تشکیلات کارگری هستند ولی لزوماً از دل این مطالب کسی نمی‌فهمد که چگونه می‌توان تشکلات کارگری ساخت. گفتیم که ساخت تشکلات کارگری تا دهه هشتاد سیاسی و از دهه هشتاد به بعد به نوعی به نهادهای دولتی تبدیل شده است.

تشکل کارگری تفاوتش با نهاد سیاسی و غیردولتی در این است که تشکل کارگری بر اساس پول خود اعضا کار می‌کند. خیلی اوقات ما می‌بینیم که بسیاری می‌خواهند تشکل کارگری را مانند نهاد غیردولتی یا سیاسی کنند و با کمک مالی دادن به نهاد کارگری به نوعی این تشکل را وابسته به نظرات و یا در بهترین حالت در جهت منافع اقتصادی سیاسی خود پیش ببرند و در صورت اولین انتقاد از نهاد کارگری و یا عدول از اهداف اولیه کمک‌ها قطع و تخریب شروع می‌شود.

این نوع کمک‌های سیاسی یا دولتی ساختار خود را دارند و در میان مدت نهاد کارگری را با مشکل روبرو کرده و در نهایت تخریب می‌کند.

سازماندهی موجود اگر توانسته تا به امروز تا حد محدودی پیش برود بر اساس نیت پاک سازماندهانی بوده که توانسته اند در سخت‌ترین شرایط پایداری کنند. این‌که کسانی با شرکت در این نهادها می‌خواهند رفتن به خارج را برای خود آسان کنند یا اهداف نیروهای دیگر را برآورده کنند، به هیچ وجه از نیت پاک بخش عمده نمی‌کاهد.

بخش عمده‌های از مفسدان اقتصادی کسانی هستند که دارای تابعیت دوگانه هستند که در دولت کنونی کم نیستند. کسانی که شهروندی امریکا را هم دارند و بسیاری از آقازاده در بیست سال گذشته تابعیت این کشورها را گرفتند. مگر می‌شود حساب بانکی بسیاری از این افراد وجود داشته باشد ولی تنها منتظر ماند تا فقط در برنامه صفحه آخر به گوشه‌ای از آن پرداخت. در داخل دائم می‌گویند ارقام این فسادها خارج از تصور است و ابعاد آن به مخیله کسی نمی‌رسد.

مگر می‌شود سازماندهی کرد و نقش این اقتصاد فاسد را در به وجود آوردن ۳ میلیون کودک کار و خیابانی نادیده گرفت؟

مگر می‌شود سازماندهی کرد و ندید که چرا بر اساس آمار جامعه شناسان در سال ۸۱ بیش از ۲۵ درصد زنان تن فروش با اجازه همسرشان دست به تن فروشی می‌زنند؟

چرا والدین کودکان خود را معتاد می‌کنند تا این کودکان در همکاری با والدین در خرید و فروش و حتی تن‌فروشی برای تهیه مواد همکاری کنند.

و همه شاهدیم که تنها هنر موجود، در بعضی از فیلم‌ها آن هم به صورت سر بسته و تنها در خارج از ایران پخش می‌شود و در بهترین حال در چندین فیلم مستند کوتاه است، این ضعف وجود دارد که تعداد کسانی که در اعتراضات به عملکرد حکومت فعالند بسیار کم هستند و بخش بسیاری از اپوزیسیونی که در خارج از کشور زندگی می‌کند برای رفت و آمد به ایران خود را در جایی آفتابی نمی‌کنند. در حالی که با نگاهی به جنبش ترکیه می‌توان دید بخش عمده این مبارزات به خاطر رفت و آمد نیروهای خارج از ترکیه توانسته اند گام مثبتی در جهت مبارزه بردارند.

چرا دولت خود در فرستادن نیروهای مخالف به خارج ایران دست به کار می‌شود؟ اتفاقاً می‌خواهد و سعی می‌کند با فشار به مخالفان آنها را از میدان مبارزه خارج و در بیرون از ایران باشند و به آنها فشار می‌آورد که بروند. چون می‌داند که در خارج از ایران اولاً برای ادامه زندگی سال‌ها طول می‌کشد تا جا بیافتند، از ریشه خود جدا شده و عملاً احساس و مشغله‌های مردم داخل را دیگر ندارند و بعد از مدتی فراموش می‌کنند از کجا آمده‌اند و در خوشبین‌ترین شرایط چنان جو منم منم وجود دارد که کسی اجازه هیچ حرکتی به کسی دیگر نمی‌دهد. حتی تنها بخشی از فرستادگان فرهنگی و خبری فضا را طوری نشان می‌دهند که مشکلات درون ایران با خارج از ایران یکی است و متأسفانه سرکوبگران دیروز که امروز هم بسیار روشنفکر شده اند تبلیغ فراموشی می‌دهند و عملاً خودشان یک پای رایزنی حمایت از حکومت ایران می‌شوند. نیروهای ساده هم اگر در داخل با یک سیستم امنیتی و ممیزی روبرو

بوده اند در خارج چندین سیستم ممیزی وجود دارد. جو تهمت زدن بالا است، فرستادن نیروهای امنیتی در داخل مخالفین که تاریخ طولانی دارد.

متأسفانه نیروهای کاردان کارگری هم به خاطر امکان کم در میانه دهه هشتاد بسیار صدمه دیدند و بهای بسیاری پرداخت کردند. در نتیجه مقابله با این دلالتان به نیروی زیادی احتیاج دارد که وقت اندک آنان را اشغال می‌کند.

در کشورهای دیگر معمولاً سازماندهان از نیروهائی هستند که امکان از دست دادن کار برایشان بسیار کم است یعنی در نزدیکی زمان بازنشستگی‌شان است و در صورتی که به مشکل برخوردند کارفرما مجبور می‌شود برای بیکاری‌اش وضعیت بازنشستگی‌اش را درست کند. در حالی که فعالین کارگری ایرانی که اخراج شدند و بازگشت به کار می‌گیرند شرایط کار برایشان بسیار سخت است و بر این اساس است که نباید از آنها انتظار زیادی داشت.

سازماندهی جنبش کارگری در دهه هشتاد محصول گردهمایی بود که توانست نیروی زیادی را به مبارزه بیاورد. این نیرو امروز به صورت قبل نیست و به خاطر پرداخت بها، کمتر به این کار تن می‌دهند ولی شاید نوع گردهمایی باید تغییر کند. شاید برگزاری مراسم اول ماه می و داشتن تجمع و گردهمایی در پارک لاله به آن صورت مشکل شده است.

دستاورد بزرگ جنبش کارگری پس از سه دهه مبارزه:

هنگامی که در سال‌های ۱۳۸۱ و ۸۲ فعالان کارگری فاز نوینی از جنبش کارگری را آغاز کردند به طور دقیق نمی‌دانستند که به چه اهدافی خواهند رسید، زیرا پس از بیست و چند سال سرکوب و از دست دادن بسیاری از فعالان نسل قبل، فضای فعالیت مستقل کارگری تیره و تار بود. برخی بحث کار علنی و برخی بحث کار غیر علنی را مطرح می‌کردند و برخی اساساً وجود فضای جدید را باور نداشتند. اما جمعی که به حرکت جدید مبادرت کردند آن را فرصتی برای طرح مطالباتی طبقه کارگر یافتند که هر چند دشوار اما امکان‌پذیر است. اکنون با گذشت بیش از ده سال از آن زمان دست‌آوردهای غیرقابل انکار این مبارزات که با زندان رفتن‌ها و دستگیری‌ها و هزینه‌های نه چندان زیاد به نسبت دهه شصت (و همچنین دهه‌های

گذشته) برای همه فعالان حقوق کارگر آشکار است. گفتمان و بحث‌های حقوق کارگران و زحمتکشان و همچنین نکبت‌بار بودن نظام سرمایه داری و ضرورت ایجاد تشکل‌های کارگری به موضوعات روز و همگانی تبدیل شده است. هر چند در این زمینه وجود شکاف طبقاتی و زندگی ملموس میلیون‌ها انسان زیر خط فقر امری اساسی در آگاهی طبقه کارگر است اما نقش فعالان کارگری در این یک دهه اخیر را به خوبی می‌توان اثربخش‌تر از نقش آنان در گذشته دانست که به نظر من این مهم به طور عمده از فعالیت علنی به دست آمده است. فعالیتی که از این پس بایستی فاز نوینی از آن را آغاز کرد.

هیچ فعالیت اجتماعی صد در صد غیرعلنی و یا صد در صد علنی وجود ندارد. بلکه همواره بخشی از کار اجتماعی علنی و بخشی غیرعلنی است. حزب جمهوری‌خواه امریکا هم بخشی از فعالیت‌های غیرعلنی است و مخفی‌ترین سازمان سیاسی هم بخشی از کارهایش علنی است. اما این که کدام قسمت علنی و کدام قسمت غیرعلنی باشد همواره بستگی به شرایط و درجه رشد فعالیت اجتماعی دارد.

در این میان برخی سازمان‌های اجتماعی هستند که در حقیقت نوعی مخفی‌کاری اپورتونیستی دارند که بیشتر برای ایجاد ابهت در افراد ناآگاه و تازه‌کار است. آنها با بیان این که کار علنی در معرض دید پلیس است و ممکن است کشف شود و ضربه بخورد، در عمل بیش از سی سال است که حتی یک گام به جلو برنداشته‌اند و حتی عقب‌گرد نیز کرده‌اند. و در شرایط کنونی بیشتر بی‌عملی خود را توجیه می‌کنند.

و در حقیقت به نوعی همان تئوری بقاء را سر لوحه کار خود قرار می‌دهند: "تعرض نکنیم تا باقی بمانیم". اما معلوم نیست این بقا را برای چه می‌خواهند. هنگامی که امکان دفاع علنی از منافع طبقه کارگر وجود دارد چه ضرورتی به کار غیرعلنی است که امکانات بسیار محدودی دارد. آیا فعالیت آنها نوعی ارضای خود است یا آن که از ایستادن رو در روی نظام سرمایه داری می‌ترسند؟ زیرا که اگر واقعا فعالیت مخفی وجود داشته باشد و شعاری تو خالی نباشد دیر یا زود با شرایط گسترش و نفوذ نیروهای امنیتی و پلیسی سرنخهائی از آن کشف

خواهد شد که در این صورت با شکنجه و شیوه‌های پلیسی به بقیه مسائل خواهند رسید. مگر آنکه آن قدر فعالیت مخفی بی‌ارزش باشد که ضرورتی برای کشف آن نباشد.

امروزه با هجوم رسانه‌های نظام سرمایه‌داری با کار مخفی نمی‌توان پیام‌ها و حرف‌های فعالان را به گوش کارگران و زحمتکشان رسانید و از همین جهت است که نظام سرمایه‌داری با تمام توان تلاش می‌کند تا رسانه‌ها را از دسترس فعالان کارگری دور نگه دارد. در این زمینه کارگران و مردم عادی بیش از برخی از روشنفکران، نظام سرمایه‌داری را می‌شناسند و از بسیاری از ترفندهای آن آگاهند. آنها از دزدی‌ها و فساد اداری و رشوه خواری‌ها و باندبازی‌ها بسیار بیشتر از برخی از روشنفکران مطلع اند. زیرا که حداقل هر کدام یک بار سر و کارشان به دادگاه‌ها و ادارات و نهادهای دولتی افتاده است و به خوبی دریافته‌اند که هیچ کاری در نهادهای دولتی بدون پرداخت حق و حساب و رشوه و غیره پیش نمی‌رود. و سودمحوری سرمایه‌داری را با همه وجود درک کرده‌اند. تنها آنچه اهمیت دارد، سازماندهی برای به دست آوردن مطالبات است که باید در هر بخش و هر شرائط توسط پیشروان کارگری کشف شود ...

نتیجه‌گیری

تفاوت جنبش متشکل و سازمانده در غرب و ایران را باید درک کرد. یکی از مشکلاتی که جنبش سندیکایی غرب با آن دست و پنجه نرم می‌کند بر این اساس است که جنبش کارگری غرب بعد از جنگ جهانی دوم عملاً مسیر خود را از جنبش سیاسی جدا کرد. جنبش سیاسی تنها می‌خواست کارگران همانند آژیتاتور حزبی عمل کنند و مسائل صنفی را تا رسیدن به انقلاب سوسیالیستی به کناری بگذارند. جنبش کارگری از بحث‌های اصولی گیج شده بود، تشکل‌های بسیاری خود را رهبر مبارزات کارگری قلمداد می‌کردند غافل از اینکه هر کدام از این قطب‌های کارگری از شوروی، چین، کوبا تا آلبانی مشکلات خاص خود را داشتند. جنبش سوسیال دموکراسی (طبقه متوسط) بر متن این تناقض سوار شد و کارگران را عملاً ضدسیاسی کرد و از بحث اصلی مبارزه طبقاتی دور کرد، آنها را در چارچوب مبارزات قانونی نگه داشت. به خصوص در ۴۰ سال گذشته با رشد جهانی‌سازی و رشد یک درصدی‌ها نه تنها فرصت مبارزه و

بازسازی به طبقه کارگر را نداد، رشد میلیتاریزم عملا کارگران و جنبش‌های مترقی را با وحشت و سکوت و بی‌اعتمادی مواجه کرده است و اهمیت و ضرورت مشارکت کارگران را تنها به زمان انتخابات ارجاع می‌دهند. جنبش کارگری غربی امروز برای سیاسی کردن کارگران حتی برای شرکت در انتخابات هم با مشکل مواجه است.

در شرایط بن‌بست سیاسی و در نبود کادرهای حرفه‌ای کارگری در امر سازماندهی کارگری که بتوانند یک جنبش کارگری را برای خواسته‌هایش سازماندهی کنند ما هر چند وقت یک با به مقوله نیاز به حزب سیاسی برمی‌خوریم و تا به امروز صدها تشکیلات و صدها اتحادیه‌های موقت شکل گرفته، تشکیلات‌های بسیاری از بین رفته و انشعابات بسیاری رخ داده که گاه از یک سازمان و حزب تنها چندین نام مانده، هزاران نشریه در فواصل کوتاه مدت برای ساختن حزب سیاسی منتشر شده ولی در عمل هیچگاه به جز فواصل دهه بیست حزب سیاسی که در درون جامعه وجود داشته باشد به واقعیت نیانجامیده است. اگر سازماندهی درست کارگری وجود داشته باشد طبقه کارگر در زمان لازم سازمان، حزب و حتی دولت خودش را به وجود می‌آورد. نهاد کارگری تا زمانی که طبقه وجود داشته باشد امری است پایه ای. برای شناساندن چهره واقعی سازماندهی کارگری هنوز باید خیلی کار کرد.

سازماندهی یعنی مبارزه کردن با جاه‌طلبی، به وجود آوردن اعتماد، رشد تفکر، هوشیاری بسیار بالا، گول نخوردن، آموزش دیدن و آماده انتقاد شدن است. سازماندهی و کمک به سازماندهی تنها در گرو کمک مالی به فعالین کارگری نیست، شاید کارگر نیاز به ادامه زندگی یا محلی برای فعالیت دارد اما از همه مهم‌تر باید بداند که با چه ابزاری و در کدام جهت آگاهانه حرکت می‌کند. سازماندهی کارگری و آموزش کارگری در تبادل نظر جمعی و آموزش مشترک به وجود می‌آید. هیچ مهندسی براساس خواندن کتاب مهندسی نتوانسته ساختمانی را بسازد مگر اینکه در عمل به این کار مبادرت کند. انتقادی که در این دوره به مبارزه می‌شود این است که مدعیان کارگری همانند فارغ التحصیلان رشته مهندسی هستند که حتی نمی‌توانند یک نقشه را بخوانند.

مشکلات سازماندهی مشقات و بی‌حقوقی‌های بسیاری دارد. محرومیت‌های موجود طی یک کشاکش بی‌وقفه به طبقه کارگر تحمیل شده است. این نوشته اساساً با هدف آشنایی کارگران با سازماندهی خودشان است. سازماندهی که بسیار تجربی و نیاز به زمان زیادی دارد تا کسی بپذیرد و قبول کند که به مبارزه بپیوندد است و تنها در گرو پیوستن به آن است و می‌توان آن را آموخت. پس به جای اینکه این تجربه در سینه بماند و یا در شرایطی توشه فرصت‌طلبی جویای نام‌ها و دیگرانی قرار بگیرد که کمکی در ساختن آن نداشته‌اند. باید آن را روی پای خود قرار داد و سعی کرد که سازماندهی را همانند هر پدیده علمی دیگری براساس آزمایش و آزمون خطای خودش یاد بگیریم. اگر درست است رشدش دهیم و اگر نادرست کنار بگذاریم تا در دام شعارهای مردم پسند هر از چند وقت یک‌بار قرار نگیریم و نگوییم چون جنبش کارگری مصر گفت "نان و آزادی"، پس حتماً این شعار برای ما هم درست است و بسیاری را در پس این شعارهای بی‌مایه قرار دهیم و ناامیدشان کنیم. اگر تاکتیک‌های مذهبی را بررسی کنیم بسیار مثبت تر است [6].

یعنی اگر ما بخواهیم نهادهای سیاسی یا به اصطلاح طبقاتی در درون جامعه ایران را روشنتر در یابیم می‌بینیم بحث‌شان بر سر انقلاب و تغییر موازنه قدرت از بالا بوده تا رشد جنبش کارگری در پروسه تغییرات بنیادی و ساختاری. بیهوده نیست که در دو طرف این معادله تغییرات برای جنبش کارگری دو تئوری بسیار برجسته وجود دارد یک - دیدگاهی (عده‌ای) که جنبش کارگری را فقط جنبش سندیکایی می‌بینند و تمام نیروی خودشان را صرف مبارزه برای نهاد سندیکایی می‌کنند و دو- دیدگاهی که معتقدند عدم رشد آگاهی طبقاتی و صنفی نیروی مولد، لزوم مبارزه ضدامپریالیستی در تظاهرات طبقاتی برای به وجود آوردن دولت دمکراتیک توده‌ای لازم است. البته کمپ سومی هم وجود دارد که به آن خواهیم پرداخت.

گروه اول بیشتر از روشنفکرانی تشکیل شده که سابقاً در مبارزات رهایی‌بخش بود و از طبقات مرفه جامعه بودند و هنوز دل در مبارزه دارند زیرا خودشان را با طبقه سرمایه‌داری در ایران یکسان نمی‌دانند و طبقه‌ای که امروز بر مسند قدرت است را یک آریستوکراسی مذهبی می‌دانند. این روشنفکران معتقد هستند که پیشرفت اقتصادی جبراً ظرفیت سوسیالیستی را

رشد می‌دهد و با عبور از اتحادیه می‌توان شوراهای کارگری را از پایین به وجود آورد؛ یعنی مدرنیزه شدن و رشد صنعت را با رشد طبقه یکی می‌دانند. فکر می‌کنند که طبقه خود به خود و با شرکت در چنین شوراهایی به منافع طبقاتی و برای بهبود زندگی همه عمل می‌کنند. در صورتی که مخاطبین این گروه یعنی همین کسانی که امروز باید در کنار جنبش کارگری باشند خودشان را در ایران کارگر نمی‌دانند، و بهبود زندگی‌اشان را محصول یاری حکومت‌گران می‌دانند. ولی گروه دوم که علنی‌گرایی را مطرح می‌کنند و معتقدند در چارچوب وضع موجود از طریق تغییر قوانین موجود با ابزارهای طومارنویسی، شرکت در انتخابات محیط کار یا همکاری با نهادهای موجود در محیط کار می‌توان در درازمدت شرکت در انتخابات‌های مجلس و ریاست جمهوری را نیز دید.

در شرایط کنونی دیدگاه‌های متفاوتی در رابطه با سازماندهی کارگری مطرح می‌شود. جریان‌های سیاسی معتقدند که سازماندهی باید به شکل مخفیانه و به صورت هسته‌های مخفی صورت گیرد. کسی نمی‌تواند رد کند که در تمام دنیا هنوز صحبت از تشکل کارگری در محیط کار با عواقب خودش روبرو می‌باشد، ولی بحث از فعالیت مخفیانه بیشتر مانند عمل سیاسی خود را جلوه می‌دهد تا ساختن تشکل کارگری، که این شکل از فعالیت نیاز به بحث و گشودن راه کارها و شرایط خود را دارد که متأسفانه هنوز این بحث در حد تشکیلات باقی مانده است. بحث تشکل در درون محیط کار با ساختن آن نیاز به بک کنش و واکنشی دارد که هم در محیط کار و هم بیرون از محیط کار باید به آن پرداخت.

عده‌ای معتقد به فعالیت علنی در بین کارگران می‌باشند، البته این نوع فعالیت در بیرون از محیط کار مطرح است و فقط به صورت کمپینی، این نوع فعالیت هم با مشکل خاص خودش همراه است چرا که بحث علنی در بیرون از محیط کار برای حکومتی که هم یک نوع پارانویایی (جنون ایجاد سوءظن به همه) سیاسی دارد و حتی به نزدیکترین یاران خودش هم رحم نمی‌کند بالطبع برای کسانی که همراه حکومت نیستند باید برخورد شدیدتر شود. گرایشی نیز وجود دارد که فعالیت علنی در محیط کار را در کنار شوراهای اسلامی کار مثبت می‌داند و حتی در چارچوب فعالیت علنی نیز خود را در کنار حزب خانه کارگر می‌داند و در هیات‌های مشاوره اداره کار قرار می‌گیرد، در برنامه‌های آموزشی خانه کارگر شرکت می‌کند و

معتقد است می‌توان در این وانفسا چیزی برای کارگر گرفت. گرایشی هم هست که معتقد است از بنیاد باید از بین برد و طرحی نو برانگیخت که باز هم باید اشاره کرد اینها نیز تابع شرایط ویژه‌ای است.

پس برای اینکه این گرایش‌ها را شناخت باید دید که این جنبش کارگری چگونه شکل گرفته و چه مکانیزمهایی در شکل‌گیری آن نقش داشته‌اند. آیا این جنبش کارگری و سازماندهی‌اش امری است از درون طبقه کارگر؟ دستاورد این جنبش تا کجا محصول سازماندهی کارگری بوده است و تا کجا محصول سازماندهی سیاسی؟ آیا امکان برون رفت از این بن بست است که به جنبش طبقه کارگر تحمیل شده وجود دارد و یا دائم برای توجیه بی‌عملی خودمان دنبال عوامل خارج از طبقه بگردیم! جنبش کارگری از آن جایی که تاریخاً حتی از تولید سرمایه‌داری جلو بوده است پس امکان دارد که بتواند خود را دوباره سازماندهی کند همانطور که تا کنون این کار را انجام داده است.

لذا برای بررسی سازماندهی مخفی لازم است به بررسی شرایط کنونی ایران پرداخته و سپس با مقایسه با شرایط مشابه در کشورهای دیگر به بررسی این امکان پرداخت و راه کارهایی که استفاده از آنها در شرایط کنونی امکانپذیر است را مورد بحث و بررسی قرار داد.

ابتدا باید از خود بپرسیم که آیا هنوز امر سازماندهی در ایران فعالیتی است که باید مخفیانه صورت بگیرد؟ و از طرفی آیا اگر این فعالیت به صورت علنی باشد دولت از آن برای ضربه زدن به تشکلات کارگری استفاده می‌کند؟ و از همه مهم‌تر آیا نیروهایی که علنی فعالیت می‌کنند باید در بسیاری از موارد محتاطانه برخورد کنند تا به حمایت از دولت محکوم نشوند و یا در خدمت آن در نیایند؟ این سوالات تنها بخش کوچکی از تهدیداتی است که لازم است بررسی شود.

از طرفی جامعه‌ای که نسبت به دهه شصت جمعیت‌اش دو برابر شده و بخش عمده این جمعیت متولدین بعد از سال ۵۷ هستند را باید متفاوت دید. در سال ۵۸ نیروهای سیاسی می‌توانستند صدها هزار نفر را به خیابان بیاورند و می‌دیدیم در مقابل دولتمردانی مانند بهشتی برای عقب نشاندن چپ؛ پروژه دفاع از افزایش دستمزد، مسکن، شغل را انجام می‌داد، امروز اما

بخش عمده این جمعیت جوان به دلایل بسیاری که اغلب ما با آن آشناییم حتی اطلاعی از دوران جنگ سرد ندارند و کمونیسم را از دید تاریخ‌نگاری مذهبی و با انگاره‌های استالینیسم و استبداد می‌شناسند و بعد از فروپاشی اردوگاه به اصطلاح سوسیالیست این نسل‌های جدید انکار توان و اهداف چپ را نه تنها در ایران که در جهان از بلندگوهای رسانه‌های امپریالیستی هر روزه شاهدند و این انکارها آن چنان با استفاده از متدهای جامعه‌شناختی و روان‌شناسی به نسل‌های جدید منتقل می‌شود که در ابتدا به سختی می‌توان دشمنی و مبارزه با کمونیسم و سوسیالیسم را باور کرد. اما وقتی در انتها دقت می‌کنیم می‌بینیم که با پوشش‌های متفاوتی سعی در تهی کردن اصول بنیادین چپ دارند و لازم و ضروری است که نیروهای مترقی دلسوز که در این حوزه فعالیت کرده و بخش بزرگی از عمر و زندگی‌شان را برای آرمان‌های انسانی‌شان فدا کرده اند وارد عمل شده و در باز کردن گره‌های موجود در امر مبارزه در شرایط استبداد فعال شوند تا تجارب گرانبهایشان بتواند راه گشا باشد. اگر چه تاریخ مبارزات سیاسی - چپ نشان از وجود مبارزات متشکل از مقطع ۱۲۸۵ تا مقطع ۱۳۳۲ به صورت نهادی دارد و بعد از اصلاحات ارضی بسیاری از دهقانان بالاجبار تبدیل به کارگر شدند ولی جنبش سندیکایی در طبقه کارگر ایران نهادینه نشده است و بیانگر عدم انتقال این تجربه و انتقال مبارزات عدالتخواهانه درون محیط کار به خارج از محیط کار تا مقطع ۱۳۸۰ می‌باشد.

اگر بخواهیم دوران پسا انقلابی را با جنبش‌های مشابه کارگری مشابه مقایسه کنیم خواهیم دید که تفاوت کیفی زیادی بوده است و اگر عواملی چون سرکوب را بزرگ نکنیم حتی از ساختن کادر حرفه‌ای که بتواند بسیاری از فعالیت‌ها را پوشش بدهد غافل مانده‌ایم.

در حالی که تجربه کشورهای مشابه نشان می‌دهد که سازماندهی در دوران اختناق گرچه بسیار سخت است اما امکان‌پذیر می‌باشد. جنبش کارگری و سیاسی ترکیه در کنار یکدیگر مبارزه می‌کنند و در صورت لزوم از تاکتیک‌های خود برای جلوگیری از ضربه خوردن استفاده می‌کنند و حتی در صورت لزوم اعلام انحلال کرده و حزب جدیدی با همان اهداف و اساسنامه اعلام موجودیت می‌نمایند. مطالعه تجربیات کشورهای فیلیپین، نپال، ترکیه و... بسیار آموزنده است. (مراجعه کنید به مقالات کانون مدافعان حقوق کارگر در مورد جنبش کارگری این کشورها)

جنبش اول ماه می درست بعد از کودتا و در شرایط اختناق در فیلیپین چگونه برخورد کرده است؟ ” جنبش اول ماه می سعی می‌کند در چند عرصه فعالیتش را در جنبش کارگری فیلیپین پیش ببرد: آموزش‌های کارگری و جلب حمایت وسیع بین‌المللی برای کمک به جنبش کارگری فیلیپین که شامل موارد زیر می‌شوند:

کارهای حقوقی، نوشتن شکایات کارگری به بخش آزادی‌های تشکل سازمان جهانی کار، فراهم کردن امکانات برای کمیته‌های تحقیق فیلیپین، چه در زمینه آزادی فعالین کارگری که در زندان هستند و یا گرفتن خسارت برای خانواده‌هایی که ترور شده‌اند، حق خواهی برای کشته شدگان و مجازات آمرین آن، آوردن هیات‌های تحقیق به مراکز تجارت اقتصادی آزاد در فیلیپین که قانون کار در آن رعایت نمی‌شود، آوردن هیات برای آموزش حقوق کارگری به کارگران، سازماندهی سمینار و کنفرانس کارگری در فیلیپین، ترتیب دادن کمپین‌های زیادی در مورد رعایت ایمنی کار، بازگرداندن کارگران اخراجی، وضعیت سرمایه گذاری کمپانی‌های و معادن بین‌المللی در فیلیپین تا خروج نیروهای امریکای از فیلیپین.

<http://www.kilusangmayouno.org>

<http://www.kanoonm.com/245>

در دهه نود بعد از به وجود آمدن سیستم چند حزبی در نپال، کنگره اتحادیه‌های کارگری نپال، ان تی یو سی، کنفدراسیون دمکراتیک اتحادیه‌های کارگری نپالو فدراسیون عمومی اتحادیه‌های کارگری نپال تاسیس شد. کمیته‌های کاری کنگره اتحادیه‌های کارگری در ۵۷ منطقه نپال فعالیت می‌کنند. این تشکل عضو کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری است و از بخش‌های کارخانه‌های صنعتی، هتل‌ها، انتشارات، پوشاک، چرم، قالی‌بافی، موسسات حسابداری، حمل و نقل، بیمارستان‌ها، چوب، برق، وانت سه چرخه، ساختمان‌سازی و مغازه‌ها و آموزش و پرورش دارای عضو است. آرایشگران، چای‌کاران، کارگران بخش غیر رسمی نیز در آن عضویت دارند. اعضای این کنگره عضو کنفدراسیون‌های جهانی مواد غذایی، حمل و نقل، کنفدراسیون معلمان، کنفدراسیون کارگران ساختمانی و روزنامه‌نگاران و پتروشیمی هستند. ۲۴ نهاد عضو ان تی یو سی در مجموع ۲۴۵ هزار عضو دارند. در مجموع بیش از پانصد و پنجاه

هزار نفر عضو اتحادیه‌ها هستند که در چند سال گذشته قرارداد دسته جمعی را برای اتحادیه‌ها امکان‌پذیر کرده است. میزان حق عضویت سندیکا فرمول سراسری و یگانه ندارد.

http://kanoonmodafean1.blogspot.ca/2013/07/blog-post_16.html

منابع و زیرنویس ها:

* سی سال بعد از سال ۶۰ وقتی کتاب الفبای مبارزه کارگری نوشته می‌شود از یک کتاب ۱۶۰ صفحه‌ای بیش از صد صفحه در مدح شورا و مجمع عمومی نوشته شده است. http://www.ofros.com/maghale/pak_abmk.pdf

[1] طبقه و کار در ایران سهراب بهداد و فرهاد نعمانی

[2] http://www.sazegara.net/persian/archives/2004/11/041125_182807.html

[3] <http://www.emadbaghi.com/archives/000502.php>

[4] <http://www.akhbar-rooz.com/news.jsp?essayId=27670>

[5] <http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=21027>

[6] اسانلو انتخابات سندیکا را چنین تعریف می‌کند. ” غروب که شد منصور لباسهایش را پوشید و به بقیه گفت: برویم. رفتند و جلوی یک قهوه‌خانه ایستادند و چای نوش جان کردند و از آنجا که راه افتادند هوا تاریک شده بود. منصور گفت: رفقا امشب باید پلیس و امنیتی‌ها را غافلگیر کنیم. صددرصد آنها فردا صبح زود برای محاصره ی ساختمان سندیکا و خیابان‌های اطراف آن اقدام میکنند. مثل روز دعوت اول، پس ما باید یک قدم از آنها جلوتر باشیم. یعنی امشب همه‌ی ما و فعالین جدی دیگر باید داخل سندیکا برویم و بمانیم و کارهای مربوط به انتخابات فردا، مثل چسباندن عکس کاندیداها، آماده کردن صندوق‌های رای بازرسین و هیئت مدیره و میز و صندلی‌های برگزار کننده‌ی انتخابات را آماده کنیم که مظاهری تنها نماند و از افرادی که جزو کمیته‌ی برگزار کننده‌ی انتخابات میشوند بخواهیم امشب در کنار ما در سندیکا باشند. وقتی به ساختمان سندیکا رسیدند قرار شد کسانی که ماشین و موتور دارند بدون تلفن زدن به جلوی خانه ی بقیه‌ی فعالین جدی که حدود پنجاه نفر میشدند بروند و آنها را به محل سندیکا بیاورند. اینکار شبانه تا نیمه‌های شب انجام شد و نیمه شب درهای ورودی سندیکا را قفل کردند و تا صبح به آماده کردن شرایط انتخابات پرداختند. نزدیک بامداد که اذان صبح خوانده شد و چهار نفر از همکاران برای خواندن نماز صبح وضو گرفتند ، اسانلو همه‌ی آنها را در طبقه‌ی پایین سندیکا جمع کرد و قرانی در دست

گرفت و گفت: امشب مثل شب تعیین تکلیف امام حسین با همراهانش است. ما در این لحظه که اذان صبح خوانده می‌شود و روحانی‌ترین لحظه ی ۲۴ ساعت هر روز است، قسم می‌خوریم تا پای جان و مرگ برای برگزاری مجمع سندیکایمان بایستیم. کسانی که این سوگند را قبول دارند بیایند و این قران را در بالای سر من در مشت بگیرند، حتی نوک انگشتانتان هم به آن بخورد کافیسست، چون عنایت قلبی و تصمیم فکری مهم است. هر کس هم که نمی‌خواهد اجباری نیست و میتواند همین الان ساختمان سندیکا را ترک کند. همه خروش بر آوردند که ما هستیم و مثل مخروطی زیبا که دست‌های همکاران دور اسانلو ساخت همه به قران چنگ زدند و سوگند یاد کردند (یا مرگ یا سندیکا) و پسر علی حسین زاده که در فیلم روز مجمع عمومی او را خواهید دید از سر و کول همه بالا می‌رفت تا او نیز دستش به قران برسد و سوگند از جان گذشتگی‌اش به خاطر ایجاد سندیکای پدریش را که به خودش تعلق خواهد یافت بخورد” . - <https://hra-news.org/fa/uncategorized/1>

13517

انحراف و ضربه زدن به سازماندهی در دوران خودکامگی

(بخش سوم)

سعید جهانگیری

این نوشته شامل سه بخش است: برخورد کلی نظام سرمایه‌داری برای مایوس کردن مردم از مبارزه، شیوه‌های برخورد نیروهای امنیتی با مبارزین به صورت مستقیم، شیوه‌های نفوذ نیروهای امنیتی در درون سازمان‌های مبارز. دو قسمت از این نوشته قبلاً منتشر شده است که در آن مقالات دو دوره از سازماندهی مبارزات کارگری در ایران مورد بررسی قرار گرفته است.

با نگاهی به عملکرد تاریخی کشورهای دیکتاتوری در جهان که اساساً از الفبای سرمایه‌داری بهره‌مند می‌باشند و در تکامل دیکتاتوری‌های نظامی و تغییر آنها در چهار دهه گذشته منسوب به سیستم اقتصادی مکتب شیکاگو (میلتون فریدمن) و دکترین شوک را بشناسند [1] می‌دانند که در مواجهه با جمع‌گرایی و زندگی جمعی مردم می‌توان دریافت که به تدریج این سیستم‌ها شرایط نه تنها اقتصادی و سیاسی بلکه شرایط اجتماعی را نیز روز به روز بیشتر مورد تاخت و تاز قرار داده و با سیاست‌های جدید سعی در القا این تفکر دارند که مردم هیچ راهی برای گریز از شرایط حاکم بر زندگیشان ندارند. علاوه بر این قدرت حاکمه بر همه چیز مسلط و قادر است در حالی که از انواع و اقسام شیوه‌های سرکوب اجتماعی - اقتصادی و رسانه‌ها برای نمایش قدرت و توانایی خود استفاده می‌کنند هم‌زمان فرهنگ یاس و سطحی‌نگری را در جامعه برای به‌پوچی کشاندن مردم اشاعه می‌دهند و می‌بینیم در شرایط کنونی نظام سرمایه‌داری تلاش می‌کند انسان‌ها را در ورطه هولناک فردگرایی غرق نماید (بسیاری از آنان خود را در ورای مهمانیهای آن چنانی قایم می‌کنند) تا خود را برتر و متمایزتر از دیگران ببینند در حالی که جمع‌گرایی و به‌منافع و توانایی‌های جمعی اهمیت دادن بهترین شیوه زندگی انسانی می‌باشد اما در کشورهای سرمایه‌داری قشر وسیعی از مردم روزه روز از

آن بیشتر فاصله گرفته و در دنیای مجازی به دور از هرگونه تجربه عملی و عینی هر روز بیشتر با تنهایی و ناتوانی اش در مواجهه با مشکلات شخصی و اجتماعی روبرو می شود (در حالی که می بینیم در کشورهای امریکای لاتین مردم با تکیه بر تفکر جمع گرایی نیروی زیادی برای مبارزه با این تاکتیک های فرهنگ امپریالیستی از طریق تشکیل تعاونی های جمعی و ... گرد آورده و به پا خاسته و دیکتاتورها به زیر کشیده اند).

سیاست های نظام امپریالیستی به کمک تکنولوژی و سایر امکاناتش تا حدود زیادی موفق به محاصره انسان ها در این شرایط شده است. هدف این سیستم این است که انسان الینه شده جز به خود و مشکلات فردیش نیاندیشد. (بالا بودن آمار خودکشی و افسردگی و مصرف داروهای روانگردان یکی از دلایل زندگی فردی و تنهایی می باشد) اما به رغم این همه تلاش که صرف بودجه های کلان و تشکیل نیروهای نظامی و سرکوب متعدد از رسمی و غیر رسمی شده است، باز هم از مردم می ترسند و هر روز بر تجهیز کردن نیروهای سرکوبشان می افزایند در حالی که در بسیاری جاها مردم در نبود یک آلترناتیو و عدم سازماندهی از قدرت و توان خود غافلند. اما چاره چیست؟

همانطور که در مطلب قبل اشاره شد سازماندهی از ارکان اصلی یک جامعه پویا و زنده است و مردمی که برای دست یافتن به خواسته ها و اهدافشان به نتیجه مشترکی می رسند بر اساس شواهد تاریخی موجود توانا و شکست ناپذیر می باشند و بر این اساس است که سیستم سرمایه داری و حکومت های دیکتاتوری از همبستگی و اشتراک فکری مردم وحشت دارند و با استفاده از شیوه های متفاوتی سعی در جلوگیری از سازماندهی و همبستگی بین مردم و به ویژه کارگران و حقوق بگیران دارند.

کشورهای دیکتاتوری از شیوه‌های مشابهی معمولاً برای سرکوب و جلوگیری از سازماندهی به ویژه سازماندهی کارگری به شکل طبقاتی استفاده می‌کنند و این شیوه‌ها بسته به منطقه و شرایط زمانی شدت و حدت بیشتری می‌یابد.

۱- برخورد کلی نظام سرمایه‌داری برای مایوس کردن مردم از مبارزه

به دنبال انقلاب اکتبر و بعد از شکست انقلاب در آلمان، جنبش کارگری جهان مسیری متفاوت‌تر از آنچه بنیانگذاران بین‌الملل آن را نوید می‌دادند طی کرد. چرا که سرمایه در یک صد سال گذشته با تمام توان و امکانات به مقابله با ایده برابری خواهی قد علم کرده است. سرمایه از اختلافات درون اردوگاه برابری خواهی توانست بیشترین استفاده را ببرد و در یک قرن گذشته این مبارزه را اگر خفه نکرده باشد حداقل آن را در بسیاری از زمینه‌ها اخته کرده است. اگر در تعدادی از کشورهای غربی سوسیال دموکراسی خفیف توانست بخش‌هایی از حداقل‌های زندگی را تامین کند ولی نتوانست روح سرکش انسانی را سیراب کند که انسانیت را جستجو می‌کرد. سوسیال دموکراسی آرزوی خرده بورژوازی‌ای بود که میلیون‌ها انسان را می‌توانست به خانه بکشاند تا از ترس سرمایه‌ها انگلیسی و امریکایی صدایش در نیاید و امید داشته باشد که همان رویای امریکایی روزگاری سرنوشت آنها را رقم زند.

دو بلوک شدن دنیا و امید احزاب کمینترن برای پیوستن غرب به بلوک شرق تنها خود را در بازی‌های قدرت جنگی نشان داد و آرزوی ناسیونالیستی و یکه تازی استالین و ناسیونالیست روس را سیراب می‌کرد چرا که در بلوک شرق با وجود حداقل‌های زندگی، خفقان آن چنان مردم را سرخورده کرده بود که شکست این نظام به هارتر شدن سرمایه افزود، از طرفی در غرب سرمایه‌داری با بوجود آوردن یک زندگی معمولی برای عموم مردم (که حاصل استعمار و استثمار کشورهای دیگر همراه با جنگ‌های خونین است) در کنار انقلابات فوردی و آزادی

های نسبی در جامعه اش، جو قوی ضد کمونیستی بوجود آورد که با شکست اردوگاه و رشد اقتصادی چین، این زندگی معمولی در غرب نیز به شدت افت کرد.

بلوک شرق نتوانست به وعده های همبستگی و برابری اش عمل کند و مجبور شد به زانو در آید و خود به عقب مانده ترین نوع سرمایه داری مافیای قرن هیجده پیوست. سرمایه داری بعد از فروپاشی آن نوع از سوسیالیسم موجود توانست در بسیاری از کشورها، چپ هایی را که کعبه آمالشان شرق بود، مجبور کند یا وضعیت جدید را بپذیرند و به نفی آرمان برابری خواهی خود بپردازند، نحله هایی که راهی جز یافتن حقیقت در تئوری نداشتند، اگر تئوری موافق وضع موجود نبود یا باید با تفسیر خود را گول بزنند و زمانی که نتوانند در تئوری در یک کلیت همدیگر را مجاب کنند در رویاهای ناامیدشان با انشعابها و نوشته های تک نفره خود را مارکس و انگلس ببینند. این نحله ها و محافل و افراد، راه کمک گرفتن را پیشه کردند و دست یاری به بنیادهای سوروس ساخته دراز کردند و به ته مانده پول های تعفن آور قمار بورس های سرمایه چشم دوختند و به دنبال انقلاب های رنگی دویدند و به این ترتیب از این چپ نا چپ که در خاورمیانه تا شمال عراق از یونان ، ترکیه تا افریقا و امریکای لاتین هنوز هم کم نیستند، تنها اسمی باقی مانده است.

در حالی که در دهه شصت میلادی در بهترین حالت حرکت کشورهایمانند چین، ویتنام و کوبا انگیزه هایی بود برای مبارزه بسیاری از فعالین انقلابی ، انسانهایی وارسته که مادیت زندگی انسانی را حتی در نبود خود می دیدند، این نوع نگرش و شیوه مبارزه در دهه نود افول کرد. اگر در غرب جنبش های اجتماعی در باریکه قانون گیر کرده اند و تغییر قانونی گاه دهه ها طول می کشد و در پایان، آن قانون از ابتدا تا انتها برای حفظ سرمایه نوشته می شود اما در کشورهای خودکامه مبارزه رنگ دیگری دارد. رشد جریانات آنارشیستی و ضد امپریالیستی در این دوره نه برای برون رفت از این دخمه بلکه خود معلول همین شرایط است. جوانان سرخورده از سیاست استعماری در بسیاری از موارد بازیچه دست نهادهای ارتجاعی قرار می

گیرند و تنها عملکردشان در دراز مدت خود را ابزاری نشان می دهند که در دست سرمایه برای سرکوب بیشتر جنبش‌های اجتماعی قرار می گیرد.

در کشورهای امریکای لاتین وضع به شکلی است. کشتارهای دسته جمعی و کودتاها در گذشته جوابگو بوده است اما در دوره کنونی می‌بینیم که شرایط تغییر کرده و راه کارهای مقابله با جنبش کارگری و مترقی اکنون نیازمند ابزار جدیدی است.

کشورهای امریکای لاتین که از شرایط دیکتاتوری به ستوه آمده بودند موفق شدند در کشورهای خود طی مبارزات عظیم توده ای دیکتاتوری‌های دوره جنگ‌های کثیف (۱۹۸۰ - ۹۵۴) را ساقط سازند. به طور نمونه آئنده به عنوان رییس جمهور انتخاب شد و " در یازدهم سپتامبر ۱۹۷۳م، ژنرال آگستینو پینوشه که در آن زمان فرماندهی نیروی دریایی و وزارت دفاع شیلی را بر عهده داشت، به کمک سازمان سیا و حمایت مالی امریکا، علیه رئیس جمهور ملی و مردمی شیلی دست به کودتا زد و با بمباران کاخ ریاست جمهوری و سپس روانه ساختن هزاران سرباز به خیابان‌های سانتیاگو مرکز شیلی، مراکز مهم کشور را به تصرف خود درآورد و دولت آئنده را سرنگون ساخت. در جریان این کودتا، آئنده و کلیه همراهان وی جان خود را از دست دادند. پینوشه که کودتای خود را با شعار نجات شیلی، با کشتار بی‌رحمانه هزاران نفر و تبعید و زندانی نمودن ده‌ها هزار نفر دیگر عملی ساخت، پس از به دست گرفتن قدرت، اختناق شدیدی در شیلی حاکم کرد. تعطیلی کلیه احزاب سیاسی و ممنوع کردن فعالیت آن‌ها، بازداشت‌های فردی و دسته جمعی، رواج اعدام‌ها، بودن مخالفان و برقراری یک حکومت خشن از ویژگی‌های حکومت ۱۶ ساله ژنرال پینوشه در شیلی بود. "

یا در ۱۷ ژوئن ۱۹۷۵. فعالان اتحادیه‌های کارگری، دانشجویان و بسیاری از نیروهای چپ آرژانتینی که توسط حکومت کودتای آرژانتین برچسب خرابکار و تروریست خورده بودند در طول سال‌های «جنگ کثیف» از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ و کمی پیش از آن تحت رهبری

دیکتاتور «خورخه ویدلا» دستگیر و «ناپدید» شدند. برای این جنبش‌ها، بنا به شرایط و فضای کشورهای امریکای لاتین، راه‌حل‌های رادیکال و نظامی همواره بخشی از تلاش برای احقاق حقوق مردم بوده است. در کتاب گفتگوهایی با جنبش‌های کنونی امریکای لاتین چنین می‌خوانیم:

” عدالت همواره یکی از مهم‌ترین خواسته‌های انسان بوده است و تلاش برای آن، یکی از غنی‌ترین چشمه‌هایی است که در طول تاریخ، برای انسان‌ها ثمرات بسیار با خود به همراه داشته است: پیدایش انسان‌هایی که به عوض بی‌تفاوتی و زندگی فردگرایانه نگران تحقق برادری و انسان‌دوستی هستند؛ روبرو شدن با عمیق‌ترین مسائل و معنای زندگی؛ رقم خوردن جماعت‌هایی (و گاه جامعه‌هایی) که در آن تماشای درد و رنج‌دیدگی دیگران، امری روزمره و عادی تلقی نمی‌گردد؛ و بالاخره پرسش از اینکه چگونه می‌توان امیدوارانه زیست. این همه، می‌توانند برکت‌های کوشش در راه عدالت باشند.”

در افریقا هم می‌توان به جنبش‌هایی اشاره کرد که در آن مکانیزم‌های جدیدی جایگزین سازوکارهای قدیمی شده است. “در دهه هفتاد افزایش مبارزه کارگران و حمایت اجتماعی از نیروهای مخالف، همزمان با اعتصاب‌های موفق در سال ۱۹۷۳ در دوربان آسیب‌پذیری رژیم را نشان داد. کارگران آجر و کاشی در یک صبح ژانویه اعتصاب کردند. اعتصاب توسط کارگران حمل و نقل و صنعتی به کارگرهای شهرداری نیز کشیده شد. در اول فوریه سی هزار کارگر در دوربان در اعتصاب بودند. رژیم آپارتاید با تکیه بر کارگرهای بومی (سیاه پوست) اقتصاد را پیش می‌برد و این اعتصابات نشان داد نارضایتی فزاینده می‌تواند به مختل کردن اقتصاد منجر شود. فعالیت‌های کارگری دوربان به روحیه دادن به اعتصاب‌ها در مناطق دیگر نیز کمک کرد و با یک اعتراض دانشجویی (راهپیمایی سووتو (Soweto) در سال ۱۹۷۶) ادامه یافت. پلیس این اعتراض را با شلیک به یک پسر بچه سیزده ساله پاسخ گفت. پلیس‌ها برای پیش روی همه جا به دانشجویها شلیک کردند، اقدامی که به کشته شدن بیش از شصت نفر - از جمله دو سفید- منجر شد. ” در حالی که آنچه که به عنوان قیام سووتو شناخته شد شورش

جوان‌هایی بود که با شکستن پنجره‌ها و آتش زدن مدرسه‌ها و ساختمان‌های دولتی از کنترل خارج شدند. [2]

از دل این مبارزات بود که جنبش اجتماعی آفریقا توانست به تاکتیک‌های «اعتصابات و غیبت‌ها توسط گروه‌های کارگری به خصوص در همایش اتحادیه‌های صنفی آفریقای جنوبی دست یابد. تحریم‌ها، عدم سرمایه‌گذاری و بایکوت‌های بین‌المللی، امتناع از خدمت در ارتش آفریقای جنوبی و اعتصاب غذا توسط زندانیان سیاسی (۱۹۸۹) منجر به آزاد شدن صدها زندانی و احتیاط در بازداشت بدون محاکمه توسط دولت و تشکیل دادگاه‌های مردمی شد که به دنبال کشف حقایق مربوط به دوران خونین بودند. در کنار مبارزه، این فعالیت‌ها منجر به ساقط شدن رژیم آپارتاید در سال ۱۹۹۲ شد.

نگاهی به تاریخچه جنبش‌های کارگری، اجتماعی و مترقی آسیا نیز نشان می‌دهد که شیوه مبارزه و سرکوب این جنبش‌ها دستخوش تغییر و تحول شده است. در اندونزی در دهه ۶۰ میلادی حدود سه میلیون نیروی انقلابی و کمونیست در مدت بسیار کوتاهی به قتل می‌رسند و پس از آن می‌بینیم که جامعه اندونزی به جامعه‌ای مذهبی تبدیل می‌شود و سالهاست این جامعه به خاطر از دست دادن نیروهایی که به رهایی مردم و سازماندهی ایمان داشتند هنوز به طور جدی نتوانسته قدعلم کند.

۲- شیوه‌های برخورد نیروهای امنیتی با مبارزین به صورت مستقیم

کشورهای سرمایه داری در سراسر جهان مجهز به نیروهای نظامی متعددی تحت عنوان حفاظت و حمایت از کشور در مقابل سایر کشورها و حمله نظامی هستند و ارتش‌های مشترکی نیز برای حفظ منافع سرمایه تشکیل داده اند تا در موارد لازم با مردم سایر کشورها بجنگند و کشورها را اشغال کنند مانند ناتو. اما در کنار این نیروهای نظامی به اصطلاح حافظ منافع کشور و صلح ما شاهد تشکیل نیروهای نظامی بسیار پیچیده تری توسط دولت‌ها هستیم

که به منظور مقابله با مردم در داخل کشور هستند که دارای سیستم و عملکرد پیچیده و خاصی هستند و در واقع حاکمان ماندگاریشان را تا حد زیادی مدیون این نظامی ها می دانند مانند یگانهای ویژه یا ضد شورش که در سراسر دنیا از لحاظ ظاهر، لباس و تجهیزات تقریباً مشابه هم هستند و در مواجهه با شرایط سرکوب نیز دارای عملکرد یکسانی می باشند و در دستورالعمل رسمی نیز شرح وظایف یکسانی برای آنان تعریف شده است.

در کنار این نیروهای نظامی خشن آموزش دیده، سازمان های اطلاعاتی و امنیتی نیز به اصطلاح با هدف حفظ امنیت ملی کشور در کنار سایر نیروهای نظامی و سیاسی سرکوب دولتها قرار دارند و معمولاً سازوکار مشابهی دارند، مانند ساواک در زمان پهلوی که با داشتن امکانات و منابع مالی زیادی در جهت مقابله با هر گونه شیوه های مبارزه بوجود آمده بود. بودجه رسمی ساواک در سال ۵۱- ۲۵۵ میلیون دلار و سال بعد به ۳۱۰ میلیون دلار رسید و البته بودجه محرمانه از آن جداست. ساواک در این دوره مراقب بود تا از هر نوع اجتماع سیاسی و اعتصاب جلوگیری نماید ولو این که مجبور به اعمال زور و خشونت باشد. در دوره کنونی نیز می بینیم بودجه نیروهای امنیتی هر ساله بخش مهمی از کل بودجه کشور را مصرف می کند.

با توجه به این که زندگی مردم روز به روز با مشکلات اقتصادی بیشتری مواجه می شود و طبق مصاحبه های مسوولان که در سال ۸۸ پخش شد کشور همیشه در وضعیت نارنجی [3] به سر می برد، هر ساله ما شاهد کاهش بودجه در بخش عمومی و افزایش بودجه در بخش نیرو های امنیتی هستیم. براساس بودجه پیشنهادی به مجلس در سال ۱۳۹۲ بودجه وزارت اطلاعات بیش از ۱۳/۵ هزارمیلیارد ریال بوده که در سال ۹۳ با افزایش ۱۶ درصدی درمقابل کاهش ۷ درصدی بودجه عمومی به حدود ۱۶ هزارمیلیارد ریال افزایش یافته و این وضع در سال ۱۳۹۴ با توجه به این که کاهش زیادی در بخش عمومی را شاهدیم باز هم بودجه وزارت اطلاعات به بیش از ۲۲ هزار میلیارد ریال افزایش یافته است. [4]

نظریه پردازان حکومتی همیشه به مسخره می گویند "که اپوزیسیون استاد تحلیل است نظم ما در بی نظمی است و بر اساس شرایط و لحظه برای فقط حفظ نظام حرکت می کنیم تا کسی توان پیش بینی را نداشته باشد" ولی نیروهای امنیتی نه تنها باید نیروهای مخالف حاکمیت را شناسایی و منهدم کنند [5] بلکه وظیفه نفوذ به جریانات سیاسی و مبارزه یکی از کلیدی ترین وظایفی است که به آنها سپرده شده است در ضمن دارای اتاقهای فکری می باشند که بخش اصلی جنگ روانی و شایعه سازی علیه مبارزین و فعالین اساسی و اجتماعی را طراحی می کنند که در بخش سوم به آن بطور مفصل خواهیم پرداخت.

دو عنصر اساسی دولت‌های خودکامه اولاً سرکوب، اسارت، آوارگی و زندان و بخش دیگر آن نفوذ در جریانات و درگیری درونی در میان آنها است. به دو نمونه آن در دوران رضا خان تا کودتای ۳۲ اشاره می کنیم.

مرتضی سیفی فمی تفرشی در کتاب *پلیس خفیه / ایران بین سالهای ۱۲۹۹ و ۱۳۲۰* نوشت: "پس از اداره پلیس، اداره زندان فعالترین ادارات شهربانی کل بود. آن روزها در زندان قصر دو عبارت به صورت ضرب المثل در آمده بود " انشا الله سیگار ادیب السلطنه نصیبت بشود" و یا " تو را از درب علیم الدوله بیرون کنند"

ضرب المثل اول یعنی کسی را که قرار بود حلق آویز شود، ادیب السلطنه به او سیگار تعارف می کرد که ظاهراً جلوی اضطراب و پریشانی محکوم را بگیرد و ضرب المثل دوم منظور از علیم الدوله رئیس بهداری وقت شهربانی است و مراد از درب علیم الدوله در چوبینی بود که به محوطه‌ای تپه گونه، میان زندان قصر و پادگان قصر باز می شد و زندانیان سیاسی را برفراز بلندی های آن اعدام می کردند"

آمپول های پزشک احمدی در زندانهای رضا خان معروف می باشد. بر اساس مدارک تاریخی بسیاری از مبارزین در زمان رضاخان اسیر آمپول یا روش های مسمومیت پزشک احمدی می شدند مانند فرخی یزدی و دکتر ارانی و خیلی مبارزین و مخالفین دیگر. [6]

هدف از تشکیل سازمان امنیت در سال ۱۳۳۶، مبارزه علیه کمونیسم، ایجاد امنیت و تمرکز نیروهای امنیتی عنوان شد ساواک با ایجاد رعب و وحشت و حاکم کردن جو خفقان و سرکوب، سعی داشت از فروپاشی پایه‌های نظام دیکتاتوری شاه جلوگیری کند، لذا با کنترل و زیر نظر گرفتن دولت‌مردان و کارکنان و کارمندان ادارت، نمایندگان مجلس شورای ملی، سناتورهای مجلس سنا و احزاب دولتی سعی داشت از رسوخ نیروهای مخالف رژیم در بدنه دولت جلوگیری به عمل آورد و هر مخالفتی را در نطفه خفه کند و همچنین با استفاده از نفوذ به احزاب و سازمان های مخالف حکومت برای ضربه زدن و حذف این نیروها استفاده می کرد.

در رابطه با عملکرد ساواک اسناد و شواهد بسیاری وجود داشته و دارد. به رغم دروغگویی و شامورتی بازی امثال فراستی، کارشناسان سازمان عفو بین‌المللی در مورد شکنجه‌های ساواک چنین نوشتند:

"جلادان ساواک علاوه بر استفاده از شوک الکتریکی و کتک به وحشیگریهای زیر نیز متوسل می‌شدند بطری‌های شکسته را به نشیمن‌گاه زندانیان فرو می‌کنند. به بیضه‌های آنان وزنه می‌آویزند و یا کلاه‌خودهایی بر سرشان می‌گذارند که با فریادهای قربانیان در زیر شکنجه گوششان را آزار می‌دهد و از انعکاس صداها به بیرون جلو می‌گیرد. طبعاً زندانیان سیاسی ایران مورد تجاوز نیز قرار می‌گیرند. ساواک به منظور تجاوز به قربانیان خود حیواناتی را تربیت کرده بود که خرس‌ها از آن جمله اند. ساواک قربانیان خود را نه به خاطر شکنجه جسمی بلکه به خاطر شکنجه روانی مورد تجاوز جنسی قرار می‌داد این شکنجه روانی بویژه در حالتی بود که برای گرفتن اعتراف از شوهران و یا پدران به زنان و دختران شان در برابر چشم آنها تجاوز می‌کردند." [7]

در مطلب طبقه کارگر ایران، بررسی شرایط اختناق و مبارزه، توسط کمیته ضد اختناق آمده است:

”در ایران قوانین کار فعلی ایران در سال ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) نوشته و یک بار در سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) ترمیم شده اند. این قوانین به هیچ وجه بیانگر حقوقی نبوده که کارگران با مبارزات خود بدست آورده باشند، بلکه حاصل شکست سخت سال (۱۳۳۲) ۱۹۵۳ است. بدین دلیل این قوانین مجموعه‌ای از مقررات سرکوب کننده‌ای هستند که به منظور محدود کردن آزادی کارگران بر آنها تحمیل شده اند. در مواردی هم که قوانین کار برخی تامین‌های هر چند ناکافی برای کارگران را پیش بینی کرده اند، مثلاً در مورد حداکثر ساعات کار و حداقل دستمزد، کارفرمایان و مامورین دولتی اغلب زیر پا می‌گذارند. علاوه بر این در مواقعی هم که این قوانین در کنترل کارگران توفیق نمی‌یابد رژیم هرگز از توسل به خشونت بارتترین اقدامات سرکوب کننده مافوق قانونی ابائی نداشته است. ...”

”نمایندگان سندیکاها کارگری در ظاهر نمایندگان کارگران بودند ولی در اساس وابسته به نظام بودند، اعتصابی که در سپتامبر ۱۹۷۴ در کارخانه کفش ملی بزرگترین کارخانه کفش سازی صورت گرفت برای مبارزه بر سر سهم کارگران از سود کارخانه آغاز شد ولی مطالبات کارگران شامل برکنار کردن باصلاح نمایندگان خودشان هم بود. ...” در ماه ژوئن ۱۹۷۴ کارگران اتوبوسرانی شهر تبریز برای دستمزد بیشتر اعتصاب کردند صالح جهانی نماینده کارگران توسط ساواک مسموم و کشته شد... ” ساواک در کارخانجات حضور داشت و با توهین و ارعاب خانواده‌ها و دوستان کارگران را تهدید می کرد.”

برخورد مستقیم با سرکوب کارگران بعد دیگری از فشارهای حاکم بر سازماندهی در ایران می باشد و در اعتصابات و اعتراضات ما همیشه شاهد کشتار کارگران ومردم بوده ایم . به عنوان مثال مهم‌ترین اعتصاب در دهه ۵۰ اعتصاب ۴ هزار نفر کارگران جهان چیت در کرج بود. در ۹ اردیبهشت کارگران جهان چیت به خاطر شرایط طاقت فرسا و کمی دستمزد اعتصاب کردند و به سوی تهران حرکت نمودند مأمورین ساواک به همراه نیروی پلیس و ارتش

به سوی کارگران شلیک کردند نتیجه زد و خورد شدید صدها کارگر کشته و مجروح شدند." [8]

در تاریخ معاصر ایران جز در دوره کوتاهی هر گونه فعالیت سندیکایی ممنوع و یا تحت کنترل دولت بوده است. در دهه چهل دولت با ایجاد «سازمان کارگران ایران» که ریاست آن توسط وزارت کشور و سازمان ساواک تعیین می شد بنیان راه اندازی سندیکاهای فرمایشی را گذاشت. در دوران پس از آن، نیز این سازمان به خانه کارگر تغییر نام داده و تلاش داشت تا سندیکاها و اتحادیه های کارگری را که از پایه های قدرت گروه های چپ به شمار می رفتند را تحت کنترل درآورد. نهایتاً پس از سرکوب گسترده گروه های اپوزیسیون فعالیت سندیکاها متوقف شد. [9]

با وجودی که در قانون های اساسی هر دو سیستم حکومت پهلوی و حکومت اسلامی تشکیل اتحادیه های صنفی قانونی اند و حق اعتراض و اعتصاب را آزاد اعلام کردند و کنوانسیون های بین المللی مربوطه را نیز امضا نمودند اما به طور عملی ایجاد هر گونه اتحادیه صنفی مستقل و اعتراض، غیرقانونی و شدیداً سرکوب می شد و می شود و تنها حزب رستاخیز در رژیم گذشته و حزب جمهوری اسلامی و یا احزاب دولتی تشکیل شده و زیر مجموعه هایشان حق فعالیت داشته و دارند و ما هر روز شاهدیم که نه تنها اجازه ایجاد و فعالیت به هیچ شکل صنفی مستقلی داده نمی شود بلکه هرگونه اعتراض و یا حرکتی که بیانگر اعتراض و فعالیت برای دستیابی به حقوق صنفی باشد، نیز به شدت سرکوب می شود. تشکیل و توسعه نیروهای پلیسی هر روزه به منظور سرکوب هر گونه اعتراضی (بر اساس اعتراف مسئولان نظامی کشور [10] بیانگر مخالفت و اراده برای جلوگیری از شکل گیری هرگونه تشکل یابی به شکل آشکار و پنهان می باشد و بگیر و ببند و شلاق و حکم های طولانی مدت برای نمایندگان کارگری و سایر فعالین سیاسی و اجتماعی به خوبی این ادعا را تایید می کند.

سرکوب و کشتار کارگران مس خاتون آباد شهرباک در سال ۱۳۸۲ در دوران دولت اصلاحات لکه ننگ دیگری از عملکرد نیروهای سرکوب می باشد که در جریان به گلوله بسته شدن کارگران تعدادی از آنان جان باختند.

در دوره کنونی نیز که هرروز اعتراض کارگران و حقوق بگیران در سراسر ایران هستیم نیز شاهدیم که نیروهای دولتی به تجمعات صنفی حمله کرده و با دستگیری و زندانی و شلاق زدن نمایندگان کارگران، از هرگونه سازمان یابی جلوگیری می کنند.

۳- شیوه‌های نفوذ نیروهای امنیتی در درون سازمان‌های مبارز

پیشه وری در مطلب فساد تشکیلات اجتماعی ما که در کتاب آخرین سنگر آزادی آمده است می‌نویسد:

” سیاست منحوس استملاکچیان در پایتخت و ولایت همواره بسیاری از متجددین و منورالفکرهای ایرانی را به ماجراجویی و متقلبی واداشته است و به این وسیله صدمات عمده و سخته بزرگی به زندگی اجتماعی ما وارد آورده است. امروز در میان جمعیت ما دلان سیاسی و خودفروشان اجتماعی آن قدر زیاد شده که ملت و جمعیت سرخود را گم کرده و از این روز زندگانی اجتماعی روز بر روز عقب بر می‌گردد و محیط و فضای جمعیت رفته رفته تاریک می‌گردد. برای اثبات این مدعا کفایت که به دسته بندی‌های رنگارنگ و فرقه های گوناگون و لیدرهای که مثل کلیشه در هر مقوله استعمال می‌شوند و هر روز با لباس تازه ای در بازار اجتماع عرض اندام می‌نمایند و هر دقیقه با یک اسمی دسته‌ای به دور خود جمع می‌کنند... هیئت مجموعه ملت به طور حتم می‌بایست به دو قسم منقسم گردد: محافظه کاران و آزادیخواهان. ولی ما هزار دسته و فرقه مختلف العناصر در ایران می‌بینیم که در مقابل جریان طبیعی اجتماعی به منزله سدهای مصنوعی درست شده از طرف اجانب می‌باشند... ما نمی‌خواهیم مضر بودن اجتماعات را ثابت کرده و آلت بودن همه سیاستچیان را مدلل سازیم. می‌خواهیم فقط فساد زندگی اجتماعی ایران را به تنها راه چاره را که عبارت از محو اصول سرمایه داری بین المللی و کوتاه شدن دست استملاکچیان از ایران است عرضه بداریم.”

از دهه چهل شمسی از بین بردن نیروهای اجتماعی توسط پلیس سیاسی علاوه بر سرکوب، نفوذ بوده است. آنان همیشه سعی در نفوذ در جریان‌های اجتماعی و کارگری داشته‌اند و مبارزه با نفوذ پلیس در جریان‌های اجتماعی یکی از اصلی‌ترین و وقت‌گیرترین مسائل برای مبارزین بوده و انرژی زیادی صرف مبارزه با پلیس سیاسی می‌شده است. نفوذ در درون جریان‌های حزب توده با بازگشت فعالین آنها در اواخر دهه سی شمسی از خارج کشور شروع می‌شود. نقش خارج کشور بسیار حساس بوده در عین حال که یک پشت‌جبهه بشمار می‌رفته ولی در ضربه زدن به جنبش اجتماعی نقش بسیار مخربی در ۵۰ سال گذشته داشته است. بیژن جزنی در تاریخ سی ساله می‌نویسد:

” پرویز حکمت جو از افسران فراری سازمان نظامی حزب توده که به خارج کشور گریخته بود در سال ۴۱ برای مطالعه در امر تشکیل یک شبکه از مرز عراق بایران می‌آید و پس از تماس و مطالعه با شوهر خواهر خود ارسلان رزم آرا از مرز آستارا و اردبیل به خارج باز می‌گردد. پس از مذاکره با هیئت اجرائیه و شخص رادمنش با سه نفر دیگر به اسامی علی خاوری، علی حکمتی، عباس شهریاری به ایران باز می‌گردند... این افراد از آشنائیهای خود با بقایای افراد حزبی استفاده کرده و درصدد جلب افراد گروهها برآمدند. اولین افرادی که تماس با حزب را از این طریق پذیرفتند همه اطلاعات خود را در اختیار کمیته گذاشتند... با توجه به اینکه شهریاری از اروپا در خدمت دشمن قرار گرفته بود باید دانست که آنچه مستقیم و غیر مستقیم در اختیار او گرفته را عیناً در اختیار پلیس گذاشته بود... نحوه تعقیب و بازداشت و اطلاعاتی که سازمان امنیت از همان روز نخست در اختیار داشت به خوبی نشان میداد که پلیس در ردیف تشکیلات نفوذ کرده است ولی خاوری و حکمت جو این حقیقت را بسختی می‌پذیرفتند و تازه سوء ظن خود را متوجه معتمدان که با آنها در بند بودند می‌کردند... همه این کثافت کاریها افراد تشکیلات تهران و رهبران خارج را متوجه نفوذ پلیس در این شبکه نکرد. پس از بازداشت حکمت جو و خاوری شهریاری در خوزستان شبکه‌ای بنام تشکیلات شعله جنوب به وجود آورد. در آذربایجان نیز تشکیلات مشابهی بوجود آمده بود. مجموعه این سه شبکه نه فقط افراد را به دام میانداخت بلکه از هر طریق اطلاعاتی به دست آورده و در اختیار پلیس قرار می‌دادند در این جریانها افراد و ساده لوح بهترین سپر و ماسک برای پلیس بودند... پس از

برملا شدن تشکیلات تهران فقط ۲۲ نفر بازداشت شدند... سلیمانی، واحدپور، اکبر بشردوست، کریم چهارباشیان، محمد خلیلی و دیگران حداکثر دوماه در سال ۴۶ بازداشت شدند و بعد با تشکر از ده سال همکاریشان با پلیس با خفت از زندان آزاد شدند.”

یکی از دلایلی که نیروهایی که از خارج به ایران می‌آمده اند بیشتر می‌توانسته اند ضربه بزنند به خاطر این بود که این افراد تعداد وسیع تری را می‌شناختند و با زبان سیاسی متفاوتی با فعالین داخل ارتباط می‌گرفته اند و در زمان دستگیری فشار بیشتری به آنها می‌آمد و به خاطر شناخت افراد بسیاری باید بیشتر جوابگو می‌بودند در صورتیکه که فعال داخل کشور به خاطر استبداد نیروی کمتری می‌شناخت مشکلی که در این دوره نیز با آن مواجه می‌باشیم.

جزئی ضعف نیروی حزب توده را بسیار خوب می‌دید و در امتداد همین انتقاد از خط و مشی معتقد بود که نیروی انقلابی خارج کشور جایگاه خود را نمی‌شناسد و احساسات خورده بورژوازی اش او را تحریک می‌کند که نیرو از خارج به داخل بفرستد. سازمان انقلابی حزب توده در اواسط دهه چهل شروع به فعالیت می‌کند و با فرستادن اعضای‌ش به داخل می‌خواهد نقش آفرینی کند. مرتضوی نویسنده کتاب *حلقه گمشده، سیروس نهایندی* در این باره چنین می‌نویسد:

”سال ۱۳۵۰ همان‌طور که می‌دانیم به تصادف گروه نهایندی لو رفته و بازداشت می‌شوند. در زندان نهایندی می‌شکند و قول همکاری با ساواک را می‌دهد. سناریوی فرار او از زندان به اجرا درمی‌آید و پس از آن می‌بینیم که گروه “سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران” را به کمک ساواک به وجود می‌آورد و در تور ساواک فعالیت سیاسی گسترده‌ای را آغاز می‌کند. سیروس نهایندی پس از فرار از زندان، شرح فرار خویش را برای محسن رضوانی از کانال پرویز واعظزاده می‌فرستد. رضوانی آن را با دستکاری و بازنویسی با عنوان “تجاریبی چند از مبارزه در اسارت” در خارج از کشور از سوی سازمان انقلابی حزب توده، در نشریه “توده” شماره ۲۳ منتشر می‌کند. و این آغاز فعالیت سیروس نهایندی است در پناه سازمان انقلابی و تحت نظر ساواک. نهایندی با افراد مبارز تماس می‌گیرد، عده‌ای را دور

خوبش سازمان می‌دهد که البته در این تشکیلات افراد ساواکی نیز فعال هستند. او اندکی بعد به واعظزاده رجوع می‌کند و از او برای کلاس‌های تئوریک خودشان کمک می‌طلبد و بدین وسیله هم سازمان انقلابی را با خود همراه می‌کند و هم از آن در تور ساواک، سوء استفاده می‌کند.

... تعجب این‌جاست که تنی چند از افراد سازمان انقلابی به واعظزاده اعتراض می‌کنند، می‌گویند چرا نهایندی همه ما را می‌شناسد ولی ما حتا نمی‌دانیم او کجا زندگی می‌کند. اگر راست می‌گوید پس چرا وحدت بین دو سازمان صورت نمی‌گیرد. متأسفانه واعظزاده به موضوع مشکوک نیست و از نهایندی با تمام نیروی سازمانی پشتیبانی می‌کند. در همین موقع است که لاشایی نیز به ایران می‌رود. وقتی که نهایندی از زندان فرار می‌کند، لاشایی تازه به ایران رفته بود. نهایندی لاشایی را به اتفاق واعظزاده دیده بود. به روایتی دیگر ساواک از آمدن لاشایی اطلاع داشت. لاشایی حتا یک بار زخم نهایندی را هم پانسمان می‌کند ولی با این‌همه به واعظزاده معترض است که چرا او را با خود بر سر قرار آورده است. می‌بینیم که لاشایی پس از این دیدار، چند هفته بعد بازداشت می‌شود."

ساواک ولی ترجیح می‌دهد واعظزاده را هنوز بازداشت نکند. از این تاریخ تشکیلات سازمان انقلابی در تهران از طریق نهایندی در تور ساواک بود و ساواک از فعالیت‌های سازمان اطلاع داشت. ساواک با استفاده از نهایندی سازمانی بنیان می‌گذارد که بر آن نام "سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران" می‌گذارد. برنامه ساواک ابتدا با نقشه فرار ساختگی او از زندان آغاز می‌شود تا بدین‌سان کسی در توطئه فرار شک نکند. آن‌گاه که این برنامه با موفقیت اجرا شد، تماس با سازمان انقلابی برقرار می‌شود. نخستین کسی که از این طریق به دام می‌افتد، کورش لاشایی است که هنوز چند ماهی از آمدن او به ایران نمی‌گذرد. واعظزاده در قراری که با لاشایی داشت، سیروس نهایندی را نیز با خود برده بود. کورش لاشایی مدتی پس از این دیدار بازداشت و تنها با تقاضای عفو است که از زندان آزاد می‌شود.

سیروس نهایندی از این پس با همکاری ساواک عرصه گسترده‌ای از فعالیت را در سراسر ایران آغاز می‌کند، کسان بسیاری را به مبارزه می‌کشاند و در تور ساواک مبارزه علیه شاه را سازمان می‌دهد. در این راه حتا سازمان انقلابی و مسئول آن محسن رضوانی را نیز می‌فریبد. هدف نهایی او این است

که مرکزیت سازمان را نیز به داخل کشور و به این دام بکشاند. انتشار جزوه "تجاریبی چند از مبارزه در اسارت" تنها گوشه‌ای کوچک از این گونه فعالیت‌هاست که طی آن سیروس نهایندی "یک انقلابی بزرگ" نامیده می‌شود ... سیروس نهایندی علاوه بر کنترل تشکیلاتی سازمان انقلابی، تلاش ویژه‌ای هم به کار می‌گرفت تا همه توان این سازمان را به کارهایی پیش پا افتاده معطوف دارد تا بدین‌وسیله سازمان را از اهداف اصلی و کارهای پیش‌رو بازدارد و امر "وظایف سازمانی" را محدود و ناچیز و خنثا گرداند. [11]

البته داستان همکاری حزب توده و سازمان انقلابی از جمله پرویز نیکخواه و محمود جعفریان یکی دیگر از مشکلات همکاری با ساواک آن دوران بود. محمد علی عمویی در کتاب "درد زمانه" در مورد رابطه با محمود جعفریان می‌گوید: "کسانی از همان بدو دستگیری، در پی رهایی خود از فشار شکنجه و درد شلاق، زبان به گفتن ناگفتنیها می‌گشودند، و پس از دوران بازجویی و محکومیت در دادگاه، راه خلاصی از بند و زندان را تسلیم شدن به خواست‌های نامشروع رژیم مبنی بر تخلیه اطلاعات و زیر ضربه قرار دادن هر کس و هر آنچه از حزب و سازمان‌های وابسته‌اش که تا آن زمان از آسیب دشمن در امان مانده بود می‌دیدند. اینان از لطمه زدن به هم‌زمان سابق و هم‌زنجیران کنونی شان نیز ابایی نداشتند و با تنظیم گزارشاتی از فعالیت‌ها، ارتباطات و حتی چگونگی تفکرات و نظرات آنان، و بدین سان سنگین کردن بار اتهام دیگران، راه خروج خود از زندان را هموار می‌کردند. این همکاری تا جایی پیش رفت که محمدرضا پهلوی گفت:

«پسره یا پسری که در راس توطئه گران علیه جان من بود، اکنون در تلویزیون به عنوان یکی از طراحان تبلیغاتی من خدمت می‌کند و خدمتگزار رژیم است»

البته مسعود بهنود که در همکاری در دو حکومت فعال بود است امیدوار است کسی به یاد نداشته باشد که این خود او بود که با اعلام جرم علیه پرویز نیکخواه و محمود جعفریان از همکاران خودشان در تلویزیون ملی آنان را به دست همان محکمه انقلابی سپرد که می‌دانست بی‌وکیل محاکمه می‌کند و لاجرم این دو از اولین کسانی بودند که پس از ۲۲ بهمن به جوخه اعدام سپرده شدند. [12].

کیانوش سنجری از رهبران سازمان اکثریت می نویسد:

" پس از آنکه کمیته مرکزی و کادر رهبری سازمان "اکثریت" در سال ۱۳۶۲ توانستند از کشور خارج شوند، تشکیلات عمومی ابتدا بهم ریخت و سپس مجدداً سازمان‌دهی شد و سرانجام به شکل گروه‌های مستقل و مرکزی سازمان یافتند. آمارهای تقریبی نشان می‌دهند که در حدود ۵ هزار نفر در شبکه داخل کشور از سال ۶۲ سازمان‌دهی مجدد شده بودند. یعنی تشکیلات از یک مجموعه ۲۰ هزار نفری (۲) قبل از مقطع ۶۲، به تشکیلات مخفی ۵ هزار نفری مبدل شده بود که تقریباً سه هزار نفر در تهران متمرکز شده بودند. سازمان‌دهی جدید یک سال طول کشید و تیراژ نشریه کار "اکثریت" به میزان ده تا ۲۰ هزار نسخه در هر شماره در سطح ایران در سال ۶۴ توزیع می‌شد. سال ۱۳۶۴ باینکه ترس بود و بال‌های مرگ همه جا گسترده شده بود صبح‌گاهان در بسیاری از خیابان‌ها تهران شب‌نامه‌های فدائیان اکثریت دیده می‌شد. - اواخر سال ۱۳۶۴ ده نفر از کادرهای داخل کشور برای شرکت در پلنوم وسیع سازمان (۱۳۶۵) به تاشکند دعوت شده بودند. پس از پلنوم ۳ نفر در تاشکند ماندند و هفت نفر دیگر به داخل بازگشتند. از این تعداد چهار نفر پس از مدت کوتاهی دستگیر شدند و سه نفر مجدداً سالم به خارج برگشتند حدود ۱۰۰۰ نفر اعضای سازمان در بند رژیم گرفتار آمدند که بخشی از آنان در سال ۶۷ در کشتار زندانیان سیاسی به قتل رسیدند. [13] " حال توره‌های دهه شصت، استفاده ابزاری از زندانیان توبه کرده و آوردن آنها در بهشت زهرا در شبهای جمعه برای شناسایی و زدن تشکیلات و گول زدن افراد تحت پوشش همکاری تشکیلاتی، فرستادن به عراق و کردستان بردن افراد بسیاری به زندان در آن دوره داستانی است پر از آب اشک چشم. [14] بزرگترین پروژه شناسایی مخالفین در تاریخ ایران طرح مالک و مستاجر بود. [15] در کنار آن تعقیب و مراقبت فعالین سیاسی که توسط همسایه‌ها لو داده می‌شدند. [16]

۴- ایجاد بیراهه در راه

کسانی که در تظاهرات‌های سال‌های اخیر مشارکت داشته‌اند به خوبی می‌دانند که یکی از تاکتیک‌های نیروهای امنیتی برای پراکنده کردن جمعیت آن است که عده‌ای از عوامل پلیس در صف تظاهر کنندگان قرار گرفته و شعارهای تند داده و با دادن شعار و تحریک فراوان خود

را در راس گروه قرار میدهند و آنگاه در سر یک پیچ و یا خیابان فرعی به طور هماهنگ عده‌ای از جمعیت را به راه فرعی هدایت کرده تا از انبوه جمعیت کاسته شود و پلیس و نیروهای امنیتی بهتر بتوانند با باقیمانده جمعیت برخورد کنند. این تاکتیکی است که به خصوص در تظاهرات خیابانی که جمعیت زیادی به راه افتاده است بسیار موثر بوده و می‌تواند در ظرف مدت کمی تظاهرات میلیونی را به تظاهراتی پراکنده تبدیل کند و سپس با آنها ساده تر برخورد کرده و کل تظاهرات را خنثی کنند. پلیس به خوبی می‌داند که با انبوه جمعیت نمی‌تواند برخورد کند و چه بسا منجر به شکست نیروهای پلیسی گردد و اگر برخورد در یک نقطه صورت گیرد نیروهای پلیس توان برخورد با انبوه جمعیت را نخواهند داشت.

این تاکتیک تازه‌ای نیست بلکه همان تاکتیک قدیمی در ایجاد بیراهه برای مبارزین است تا آنان را از صفوف اصلی جدا کرده و هر چه بیشتر صفوف اصلی را ضعیف تر کند. در سالهای دهه ۵۰ و ۶۰ پلیس با ایجاد گروه‌هایی که سر نخش را نیروهای امنیتی داشتند تلاش می‌کرد که تعدادی از مبارزین را جذب کرده و حتی با تشکیل گروه‌های مسلح توسط نیروهای سر سپرده خود بسیاری از مبارزینی را که به هر دلیل نتوانسته و یا نخواسته بودند به جریانات اصلی به پیوندند به دور عناصر نفوذی جمع کرده تا از پیوستن آنان به صفوف مبارزه جلو گیری کند. نمونه‌های این گروه‌های فرعی و بیراهه را می‌توان در ایجاد گروه‌های سیروس نه‌اوندی، احمد رضا کریمی، ، گروه ولعصر، مختار چاک سری و در مقیاس‌های کوچکتر گروه ندامانی و غیره را بررسی کرد که هر یک از این گروه‌ها توانستند تعداد زیادی از مبارزین را با خود به دامان پلیس بکشانند. شاهدان عینی شاهد بودند که چگونه در سال ۱۳۵۱ هنگامی که اسلامی مرد هزار چهره را از تلویزیون نشان دادند آقای خاوری با دیدن چهره او به آقای حکمت جو نگاه کرده و گفت خودش هست. این امر نشان می‌دهد که حتی تا آن زمان دستگیرشدگان نمی‌دانسته‌اند که در تور پلیس هستند. و بسیاری دیگر از دستگیر شدگان که تا آخر هم ندانستند که سر نخ فعالیت‌هایشان در دست پلیس است و این رشته سر دراز دارد و تا دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب و تا امروز ادامه دارد.

بر اساس تحلیلی که جنبش دانشجویی دهه پنجاه در خارج کشور مطرح می‌کرد، احزاب و سازمان‌های طبقه کارگر که غالباً روشنفکران سازمان یافته بودند، در سازمان دادن و تجهیز و بسیج طبقه کارگر مؤثر بودند. سازمان‌های پیشتاز طبقه کارگر لنینیستی "در بسیج در نظریه‌های انقلاب" مارکسیستی انقلابی طبقه نقش کلیدی دارند، لکن در ایران جز عامل سرکوب رژیم، که عرصه را بر سازمان‌های چپ تنگ می‌کرد، سازمان‌های چپ، و به خصوص حزب توده، سابقه‌ای بسیار بد بر جای گذاشته بودند. از این رو بود که دو سازمان پیشتاز چریکی در اواخر دهه ۱۳۴۰ و در دهه ۱۳۵۰، برای چپ حفظ آبرو کردند و از سال ۱۳۵۲ همه نیروی خود را برای بسیج در زمینه کار کارگری به کار بردند. باید ببینیم در این سه دوره پراهمیت تاریخی در دهه ۱۳۵۰ در بسیج پرولتاریای صنعتی چه نقشی ایفا کردند. هواداران جنبش چریکی، رشد نسبی اعتصاب‌ها را از 1352 تا ۱۳۵۵ به مبارزات چریکی نسبت می‌دهند و استدلال می‌کنند که دو سازمان پیشتاز فدایی و مجاهد در مرحله دوم جنبش مسلحانه، که مرحله سمت گیری به سوی طبقه کارگر بود و از سال ۱۳۵۲ آغاز شد، گام‌های بلندی در جهت اعتلای مبارزات کارگری برداشته‌اند که مهم ترین آنها به این شرح است: یکم، حرکت در جهت تشکل پرولتاریا و رهبری مبارزات آن از طریق ایجاد هسته‌های کارگری و شاخه‌های نفوذی در طبقه کارگر. دوم، بردن آگاهی سیاسی به میان توده‌ها و تبلیغ و افشاگری سیاسی از طریق انتشار ارگان‌های کارگری و فعالیت‌های توضیحی دیگر. سوم، سازمان دادن قشرهای آگاه در جهت حرکت به سمت طبقه کارگر، یعنی تشویق دانشجویان به رفتن میان کارگران. چهارم، تحقیقات عینی دو سازمان در باره وضع طبقه کارگر که اهم آنها گزارش اعتصاب‌های کارگری است که در واقع اساس آمارها و داده‌های ما را در باب اعتصاب‌های کارگری در دوره پیش از انقلاب تشکیل می‌دهد. سرانجام حمایت مسلحانه و چریکی از اعتصاب‌های کارگری. [17]

احمد اشرف در مقاله خودش اشاره می‌کند که از سال ۱۳۵۲ به علی چند، فعالیت‌ها و مبارزات صنفی- رفاهی کارگران در کارخانه‌های بزرگ افزایش چشم گیر می‌یافت و شمار

متوسط اعتصابها تا ۱۳۵۵ به متوسط سالانه ۲۲ اعتصاب می‌رسید و رشد شتابان در آمد نفت در سال ۱۳۵۲، بالا رفتن هزینه زندگی، رشد سریع دستمزدها، بالا رفتن انتظارات مزدبگیران برای دریافت سهم نفت بیش تر در نتیجه وحشت رژیم از طبقه کارگر صنعتی و انقلاب و در نتیجه توجه وسواس گونه برخی از مقامات رژیم به رفاه نسبی طبقه کارگر جدید صنعتی.

در بررسی اعتصابات کارگری دهه پنجاه موضوعی که مهم جلوه می‌کند، شرایط اپوزیسیون، به ویژه نیروهای چپ و تشکیلات این نیروها میان کارگران بود. هیچ گاه نمی‌توان منکر نفوذ این نیروها میان کارگران به ویژه در واحدهای صنعتی بزرگ و صنعت نفت شد. توزیع ادبیات کارگری در پالایشگاه تهران و دستگیری فعالان کارگری در سال ۵۳ و وجود این تشکیلات موجب هماهنگی و گستردگی اعتصابات می‌شد. اپوزیسیون ایران اما امروزه عمدتاً از وجود این تشکیلات بی بهره است.

از اعترافات تهرانی:

“در مهرماه ۱۳۴۹ بنا به دستور سپهبد مقدم که مدیر کل اداره سوم بود کمیته‌ای در اداره سوم تشکیل شد و وظیفه این کمیته بررسی اغتشاشاتی بود که در دانشگاه‌ها جریان داشت. در حدود بهمن سال ۴۹ عضو این کمیته شدم این کمیته از مسیر اصلی خودش خارج شده بود و موفق به کشف گروه‌هایی شده بود که در ایران با رژیم مبارزه می‌کردند منجمله گروه سیاهکل، با اوج کشف گروه سیاهکل اوج مبارزه مسلحانه که با حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل شروع شده بود و بعد از آن کشف سازمان مجاهدین خلق که براساس زیربنای توحیدی و اسلامی فعالیت می‌کردند کمیته دیگری هم در اوین تشکیل شد که سرپرستی آن با هوشنگ ازقندی معروف به منوچهری بود. کمیته اول با عضویت عطارپور معروف به دکتر حسین زاده، محمد حسن ناصری معروف به عضدی، مصطفی هیراد معروف به مصطفوی، احمد بیگدلی معروف به احمدی و تهرانی زیر نظر ناصر مقدم و ثابتی در سال ۱۳۵۰ بعد از ترور فرسیو و حمله به پاسگاه کلانتری قلحک کمیته دیگری هم در شهربانی کشور تشکیل شد که این کمیته زیر نظر رییس شهربانی بود و اداره اطلاعات و کارمندان آن منجمله حسن ختایی گرداندگی

این کمیته را داشتند. در سطح تهران برخوردهایی بین این کمیته انجام شده بود از جمله روزی در خیابان بلوار دو اتومبیل از اکیپ‌های گشتی یکی متعلق به کمیته‌ی ما و دیگر متعلق به کمیته شهربانی با هم برخورد کرده بودند و منجر به تیراندازی شده بودند که تلفاتی نداشت بعد از این جریان به دستور شاه کمیته‌ای به نام کمیته مشترک ضد خرابکاری درست کردند- من فکر می‌کنم الگوی آن در کشورهای امریکای لاتین بوده که برای مبارزه با سازمان‌هایی که هست استفاده می‌کنند... کمیته‌ی مشترک بهمن ۵۰ تشکیل شد و من در خرداد ۵۱ به این کمیته منتقل شدم. [18]

محمد تقی جوان رییس ساواک شیراز در دادگاه انقلاب اسلامی بسیاری مطالب در مورد اقدامات ساواک در خارج کشور با کمک سازمان امنیت کشورهای دیگر از جمله آلمان، ترکیه، اسرائیل، عمان بیان کرد و توضیح داد که چگونه مأمورین ساواک در سازمانهای دانشجویی خارج از کشور وارد می‌شوند. وی که از سال ۵۰ دبیر اول سفارت ایران در بن بود اعتراف داشت که ساواک با اسرائیل مرتباً در تماس بوده و خودش چندین مرتبه به اسرائیل مأموریت داشته است و مسؤول هماهنگ کردن کارهای ساواک در خارج بوده است. [19]

به خاطر نقش فعال کنفدراسیون دانشجویان ایرانی کتاب پاره‌ای از اسناد ساواک چاپ دسامبر ۱۹۷۶ به کلیه حرکات دانشجویی پرداخته شده است. این کتاب به طور مفصل اسنادی را می‌آورد که نشان می‌دهد که ساواک چگونه کلیه حرکات دانشجویی را دنبال می‌کرده و سعی داشته تا در بسیاری از فعالیتها رخنه کند و با اذیت و آزار دانشجویان که گاه به قطع بورسیه و عدم تمدید ویزا، در خواست اخراج آنها را از کشورهای غربی و امریکا مطرح می‌کرده است. [20]

برخلاف جنبش قدرتمند دانشجویی در دهه چهل و پنجاه شمسی در مبارزه با حکومت پهلوی، بعد از انقلاب فرهنگی جنبش دانشجویی تقریباً کاملاً از بین رفت و در دهه هشتاد نیز عملاً تداوم نیافت تا جایی که بعضی از جریانات از شرایط حاکم بر جنبش دانشجویی نوپا و اختناق حاکم سوءاستفاده کرده و این جنبش نوپا را به بی‌راهه کشاندند و بعضی محافل معلوم

الحال نیز همصدا با نیروهای امنیتی به تخریب و سرکوب بیشتر دانشجویان پرداختند. بر اساس اظهارات اغلب این دانشجویان نیروهای سیاسی با تجربه در این حوزه قبلا به آنها در رابطه با شرایط و اوضاع گوشزد کرده بودند که منجر به پرداختن بهای سنگینی برای فعالیت اشان خواهد شد. در صفحه ۱۶۲ کتاب بررسی جریان‌ات مارکسیسم دانشجویی - داود رنجبران نشر ساحل که باید از انتشارات اسنادانقلاب اسلامی باشد با بررسی حرکت دانشجویی از سال ۸۲ به بعد را بر اساس گفته های خود زندانیان، این چنین جمع بندی می‌کند:

”کل فعالیت چپ در دانشگاه خلاصه می‌شود به دور هم جمع شدن، ادای کار مخفی در آوردن، به همدیگر رفیق گفتن، عکس چه گوارا را روی دیوار زدن، تی شرت سرخ رنگ پوشیدن، قیافه شیک درست نکردن، شلوارهای زمخت پوشیدن، جاکلیدی‌های داس و چکش در جیب گذاشتن، پرچم شوروی را خریدن، اکثر بچه ها از ضعف تئوریک، به خصوص در زمینه های سیاسی اقتصادی رنج می‌برند. ” البته اطلاعات در مواردی بسیاری نیز از ضعف شخصیتی آنها در رابطه با مسائل خصوصی (مانند اعتیاد و روابط عاطفی آنها) سو استفاده کرده است. در انتها شوق آمدن به غرب در میان این دانشجویان مشکل را چند برابر کرد. رنجبران در تحلیل محتوی ۸ نشریه دانشجویی می‌نویسد ۵ درصد به حمایت از جنبش کارگری و ۴.۱ درصد اتحاد جنبش چپ با مردم و ۲ درصد ترویج مبارزه مسلحانه در این نشریات بوده و ۸۶ درصد مسائل صنفی وایدئولوژیک بوده است.“

در رابطه با تشکل‌های کارگری بعد از سرنگونی رژیم شاه بخش عمده نیروهای دانشجویی و مبارزین دهه پنجاه به کار کارگری روی آورده بودند گرچه بخش عمده فعالین کارگری از هواداران دو سازمان مجاهدین و فدایی‌ها، جنبش مسلمانان مبارز و طرفداران سابق حزب توده ای بودند که گرایش به سازمان فدایی داشتند، بخش عمده جریان‌ات سیاسی چپ نیز نیروی کارگری داشتند. اما علت دستگیری بسیاری از این فعالین کارگری بعد از اشغال خانه کارگر و مبارزه با به اصطلاح “ضد انقلاب” در محیط کار به مسائل زیادی بر می‌گشت. اولاً که باوجود فضای دمکراتیک بعد از سرنگونی رژیم سلطنتی بسیاری با ابراز علاقه به جریان‌ات سیاسی عملاً در محیط کار به عنوان نماینده آن جریان شناخته می‌شدند. دوما بسیاری در

محله های سکونت خود به عنوان سیاسی شناخته می‌شدند. بعد از بوجود آمدن بسیج در محیط کار در صورت شرکت نکردن در بسیج محیط کار انگ مخالف به کارگر زده می‌شد. انجمن اسلامی و قدرت طلبی بسیجی‌های و تحت نظر کارگزینی بودن در محیط کار می‌توانست با یک برچسب کارگر را از زندگی ساقط کند.

در صورت به راه افتادن اعتصاب و اعتراض در محیط کار اولین کسانی که قربانی دستگیری بودند همین افراد بودند. فعالین کارگری تا زمانی که با همکاران کارگر در مهمانی خانوادگی یا به اصطلاح جلسات خودشان بودند مشکلی نبود. بیشتر فعالیت کارگران محفلی و یا بصورت هسته های کارگری بوده است، اینکه زندان در دهه شصت همانند یک جامعه کوچک از خود کشور ایران بوده است یعنی به معنی واقعی از هر نوع صنف و انسانی را می‌توان در آن یافت ولی در رابطه با دستگیری کارگران، می‌توان طور دیگری هم بررسی کرد. به محضی که به یک تشکیلات سیاسی ضربه می‌خورد که معمولا افراد بالای تشکیلات را شامل می‌شد اسامی داده شده اگر در بخش کارگری نبودند می‌شد از ضربه زدن جلو گیری شود ولی کارگران بخاطر فعالیت در محیط کار و شناسایی آنها توسط بسیج کارگری، کارگران دیگر هم زیر ضرب می‌رفتند. کمتر تشکیلات کارگری می‌توان یافت که خودش سبب ضربه خوردن شده است در تمامی موارد ضربه تشکیلات سیاسی بود که به بدنه می‌رسید و قربانیان آن کارگران ساده بودند که هیچ نقشی در تشکیلات نداشتند. تنها کافی بود که یک نفر از یک تشکیلات تن به همکاری می‌داد و در گشت‌های خیابانی به شناسایی فعالین بپردازد و هر شب تعدادی کارگر به کمیته و کمیته مشترک برده شوند. بیش از ۴۵۰ کارگر در دهه شصت اعدام شدند.

۵- تقدس زدایی از رهبران

هر که را چشم در دهان تو رفت / دیگرش گوش نشنود پندی

در دوران جدید با تکنولوژی پیشرفته هرگونه فعالیتی که تهدیدی برای حکومت باشد از طرف نیروهای امنیتی شناسایی می شود و نیروی همکار نیز زیاد شده است. فقر مالی هم مشکلی است که معدودی را آلوده کرده است.

در شرایط پیچیده این دوره که کار جمعی بسیار محدود است و در نبود امکان کار جمعی گسترده، در محافل کوچک فرد می تواند تبدیل به یک قطب یا راهنما شود. یکی از مشکلات، مبارزه با چهره سازی هایی است که بعضا از فعالین کارگری بوجود می آورند. چهره هایی که گاه ممکن است بر اثر ناپیگیری در میان کارگران به عکس خود تبدیل شوند. این چهره سازی ها نمی تواند از جانب تشکل های کارگری صورت گیرد بلکه به طور عمده نفوذ افکار غیرکارگری در گروه هایی است که مقهور قهرمان پروری نظام سرمایه داری و یا شبکه های اجتماعی متعلق به آنان شده اند.

شواهدی هست که حتی تعداد کوچکی از این قهرمانان در واقع برای از بین بردن اپوزیسیون به خارج آمده اند و اپوزیسیون هم متاسفانه در دام اشان افتاده و نمی تواند از آن رهایی یابد. در عین حال نیز تعدادی با برگشت به داخل برای کار کردن نیز مشکل را زیاد می کنند. این رفت و آمدهای زیر پوشش تحصیلاتی جای سوال بسیاری برای فعالین کارگری گذاشته است.

بعد دیگر این مساله در زندانهای این دوره است که از جانب زندانی نامه نگاری تند و تیز می کنند و گاه می توان درک کرد که بسیاری از محتوی این نوشته ها به هم هیچ گونه ارتباطی ندارد و از این طریق جان زندانی را به خطر می اندازند تا خود را مبارز جا بزنند و سخنگوی زندانی معرفی کنند.

نتیجه گیری

در حکومت شاه و پسا حکومت پهلوی در ایران در مقاطع کوتاهی یک حزب تاسیس شد و فضای سیاسی هیچگاه شرایطی را بوجود نیاورد که نهادهای اجتماعی آزاد یکدیگر را به چالش بکشند و شناخت سیاسی چندانی به وجود نیامد [21]. در سال ۱۳۵۷ در اصل اکثر قریب به اتفاق نیروهای سیاسی در پذیرفتن چارچوب رهبری حکومتی جدید و برانداختن نظام پادشاهی به توافق رسیده بودند و همین امر پاشنه آشیل مبارزات بعد از سرنگونی شد. چرا که تا مقطع سال ۵۹ و بعد از سال شصت این نیروها هیچگاه نتوانستند خود را از نقد همکاری بری دارند و پس از قیام نیز جریاناتی تن به همکاری بیشتری دادند و در میان خود درگیر بودند و همدیگر را عامل امپریالیست خطاب می کردند و تا حد نابودی یکدیگر پیش رفتند و اپوزیسیون سابق بخش عمده اش پوزیسیون حکومت جدید بود و جریاناتی مانند حزب توده، بخش اکثریت فدایی، رنجبران، و مجاهدین رهبری روحانیت را در ابتدا قبول داشتند. برگرداندن باور مردم از آن حمایت در دوران جنگ و در بحبویه درگیریهای نظامی کار آسانی نبود.

به زانو در آوردن این اپوزیسیون در دوران پسا سی خرداد برای حاکمیت امری ساده نبود اما در پرتو همین حمایتهای خود نیروهای سیاسی حاکمیت بخش زیادی از مردم را در کنار خود آورد و بخشی از همین نیروها در سرکوب همدیگر و دادن یاران دیروز به مسلخ مرگ برگ درخشانی در کارنامه خود دارند.

رهبران سیاسی با چنان فشاری در زندانها روبرو بودند که یا باید مرگ را می پذیرفتند یا هر چه به آنها دیکته شده بود. آنها یکه حتی می دانستند تیغ از روی گردن آنها دور نخواهد شد تنها برای کمتر شدن فشار جسمی تن به همکاری می دادند، حتی میدانستند مرگ در انتظار آنهاست.

در اواسط دهه شصت مبارزه با شکست روبرو شده بود و حاکمیتی که همیشه خود را در شرایط نارنجی می دید بعد از کشتار های وسیع در یک قتل عام تسویه حساب آخر را به پایان برد.

صدمات و شکست زمانی بیشتر خود را نشان می داد که مبارزینی دست به همکاری می زدند. قهرمانان کمتر دیده می شدند چون در انفرادی بودند. حسینیه ها مملو بود از نمایشهایی که بیندگانش در دوران پسا سرنگونی رژیم شاه به مبارزه پیوسته بودند. عده قلیلی از رهبری جریانات با همکاری اشان توانستند انسانهای بسیاری را خرد کنند زیرا بسیاری از کسانی که در این نمایشات برده می شدند مردم عادی بودند که مبارزه را تنها در پس داستانهای دوران گذشته یاد گرفته بودند.

مبارزات اجتماعی و سرنگونی رژیم پهلوی بیشتر مبارزه برای جامعه ای دموکراتیک بود تا طبقاتی. در دهه هشتاد است که بیشتر مبارزات به مسائل اقتصادی کشیده شده است ولی هنوز هم امر جامعه دموکراتیک وظیفه عمومی خود را نشان میدهد.

اما بسیاری از همان پوزیسیون و اپوزیسیونهای بعدی چرا در خارج مانده اند؟ کم نیستند از نوع اپوزیسیونی که رفع تحریم را از غرب و امریکا را حلال و حمایت از مبارزات مردم را عامل امپریالیستی می دانستند و می دانند.

احمد اشرف در مقاله کالبد شکافی انقلاب نقش کارگران در انقلاب صنعتی ایران می نویسد: " بطور کلی، اندیشمندان "جامعه و انقلاب" را به دو گروه تقسیم کرده اند: یکی آن هایی که نظام اجتماعی را بر پایه وفاق جمعی و تعادل و توازن اجتماعی می دانند و در نتیجه انقلاب را رویدادی عرضی و اتفاقی، از نوع بلای ناگهانی و بیماری بزرگ، می پندارند؛ دیگر آن هایی که نظام اجتماعی را بر پایه تضاد طبقاتی و اعمال زور از سوی طبقه حاکم بر طبقه محکوم می پندارند و در نتیجه جامعه را بیمار و انقلاب را امری طبیعی و سودمند و ضروری

می‌انگارند. سوال اساسی برای گروه نخست آن است که چرا انقلاب حادث می‌شود. حال آن که مسئله اساسی برای گروه دیگر آن است که چرا انقلاب به وفور رخ نمی‌دهد و طبقاتی که انتظار انقلابی بودن از آن‌ها می‌رود انقلابی از آب در نمی‌آیند و این، مسئله اساسی و دستور کار برای انقلاب نمی‌کنند. بنابر به گروه دوم روشنفکران متعهد و هوادار طبقه کارگر، که طبعاً تعلق دارند، باید کاوش در علل ضعف سیاسی و انقلابی طبقه کارگر ایران باشد؛ و این که چرا این طبقه آن طور که باید و شاید نقش عمده‌ای در انقلاب بازی نکرد، و نه افسانه پردازی در باره نقش اساسی و کلیدی پرولتاریا در انقلاب. در این جاست که تفاوت آشکار میان مبارزان داخل کشور، که داخل گود بودند، و روشنفکران خارج نشین، که از دور دستی بر آتش داشتند، آشکار می‌شود. ” باید در داخل بود و از نزدیک دید که بحث‌های نیروهای ضد کارگری چگونه لحظه به لحظه زندگی فعالین کارگری را تحت شعاع قرار داده است [23] و اما نه باید مقهور آن شد و نه آن را نادیده گرفت. ضرورت مبارزه نه امید به معجزه دارد و نه قهرمانهای کوتاه مدت. جنبش کارگری نیاز به کار گروهی متحد و بدون چشمداشت دارد.

راه‌های مقابله

با توجه به این تجربیات بود که جنبش نوین کارگری و چپ مسیری متفاوت را در پیش گرفت و آن فعالیت علنی در دفاع از کارگران و زحمتکشان بود تا آنکه بتواند تاکتیک نیروها را ضد کارگری در بر خورد با نیروهای کارگری را تا حدودی خنثی کند. زیرا با پیشرفت تکنولوژی نیروهای امنیتی در چهل سال گذشته در سطح منطقه و سراسر جهان و در مقابل در جا زدن نیروهای کارگری و مبارزه، امکان گسترش سازمان‌های مخفی به صورت سابق و جود نداشت. پس باید راهی نوین آغاز می‌شد که امکان ضربه پذیری آن کمتر باشد و یا آن که به راحتی بتوان ضربات وارده را جبران نمود. این جنبش بر دو مولفه اساسی تاکید داشته و دارد:

۱ - استقلال سازمانی و گسست از احزاب و سازمان‌های قدیمی که عمدتاً در خارج از کشور مستقر هستند، ضمن احترام و استفاده از تجارب گذشته آنان در مسیر مبارزات کارگری. این امر از بسیاری مخاطرات در سازماندهی نیروهای فعال جلوگیری می‌کند زیرا که این ارتباط اولاً به راحتی نیروها را ضربه پذیر کرده و بهانه به دست نیروهای امنیتی می‌دهد که فعالان کارگری را منتسب به گروه‌های برانداز کنند و حکم‌های سنگین به آنان بدهند چنان که در بسیاری از پرونده‌های فعالان کارگری تا کنون این کار را کرده‌اند. ثانیاً فرقه گرائی که بازمانده دوران قبلی مبارزه است در این گروه‌ها هم چنان حل نشده و ریشه بسیاری از تفرقه‌ها در درون فعالان کارگری را می‌توان در یارگیری گروه‌های سنتی جستجو کرد که عمدتاً در خارج کشور مستقر هستند و بیشتر از دور دستی بر آتش دارند .

۲ - تلاش در جهت علنی بودن فعالیت‌های کارگری و استفاده از تمام امکانات مبارزه علنی برای دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان. این امر در درجه اول امکانات فعالیت علنی را که در این دوره از مبارزات ضروری است؛ برای نیروهای فعال فراهم می‌آورد و حساسیت نیروهای ضد کارگری را برای خواسته‌های به حق کارگران و زحمتکشان کمتر می‌کند. هر چند که محافل ضدکارگری دست از مقابله با حقوق کارگران را برنخواهند داشت ولی با علنی بودن فعالیت‌های کارگری که از حق و حقوق زحمتکشان بدون هیچ سازش و کوتاه آمدنی دفاع می‌کند جرات و جسارت کارگران برای احقاق حقوق خودشان هر روز بیشتر می‌شود و این مهم را هم اکنون ما در فعالیت‌های کارگری که در دوره نوین آغاز شده است به خوبی شاهد هستیم و پیشرفت و مشروعیت دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان در جامعه هر روز بیشتر می‌شود. علاوه بر آن دیگر مسئله نفوذ نیروهای ضد کارگری در فعالیت‌های کارگری هر روز کمتر می‌شود زیرا امکان علنی افشای آنها وجود دارد. همان‌گونه که در سال‌های اخیر بسیاری از توطئه‌های تفرقه‌افکنانه که ریشه در محافل ضدکارگری داشته است به خوبی افشاء شده و فعالان صادق جنبش کارگری از آنان فاصله گرفته‌اند .

نمونه از آن در سال گذشته که برخی محافل ضد کارگری سعی کردند با تخریب چهره های قدیمی و تشکل های مستقل فضای بی اعتمادی را در جنبش کارگری رواج دهند که با هوشیاری فعالان توطئه آنان خنثی شد و صفوف فعالان کارگری و تشکل های مستقل به یکدیگر نزدیک تر شد.

این را در مقاله دیگری پی خواهیم گرفت.

منابع و زیرنویس ها:

[1] <http://www.hambastagi.org/new/fa/farsi-received-articles/1488-milton-friedman-with-catastrophic-ideas.html#%D8%B1%D8%AF%D9%87>

[2] <http://bamdadkhabar.com/2013/03/23445/>

[3] <https://www.youtube.com/watch?v=jBx-3GqhQks>

[4] <http://sharghdaily.ir/1392/10/24/Files/PDF/13921024-1928-3-4.pdf>

<http://www.sedayeeghtesad.ir/News/3573.html>

[5] به عنوان مثال لازم است به مبارزات مردم فلسطین که بیش از شصت سال در حال مبارزه هستند

اشاره کنیم

یکم: سپتامبر ۱۹۷۰ در اردن بود. ارتش ملک حسین با پشتیبانی آمریکا و اسرائیل مراکز تجمع فلسطینی ها را از جمله با بمب ناپالم به آتش می کشید. دو تن از رهبران برجسته مقاومت، صلاح خلف ابویاد و نایف حواتمه دستگیر شدند. آنان پس از چند روز اعلام آتش بس کردند. پاسخی که رهبری به این پیشنهاد نابجا داد این بود که آن دو نفر در زندان در معرض اطلاعات نادرست قرار گرفته اند و پیشنهادشان برای سرنوشت جنگ قابل قبول نیست. ابوجهاد، مرد شرایط سخت، که فرماندهی نیروهای درگیر را به عهده داشت افزوده بود: “سرنوشت جنگ را آخرین مبارزی تعیین می کند که آخرین سلاح را در دست دارد.” من هنوز هم طنین این موضع گیری قاطع و انقلابی را در گوش دارم.

دوم: اعتراف تلویزیونی ابو داود یکی از رهبران الفتح بود که در سال ۱۹۷۲ زمانی که فلسطینی ها استراتژی خود را بر واژگونی رژیم ملک حسین در اردن قرار داده بودند مأموریت مهمی در این رابطه به عهده داشت. وی پس از آمادگی هایی که چندین ماه طول کشیده بود و در آستانه یک سلسله اقدامات نظامی مهم در اردن، دستگیر شد و آن طرح بزرگ عملیاتی ناکام ماند. پس از چند هفته و در حالی که پوستره های حمایت از او به عنوان رهبری که به اسارت در آمده از سوی سازمان آزادیبخش فلسطین کوچه ها و خیابان های کشورهای عربی را می پوشاند، وی در تلویزیون اردن ظاهر شد و استراتژی الفتح جهت واژگونی رژیم اردن را نادرست خواند ولی چندی بعد با اعمال نفوذ و بده بستان هایی که بین کشورهای عرب وجود داشت آزاد شد. وقتی دیدم که او به بیروت بازگشته و به دفتر الفتح رفت و آمد می کند بسیار تعجب کردم و از یکی از مسوولین فلسطینی پرسیدم که قضیه چیست؟ در بین ما ایرانی ها اگر کسی چنین کاری که او کرده انجام دهد برای همیشه از جامعه مبارزان سیاسی و حتی مردم عادی مطرود می گردد، تازه اگر او را زنده بگذارند! آیا کار او موجب یأس مردم نمی شود؟ در پاسخم گفتم: “خب، شکنجه شده و طاقت انسان که بی حد و مرز نیست. از طرف دیگر جنبش فلسطین یک جنبش توده ای است با همه نقاط قوت وضعی که در زندگی طبیعی مردم وجود دارد. از طرف دیگر مردم هم انتظار خود را با معیارهای بزرگ می سنجند و با مقاومت یا ضعفی که فردی (هر چند در مقام یک کادر یا یک رهبر) از خود نشان دهد سرد و گرم نمی شود!”

<http://www.akhbar-rooz.com/news.jsp?essayId=48151>

[6] <http://dowran.ir/show.php?id=210589420>

[7] ساواک یا دوست شکنجه گر غرب، نویسنده هارلد ایرانبرگر - نقل از آیندگان ۱۸ فروردین ۵۸

[8] آیندگان ۱۵ فروردین ۵۸

[9] https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%82%D8%A7%D9%86%D9%88%D9%86_%DA%A9%D8%A7%D8%B1_%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86

[org/wiki/%D9%82%D8%A7%D9%86%D9%88%D9%86_%DA%A9%D8%A7%D8%B1_%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%82%D8%A7%D9%86%D9%88%D9%86_%DA%A9%D8%A7%D8%B1_%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86)

[10] http://www.qomprisons.ir/index.php?Module=SMMNewsAgency&SMMOp=View&SMM_CMD=&PageId=838

http://www.westazarprisons.ir/index.php?Module=SMMNewsAgency&SMMOp=View&SMM_CMD=&PageId=2117

[11] <http://www.shahrvand.com/archives/60528>

[12] <https://cafenaderi2.wordpress.com/2012/12/14/behnood/>

<http://www.ensani.ir/storage/Files/20101118145919-185.pdf>

[13] <http://www.iranglobal.info/node/7608>

[14] در دوران سالهای پنجاه جریانات سیاسی می توانستند حتی مکالمات ساواک را هم شنود کنند. پوران بازرگان که خود در بخش شنود کار میکرده گزارشی نوشته که در زیر میخوانید:

«حالا جریان رادیو و واقعهء روز ششم اردیبهشت ۱۳۵۳ را که خودم از بی سیم ساواک شنیدم برای شما بازگو می کنم. خوشبختانه پس از ۳۱ سال همه چیز در ذهنم نقش بسته است. در این روز از اردیبهشت ۵۳ من که به بی سیم ساواک گوش می دادم ناگهان متوجه شدم که مسألهء حادی در پیش است و ساواک مشغول عملیاتی ست. عملیات در خیابان ویلا بود نزدیک همان ایستگاه ویلا در خیابان شاهرضای قدیم، بین میدان فوزیه و میدان ۲۴ اسفند. اکیپها به مرکز می گفتند که همه چیز درست و مرتب است و سوژه هم خیلی طبیعی راه می رود (سوژه را ساواک به فردی می گفت که با خود سرفرار می برد تا فرد لورفته را شناسایی کند). در اینجا سوژه دختری بود که سر فرار می آوردند برای شناسایی رفیقش. در حینی که اکیپها منتظر بودند که فرد مزبور بیاید، ناگهان به مرکز خبر دادند که یک مرد وارد محوطه شد و می پرسیدند که او را دستگیر کنیم یا نه. مرکز جواب داد که قرار است زنی سر قرار بیاید، با آن مرد کاری نداشته باشید. برای من لحظات به کندی می گذشت. بالاخره اکیپ به مرکز گفت زنی وارد محوطه قرار شده و سوژه هم خیلی طبیعی راه می رود. مرکز گفت فرد را تعقیب کنید. از قرار، فرد تعقیب شده متوجه وضع غیر عادی می شود. اکیپها تا میدان فوزیه فرد اول را تعقیب می کنند. در همین زمان، یک زن دیگر با زن اول تماس می گیرد. اکیپ این امر را به مرکز اطلاع می دهد. مرکز در جواب گفت فرد اول را بگیرید و دومی را تعقیب کنید (البته قصد آنها رسیدن به خانه ای بود که در کوچه شترداران [خیابان ری] قرار داشت. در میدان فوزیه، فرد [زن] اول را که گویا، آنطور که بعداً فهمیدیم، شیرین معاضد بوده می گیرند و فرد [زن] دومی را که مرضیهء احمدی اسکویی بوده تا نزدیکی میدان زاله تعقیب می کنند. در همین وقت، اکیپ می گوید: دومی به نظر می رسد مسلح است، چه کنیم؟ (می دانید که ساواکیها بیش از مبارزین مسلح از جان خود می ترسیدند.) مرکز دستور داد به رگبار ببندید. در اینجا

پرونده دومی هم که مرضیه اسکویی باشد بسته می شود. تا اینجا من خودم شخصاً از بی سیم شنیدم. بعداً از رفقای خودمان شنیدم که آن مردی که وارد محوطه شده بوده حمید اشرف بوده است. باری، موج بی سیم ساواک از آن روز به بعد قطع شد»...

<http://peykarandeesh.org/pouranbazargan/567-bisimesavak.html>

<https://www.youtube.com/watch?v=qRUfj4aVK3w>

[15] دکتر علیرضا اسلامی در مصاحبه با خبرگزاری دفاع مقدس در سوال طرح مالک- مستاجر چه بود؟

می گوید:

“طرحی بود که برای شناسایی خانه‌های تیمی منافقین طراحی و اجرا شد و از طریق آن هویت ساکنین تمام خانه‌های شهر تهران کنترل شد. ایشان اقدامات متعددی برای شناسایی منافقین و ایجاد امنیت انجام داد. مثلاً اقدام دیگر شهید لاجوردی کنترل چاپخانه‌ها بود چون در آن زمان کسی آنها را کنترل نمی‌کرد و از طرفی آن موقع تمام گروه‌ها فعال بودند و مثل حزب توده، فرقان، آرمان مستضعفان و مجاهدین خلق و... هر کدام نشریاتی داشتند که نظارت بر نشریات و چاپخانه‌ها توسط دادستانی انجام شد. البته بعضی مدارک و جزوات مارکسیستی از خارج وارد می‌شد که دادستانی آنها را توقیف می‌کرد. از دیگر اقداماتی که در دادستانی زمان ایشان برای مقابله با گروهکهای مسلح انجام شد، صدور مجوز حمل سلاح و نظارت بر پست بود. <http://www.defapress.ir/Fa/News/26211>

[16]

<http://www.edalatgolestan.ir/%D8%AA%D8%B1%D9%88%DB%8C%D8%AC-%D9%81%D8%B1%D9%87%D9%86%DA%AF-%D8%B4%D9%87%D8%A7%D8%AF%D8%AA/8393-%D8%AA%D8%B9%D8%A7%D9%85%D9%84-%D8%AA%DB%8C%D9%85-%D9%84%D8%A7%D8%AC%D9%88%D8%B1%D8%AF%DB%8C-%D8%A8%D8%A7-%D8%A7%D8%B7%D9%84%D8%A7%D8%B9%D8%A7%D8%AA-%D8%B3%D9%BE%D8%A7%D9%87-%DA%86%DA%AF%D9%88%D9%86%D9%87-%D8%A8%D9%88%D8%AF%D8%9F.html>

[17] مروری در جنبش کارگری “دانشجو نشریه تحقیقی دانشجویات ایرانی در امریکا جولای ۱۹۷۷

[18] نقل از پرونده محاکماتی تهرانی در دادگاه انقلاب اسلامی

[20] بورشگراو سردبیر نیوزویک فکر میکرد با اطلاعاتش از نیروهای امنیتی شوروی و کمک کردن برای سرنگونی رژیم شاه نقش کمونیست را در ایران کم میکند. مسئول پروژه چندملیتی پیشگیری خطر در مرکز استراتژی تعلیمات بین المللی است. کهنه کار دوران جنگ سرد ریاست جمهوری نیکسون کسی است که معتقد است از کانال سوئز به بعد همه کشورها را باید کنترل کرد. البته کتاب نیزه- نیزه پران "The Spiking Spike" اسامی کارکنان سازمان امنیت شوروی کی جی بی در خارج از شوروی را افشا کرد که در اصل این کتاب به جای نرسید و کسی آنرا جدی نگرفت.

در ۱۳۵۶/۷/۳۰ روزنامه ی کیهان با تیتربزرگ در صفحه ی اول خود نوشت: «توطئه ی آمریکا برای مداخله در ایران فاش شد». در زیر این تیتربزرگ با خط قرمز نوشته شده بود: «علی امینی در برابر ۳۵ میلیون دلار وام آمریکا به نخست وزیری رسید». دوزاده روز بعد (۱۳۵۶/۸/۱۲)، شاه مصاحبه ای با آرنودو بورشگراو- سردبیر نیوزویک- داشت. به پرسش و پاسخ توجه کنید:

«سردبیر نیوزویک: «دو هفته پیش دولت ایران یک گزارش خبری منتشر کرد و طی آن اعلام داشت که پرزیدنت کندی از پرداخت یک وام ۳۵ میلیون دلاری برای انتصاب علی امینی به نخست وزیری استفاده کرده و شما را تحت فشار گذارده بود. اولاً آیا این گزارش صحت داشته است؟ و دوم این که آیا میخواستید بگویید اشخاصی که در خانه های شیشه ای زندگی میکنند نایستی سنگ پرانی کنند؟»

شاه: «این مربوط به تاریخ گذشته است ولی صحت دارد. فرضیه ی شما نیز صحیح است. من خیلی بیش تر میتوانم در این مورد صحبت کنم ولی نخواهم کرد»^{۱۳} ایرج امینی، بر بال بحران، زندگی سیاسی علی امینی، ص ۵۲۴

[21] هشت روز پس از سرنگونی رژیم شاه، حزب جمهوری اسلامی توسط آقایان خامنه ای، رفسنجانی، باهنر و موسوی اردبیلی تشکیل شد و طی نامه ای در سال ۶۵ مبنی بر اینکه " در این شرایط بود که حضرت آیت الله خامنه‌ای وهاشمی رفسنجانی، دو تن از مؤسسين و بنیان گذاران باقیمانده طی نامه‌ای ضمن بر شمردن خدمات حزب، «داده کار آن در شرایط کنونی بهانه ای برای ایجاد اختلاف و دو دستی و موجب خدشه در وحدت و انسجام ملت» دانسته و خواهان موافقت امام خمینی(ره) (برای تعطیلی حزب شدند. با موافقت حضرت

امام، کارنامه بزرگ ترین و فراگیرترین حزب سیاسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی بسته شد. «عملا در ۱۱ خرداد ۱۳۶۶ منحل میشود.

<http://shakhsiatnegar.com/%D8%AD%D8%B2%D8%A8-%D8%AC%D9%85%D9%87%D9%88%D8%B1%DB%8C-%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85%DB%8C>

یکشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ محمدرضا پهلوی حزب رستاخیز را با این استدلال که «در هیچ کشور دیگری چنین پیوند نزدیکی بین حاکمان و مردم وجود ندارد» تاسیس کرد تا به گفته خود از طریق آن، «همگان در اداره امور مملکتی شریک و سهیم شوند و امکان شناسایی استعدادها فراهم شود»

حزب رستاخیز از آغاز حیاتش تا حدود یک سال بعد، تلاشی پیگیر را برای ایجاد یک سازمان فراگیر سامان داد چنانکه علاوه بر تسلط بر اغلب قریب به اتفاق نهادهای حکومتی اعم از مجلس و وزارتخانه‌های دولتی، با برگزاری کنگره حزبی، تشکیل مجمع سندیکاهای کارگری، سازمان زنان و همچنین بهره‌گیری از رادیو تلویزیون دولتی و پنج روزنامه که ارگان رسمی حزب در حوزه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بودند، در طول یکسال توانست در قالب شاخه‌های محلی بیش از ۵ میلیون نفر را نیز به عنوان عضو پیوسته نام‌نویسی کند. این حزب همچنین در خردادماه ۱۳۵۴ بیش از هفت میلیون نفر را برای انتخابات مجلس دسته‌دسته به پای صندوق‌های رای کشاند و پس از انتخابات با غرور و افتخار اعلام کرد که «موفقیت ما در تاریخ سیاسی بی‌سابقه است.» با این حال، کمتر از سه سال بعد، این حزب ظاهراً فراگیر در برابر اوج‌گیری بزرگترین تهدید سیاسی تاریخ عمر حکومت پهلوی دوم که به شعله کشیدن آتش انقلاب انجامید، تصویر حزبی مستاصل با بدنه‌ای منفعل را به نمایش گذاشت.

<http://www.tarikhirani.ir/Modules/files/Phtml/files.PrintVersion.Html.php?Lang=fa&TypeId=All&filesId=904>